

اسرار و فوائد وجود
حضرت ولی عصر^ع
در زمان غیبت

ناشر:

کتابفروشی اسلامیة خیابان پودجمبری

تلفن ۵۲۱۹۶۶

اسرار و فوائد وجود
حضرت ولی عصر^ع

در زمان غیبت

تألیف: سید اسماعیل رسولزاده

حق چاپ مخصوص مؤلف است

مرکز انتشار:

کتابفروشی اسلامیة

کتابفروشی رسولزاده

خوی - بازار

تیمچه مجیدیه

تهران - خیابان ۱۵ خرداد (بوذرجمهری)

تلفن ۵۲۱۹۶۶-۵۳۵۴۴۸

چاپ اسلامیة

۱۳۶۰ هجری شمسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين ، والصلوة والسلام علي سيدنا و نبينا
أبي القاسم محمد، وعلى عترته الطيبين الطاهرين.
اللهم بلغ مولاي صاحب الزمان صلوات الله عليه عن جميع
المؤمنين والمؤمنات في مشارق الأرض ومغاربها وبرّها وبحرها وسهلها
وجبلها حيتهم وميتهم، وعن والدي و ولدي وعنّي من الصلوات والتحيات
زنة عرش الله ومداد كلماته ومنتهى رضاه و عدد ما احصاه كتابه و احاط
به علمه .

وقال الله الحكيم في كتابه الكريم « ما كان الله ليعذبّ بهم وأنت فيهم
وما كان الله معذبّ بهم وهم يستغفرون » - سورة انفال آية ٣٣ -

مقدمه

« در علل غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و طول وفوئلدش »

اگرچه در باره علل غیبت حضرت ولی عصر «عج» و در تأخیر آن تاکنون در کتابهای مختلف و زیادی تحقیقات و شرح داده شده است ، همچنین اثرات و فوئلدیکه در حال غیبت حضرت و مرتبست و درك شده بیان کرده اند ، که ما قسمتی از آنها را در اول کتاب آورده و برشته تحریر کشیده ایم ، و هکذا در فصول آینده اش اثرات و فوئلد و توجهات حضرت را که در ضمن مشرف شدن عده ای بحضور حضرت بظهور پیوسته جمع آوری کرده ایم .

ولی در این مقدمه حقیر خواستم بطور خلاصه وار نموداری از مطالب کتاب را بیان کرده و مقداری در موضوع علل و فوئلد غیبت متذکر شوم ، طوری که خود متن کتاب را ما بعنوان نمونه و فهرست و ارقسمتی از کتب استفاده نموده و در یک جا بطرز ساده و ردیف هم ، نوشته و آئینه وار در جلو چشم خواستاران و جویندگان این مطالب نشان داده ایم ، که با مطالعه این کتاب مختصری از حقایق و علل اصل غیبت و جهت تأخیر و طول زمانش

و هکذا درباره اثرات و منافعی که امام غایب در جهان دیروز و امروز و آینده و مخصوصاً برای اجتماع مردم و مراکز دینی چه بوده و هست، برای خوانندگان آشکار و واضح خواهد گشت .

این کتاب از یک مقدمه و درسه قسمت تشکیل و جمع شده است ، قسمت اول آن تحقیقات درباره علل غیبت و فلسفه طول و تاخیرش و فوایدی که در زمان غیبت امام علیه السلام مردم جهان از وجود شریف آن بزرگوار استفاده نموده و در ظل توجهات ایشان زنده و برخوردار می گردند می باشد .

قسمت دوم کتاب در تاریخ و قضایای گذشته و فواید و برکات و استفاداتی که آقایان مجتهدین عظام در زمان غیبت کبری و یا غیبت صغری از وجود مبارک حضرت حجة بن الحسن العسکری علیه السلام نموده و بحضورش رسیده و مشکلات و مسائل خویش و دین اسلام را حل و رفع نموده اند و در تاریخ و کتب ثبت شده در اینجا نوشته شده و مطالعه خواهید فرمود .

قسمت سوم کتاب در باره قضایای مردم دیگر که در حال غیبت از وجود پربرکت حضرت منتفع شده ، و حاجات خویش را بوسیله ایشان دریافت کرده ، و در گرفتاری ها ، متوسل شده ، و در راه های مخوف و وحشتناک گم شده ، و در بیابانهای سوزان از تشنگی بهلاکت نزدیک بودند ، و یا در دست دزدان و راهزنان گرفتار گشته و اسیر شده اند ، و با دست قدرت حضرت و بتوجه ایشان نجات یافته اند جمع آوری شده .

و علاوه از اینها که ذکر شد، در طول زمان قسمتی از مردم که با مراض سخت گرفتار شده و از تمام وسائل عادی و طبیبی دست شسته و جواب یأس

داده اند ، پس از آن مایوس نگشته و با خلوص پاک و نیت صادقانه با يك دنيا امیدواری در حضرت و پناه بی پناهان رازده و متوسل بحضرت ولی عصر و ناموس دهر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف شده ، که در آن حال توجه حضرت شامل حال ایشان گشته و بفوری شفا یافته و یأس قبلی مبدل به امید و شادی شده و زندگی را از نو شروع کرده اند ، در اینجا نمونه هائیرا که بعرض آقایان میرسانیم ، در ضمن مطالعه مسرور و شاد خواهید بود .

و اما علل و حکمت غیبت حضرت ولی عصر «عج» و طول آن طوری که از اخبار استفاده میشود و در متن قسمت اول کتاب شرح داده شده است و میتوان در چند جمله و صفحات مقدمه خلاصه کرد .

اول اینکه نباید در گردن حضرت ولی عصر «عج» بیعت ظالمی و یا غاصب خلافت ایشان باشد ، دوم اینکه باید غیبت آنحضرت آنقدر بطول انجامد تا مردم در این فاصله بواسطه فتنه و فساد زیاد دنیا امتحان گردند و مؤمن و کافر و منافق و فاسق تمیز و جدا شوند ، و در این میان مؤمنین صبر نموده و منتظر فرج آل محمد علیهم السلام باشند ، تا بدین وسیله بأجر جزیل و مقام بزرگ در نزد خداوند متعال نائل گردند .

که خداوند عزوجل در قرآن کریم فرموده است « لیهلك من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة » یعنی آن کسانی که هلاک شدند از روی بینة و دلیل هلاک گردند (که جای هیچگونه عذر باقی نمانده و به خودشان ثابت شود) و آن کسانی که زنده شدند (و نجات یافتند و درستکار شدند) از روی بینة و دلیل باشند .

و اما علت دیگر در موضوع تأخیر و طول غیبتش چنین استفاده شده که عدّه از مؤمنین در اصلاب و نسل کفار بوده که در آینده بوجود خواهند آمد ، که تاکنون از مادر متولد نشده اند ، (۱)

و همچنین در باره اعوان و انصار حضرت و یاران مخصوص ایشان که با اسامی آنها در کتابها نوشته شده و سیزده تن می باشند باید بدینا آمده باشند . (۲)

خداوند متعال برای مصلحت دین و خود مردم این امر را بتأخیر انداخته است ، و اگر چنانکه حضرت ولی عصر «عج» اکنون ظاهر بود عدّه کثیری از مردم که تابع شیطان جن و انس بوده ، و دنیا و زندگی را مقدم بدین و اوامر پروردگار متعال میکنند ، طوریکه در جلو چشم خود مشاهده نموده و تجربه کرده ایم ، چون روح خود را تربیت دینی نکرده و آلوده به شهوات دنیوی از مقام و پول و عیش و نوش و شهوترانی نموده اند ؛ این چنین اشخاص که عدّه آنها در اکثریت است ، و قدرت دنیا از مقام و ثروت در دست ایشان است ، در مقابل اوامر و دستورات حضرت ولی عصر «عج» سرپیچی نموده ، و اطاعت نکرده بلکه رد و زجر مینمودند و مرتد میشدند ، اکنون بواسطه این غیبت از این خطر دینی مصون مانده و تکلیف مردم قدری سهل شده است ، بعبارت دیگر بنفع مردم بوده و هست .

موضوع دیگر اینکه وجود نازنین حضرت در مقابل قدرتمندان دنیا و دشمنان دین اسلام و حسودان در خطر می بود ، چنانکه اجدادش از

(۱) مهدی منتظر ص ۴۵

(۲) مهدی منتظر ص ۴۵ (۱) کمال الدین و تمام النعمة ج ۲

این خطر مصون نماندند ، و هر کدام در نوبه خویش یکی پس از دیگری گرفتار فرعون زمان خود شدند و شهید گشتند .

نه تنها بنی امیه و بنی عباس در صدد قتل پیشوایان اسلام و ائمه دین ما بودند و کردند آنچه کردند ، بلکه ابو خالد بحضرت باقر علیه السلام عرض کرد اسم قائم را بفرما او را بشناسیم ؟ حضرت فرمود : ای ابا خالد سؤال کردی از امری که اگر بنی فاطمه بشناسند او را ، حریصند که پاره پاره کنند . (۱)

علاوه از اینها که بیان شد علت اساسی طول غیبت اینست که دنیا باید آمادگی قبول حکومت حضرت ولی عصر عج را داشته باشد ، و بایستی این غیبت آنقدر بطول انجامد و تأخیر کند که دنیا یک پارچه در توی آتش ظلم و خونریزی و جنگ و شهوت و فساد و عقاید باطله و کفر غرق شده و دائم در ناراحتی و فساد مبتلا و گرفتار بوده و از اصلاح عاجز گردند ، بطوریکه خود زمامداران دنیا با این همه قدرت مالی و اسلحه های سنگین و سبک نو و مخوف و وحشتناک و با قدرت نفوذ نتوانند اصلاح نموده و بر راحتی ملتها را اداره کنند ، تا آنجا که بجز خود اقرار کنند ، و از همه چیز و از هر نقشه کشی و تدبیر خسته گردند .

حتی هر فرد فرد مردم روی زمین در اکثریت باین معنی متوجه باشند که تا این وضع موجود ادامه دارد و تا این قوانین روی زمین در بین ملتها و روی زمین در جریان بوده و حکمفرما است و تا این زمامداران فعلی روی زمین کارند رفته رفته وضع فعلی بدتر شده و اختلاف

و جنگ بیشتر خواهد شد و فتنه و فساد ادامه خواهد یافت .

باید مردم در عمومیت بیدار شده و بحقیقت پی ببرند ، و بدانند که باید مصلح حقیقی و مجسمه عدالت و حاکم دین حضرت ولی عصر «عج» باید تشریف بیاورد و احکام قرآن و قانون خداوند را در روی زمین اجرا فرماید ، و مردم روی زمین را بحق و عدالت دعوت نماید ، و فساد و خون ریزی و ظلم را برچیند .

باید دنیا و بشر فعلی از فساد و تباهی خود آنقدر خسته گردد و ناامید از اصلاح شوند که آماده قبول همچون مصلح حقیقی را دارا باشند ، و همین که حضرت ولی عصر «عج» ظهور و خروج فرماید ، در اکثریت استقبال شایان از وجود شریف او نموده و تسلیم او امر و دستوراتش باشند ، و بشوق و شغف تمام مطیع فرمان وی باشند .

در این موقع است که خداوند اجازه خواهد فرمود ، مصلح واقعی دنیا و روی زمین که همه در انتظار او است ، تشریف آورده و بشر و مردم دنیا را از آتش فتنه و از این آشفتگی و نگرانی و اختلافات و جنگ های سرد و گرم عموم نجات داده و روی زمین را اصلاح فرماید .

و چنانکه در اخبار اهل بیت وارد شده « به یملا الله الارض قسطاً و عدلاً ، بعدما (کما - خ ل) ملئت ظلماً و جوراً » خداوند عزوجل بادت حضرت ولی عصر «عج» زمین را پراز عدل و داد میکند ، بعد از آن که از ظلم و جور و ستم مملو و مالا مال شده است .

از کیفیت وضع فعلی دنیا و از این آتش سوزان روی زمین که الان عموم مردم در رنج و فشارند و داد و فریادشان با آسمان بالا رفته است ، می

توان جواب عقاید فاسده و باطله و پوچ و خنده آور یکمده که رشد و فکر عقلی نداشته بدهیم و مطالب بی اساس را که دست های خارجی درست کرده و بنام مذهب اشاعه داده و بخورد ایشان داده اند، که هر ذی عقل در مطالعه آنها بعقل گوینده و قبول کنند اش می خندد، که از جمله می گویند امام زمان آمده و رفته است.

اکنون از ایشان می پرسیم آیا پس چرا الآن روی زمین اصلاح نشده و عدالت واقعی برقرار نیست، و چرا در آتش انقلاب و اختلاف و ظلم و خونریزی و نگرانی و یأس و نا امیددی و فساد و عقاید باطله و شهوترانی و بی عفتی رایج و عموم ملتها در دریای حیرت غرق شده و با این وضع آشفته بسر میبرند.

و اما انتفاع مردم در زمان غیبت از وجود شریف حضرت حجة بن الحسن العسکری علیه السلام و برکات و فوائد و اثرات وجود نازنینش در روی زمین چه آنچه در اخبار ائمه اسلام بیان شده، و چه آنچه قسمتی را علماء دین شرح داده اند که ما در این کتاب شرح داده و روشن کرده ایم میتوان در این مقدمه برای نمونه فهرست و اربعضی را بیان کرد.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در بیانات خویش وجود حضرت ولی عصر (عج) را در حال و زمان غیبت بخورشید درخشنده در آسمان در پشت ابرها تشبیه فرموده اند.

همچنین در سایر اخبار از امام صادق آل محمد علیهم السلام و سایر ائمه در بیانات مختلف فرموده اند که وجود حضرت واسطه فیض رحمت الهی است.

و در جای دیگر میفرمایند: بپرکت وجود امام علیه السلام خداوند آسمانها را بر افراشته و از افتادن نگه داشته و بخاطر ایشان تمام جنبنده و مخلوقات و جن و انس و مؤمن و کافر خداوند روزی میدهد، که عبارت آن ضمن دعای عدیله در کتب ادعیه چنین است «ویمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الأرض والسماء».

و هکذا در جای دیگر میفرمایند: و بخاطر ایشان زمین را از فرو رفتن و پاشیدن ثابت فرموده، و بپرکت امام علیه السلام باران رحمت میبارد و مردم روی زمین و زراعت ایشان سیراب میشوند، و تمام گیاه و نبات و نعم الهی از زمین میروید، و بشفاعت ایشان رحمت بمردم پهن میشود، که در زیارت جامعه چنین میفرماید «وبکم ينزل الغيث و بکم يمسك السماء أن تقع على الأرض إلا باذن» . (۱)

و همچنین میفرماید: اهل بیت و امامان امان اهل زمین اند از عذاب الهی، چنانکه ستارگان امان اهل آسمانند، اگر امام نباشد قیامت برپا گردد، چنانکه ستارگان نباشد قیامت برپا شود «ببقائه بقیت الدنيا» و از روزیکه بشر خلق شده و تا روزیکه هستند روی زمین خالی از حجت نبوده و نخواهد شد، و لویکنفر باشد دومی حجت خدا خواهد بود و اگر بروز قیامت یکروز بماند حجت خدا ظاهر خواهد شد.

و در روایت است که بخاطر امام علیه السلام بگنه کاران مهلت داده میشود و بسبب ایشان شهرها معمور و آباد است، که خداوند در قرآن کریم چنین میفرماید «وما كان الله ليعذبهم و انت فيهم و ما كان الله معذبهم وهم

یستغفرون ، (۱) یعنی خداوند معذّب نمیکند آنها را در حالی که شما در میان ایشان هستید ، و هكذا عذاب نخواهد فرمود خداوند آنها را در حالی که توبه و استغفار میکنند ، که امام باقر علیه السلام وجود امام علیه السلام را هم شامل این آیه فرموده و شاهد آورده است که این آیه دلالت دارد بوجود امام در روی زمین و امان اهل روی زمین از عذاب و ارسال بلا در مقابل گناهان مردم که از حد تجاوز کرده اند . (۲)

و همچنین از روایات استفاده میشود که امام علیه السلام دائم در میان مردم هستند (۳) و توجه خاصی بشیعیان خود داشته و مواظبت اعمال و رفتار مردم بوده و در مواقع مقتضی و نواقص و اشکالات و احتیاجات دینی و علمی آنها را بر طرف فرموده و شبهات معاندین و مخالفین را مرتفع می سازند ، و هر چه در دین مبین اسلام و احکام شریعت اضافه و کم بکنند، به وسیله حضرت اصلاح میگردد ، (۴)

و غیر از اینها که عرض شد از روایات دیگر نیز چنین معلوم میگردد که اعمال ما را دائم بحضور امام علیه السلام میبرند ، اگر چنانکه عمل بدی انجام داده باشیم متأثر و غمگین میشوند و در باره ما طلب مغفرت از خداوند ذوالجلال میکنند ، و اگر چنانکه کار خوب و خیری بجا آورده ایم در باره ما دعا میفرمایند .

و در روایت دیگر است که حضرت ولی عصر «عج» هر سال در ایام

(۱) سورة انفال آیه ۳۴

(۲) عین الحیوة ص ۱۰۵

(۳) ج ۱ - کمال الدین و تمام النعمة ص ۲۴۷

(۴) عین الحیوة ص ۱۰۵

حج در مکه و مسجد الحرام و عرفات حاضر میشوند و اعمال حج را بجای می آورند و در میان حجاج با آنها شرکت میفرمایند (۱).
 و در اخبار وارد شده است که اگر امام علیه السلام نبود اهل زمین بخداوند عبادت نمیکردند و خداوند متعال رانمی شناختند و در گمراهی و سرگردانی و حیرت بسر میبردند و راههای باطل را طی میکردند ، چنانکه در دعای ندبه میفرماید « ولولانت یا علی لم يعرف المؤمنون بعدی » که مؤمنین از منافقین و مخالفین بوسیله محبت و ولایت امیر المؤمنین علیه السلام شناخته میشوند .

و از جمله اثرات مهم غیبت اینست که شیعیان بواسطه انتظار فرج حضرت ولی عصر «عج» دلگرم و امیدوار بآینده بوده و یأس و ناامیدی را بخود راه نداده و بدینوسیله شاد و خرم زندگی مینمایند، و باجدیت کامل بکار دین و دنیا و تبلیغ اسلام مشغول بوده و باشوق و شغف تمام بامیدواری اجر زیاد باعمال و عبادات خویشان میپردازند ، و بااین انتظار فرج حضرت اجر و ثواب بزرگی را هم دارا هستند .

و آنان که بیشتر احکام شرع را مراعات کرده و بامر امام علیه السلام مطیع بوده و راه تقوی و پرهیزکاری را انتخاب کرده اند ، از فیض وجود حضرت ولی عصر علیه السلام عاجل الله تعالی فرجه الشریف بیشتر استفاده کرده و توجه خاص امام علیه السلام را بخود معطوف میدارند ، و حاجات خویش را بوسیله توسل بدان حضرت از خداوند متعال دریافت داشته و این سبب میشود که معرفت خود آنها و سایر مطلعین از قضایای ایشان بامام علیه السلام بیشتر شده و اعتقادشان بالا رفته و اوج میگیرد .

طوری که هر مکانیکه قابلیت داشته و موانع در اطرافش نبوده از نور آفتاب بیشتر در او تابش کرده و بوجه کامل استفاده خواهد نمود ، و اما هر مکانیکه قابلیت نداشته و موانع از دیوار و سقف و سایه و در در اطراف او بوده نور آفتاب کمتر به او تابش نموده و بی بهره و کم استفاده خواهد کرد .

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شوره زار، خس

فروردین ماه سال ۱۳۵۰ مطابق شهر صفر ۱۳۹۱ -

سید اسمعیل رسولزاده خوئی



« سر فیهب »

(حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف)

(۱) پیش از آنکه از فوائد و مصالح غیبت حضرت صاحب الزمان ارواح العالمین له الفداء سخن بمیان آوریم باید در نظر بگیریم که تا کنون علوم و دانشهایی که بشر از راه های عادی تحصیل کرده بکشف تمام اسرار خلقت موجودات این عالم موفق نشده، و اگر هزارها بلکه ملیونها سال دیگر علم جلو برود، هنوز معلومات او در برابر مجهولاتش بسیار مختصر و ناچیز است، و بگفته یکی از دانشمندان بزرگ مثل لاشیء است در مقابل بی نهایت، و این در صورتی است که ما علم تمام انسانها را بحساب آوریم و اما اگر علم يك عالم، و دانش يك دانشمند را بخواهیم در نظر بگیریم اصلا قیاس آن با اسرار و رازهای کشف نشده خنده آور و نشانه جهل و نادانی است.

بنابر این کسی نمی تواند نسبت بوجود یکی از پدیده های این جهان بزرگ بعلت عدم کشف سر پیدایش و آفرینش آن اعتراض کند، و یا پاره ای از نظامات و قوانین عالم تکوین را بیفانده و بی مصالحت بداند هیچ کس هم نمیتواند بطور یقین ادعا کند که در کوچکترین پدیده و حوادث جهان سرئی و نکته ای نهفته نیست، هم چنانکه کسی نمیتواند ادعا کند که تمام اسرار عالم واقف و آگاه است.

پس بشر باید در راه کشف مجهولات و درك اسرار همواره کوشا باشد، اگر در يك جا کنجکاوی و تجسسات او در راه کشف سری بجائی منتهی نشد آنرا دلیل بر عدم آن نگیرد، همانطور که وقتی چشمهای او مسلح بتلسکوپهای قوی و میکروسکوپهای ذره بین نبود حق نداشت منکر وجود موجودات ذره بینی و میلیون ها کرات غیر مکشوفه آسمانی شود.

این قاعده که بیان شد در عالم تکوین و در عالم تشریح هر دو جاری است، در عالم تشریح مواردی داریم که هنوز عقل ما بفلسفه آن بالخصوص راه نیافته، و تشریح با تکوین مطابق شده همانطور که در عالم تکوین در این موارد حق اعتراض نداشتیم در عالم تشریح هم حق ایراد و اعتراض نداریم.

بعد از این مقدمه میگوئیم: ما دزایمان بغیبت حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بهیچوجه محتاج بدانستن سر آن نیستیم و اگر فرضاً نتوانستیم بهیچینک از اسرار آن برسیم در ایمان بآن جازم و آنرا بطور قطع باور داریم، واجمالاً میدانیم که مصالح و فوائد بزرگ در این غیبت است، اما میان دانستن و ندانستن ما با واقع شدن و واقع نشدن آن هیچ رابطه ای نیست، چنان که اگر ما اصل غیبت را هم نشناسیم بواقعیّت آن صدمه ای وارد نمی شود.

غیبت آن حضرت امری است واقع شده که معتبرترین احادیث از آن خبر داده و جمع بسیاری از بزرگان در این مدت بدرک حضور مقدس آن حضرت نایل شده اند، پس میان این مطلب یعنی ندانستن سر

غیبت آن حضرت و صحت امکان وقوع آن هیچ ارتباطی اصلاً و قطعاً وجود ندارد. می‌توانیم بگوئیم ماسر غیبت آن حضرت را نمیدانیم و مع ذلك بغیبت آن بزرگوار ایمان داریم، مثل این که فائده بسیاری از چیزها را نمیدانیم ولی بوجود هستی آنها عالم ودانائیم

بشر از شناخت نزدیکترین چیزها بخودش هم عاجز است؛ زیرا از جانش باو چیزی نزدیکتر نیست، اما حیات خود را شناخته؟ و آیا می‌تواند حقیقت روح و حیات را توصیف کند؟ آیا بحقیقت يك سلسله امور وجدانیه خودش معرفت دارد؟ آیا عشق و حب، لذت وصل، و ذوق و شجاعت، و سایر وجدانیت را شناخته است؟ اما با این همه دشواریها و مجهولات آیا بشر می‌تواند وجود این حقایق را بعلت نارسائی فهم خودش بدرك حقیقت آنها منکر شود؟ یا می‌تواند هزارها میلیارد و بیشتر مخلوقات و عجائب و غرائب و اشیائی را که حتی وجود آنها بر او مجهول است انکار نماید؟ آیا میتواند اسرار و خواص و فوائد و معانی کلمات این کتاب قطور آفرینش را منکر شود؟ آیا میتواند بگوید من چیزی را ندیده‌ام آن چیز نیست و چون سر و فایده چیزی را کشف نکرده‌ام آن چیز بی فائده و بی سر است، حاشا و کلاً، هرگز بشر هر چه هم عالم و دانشمند باشد چنین ادعائی را نخواهد کرد، بلکه هر چه علمش بیشتر باشد از اینگونه دعاوی بیشتر خود را تبرئه میکند

از حضرت صادق روایت است که در مقام بیان قصور فهم بشر از درك حقایق میفرماید: «یا ابن آدم لو اكل قلبك طائر لم يشبعه وبصرک لو وضع علیه خرت ابرة لغطاه تریدان تعرف بهاملكوت السموات والأرض» (ای اولاد آدم اگر مرغی قلب تو را بخورد سیرنشود، و اگر چشم تو بمقدار

سوزن سوراخ گردد هر آینه پوشیده و تاریک شود ، می خواهی ملکوت
آسمانها و زمین را بوسیله آن درک کنی .

پس از این مقدمه بکسانیکه سر غیبت را میجویند و علت و فلسفه
استتار آنحضرت را می طلبند میگوئیم : پرسید و کاوش و دقت کنید
و تحقیق و تجسس نمائید ما بجستن و پرسیدن شما هیچ اعتراضی نداریم ،
سؤال کنید و بجوئید زیرا اگر بعلت اصلی غیبت و واقع این سر دسترسی
پیدا نکنید ، بجواشی و حکمتهایی از آن بساکه آگاه شوید ، و بساکه این
جستجو و کاوش شما را بیک سلسله دانستنیها رهبری نماید ، ولی اگر
غرض شما از این سؤال و جستجو اشکال و اعتراض باشد و میخواهید نرسیدن
خود را بعلت غیبت و عجز درک خودتان را از فهم آن دلیل نبودن
آن بگیرید از راه راست و خرد پسند دور افتاده اید ، و نمیتوانید جائی را خراب
و ایمان و عقیده ای را متزلزل سازید .

هرگز نیافتن ، دلیل نبودن نمیشود ، آیا مجهولات شما همین یک
موضوع است ؟ آیا شما سر تمام پدیده های عالم آفرینش را کشف
کرده اید ؟ آیا در برابر تمام استفهامهایی که بشر نسبت باجزاء
این عالم و ظاهر و باطن آن دارد جواب پیدا کرده اید ؟ آیا
چون سر آنها بر شما مجهول است آنها بی فایده می دانید ؟ آیا میزان
وجود فائده و عدم آن ، همان فهم بنده و شما است ؟ یا آنکه نرسیدن
خود را باینگونه علل و حکمتها دلیل بر ناتوانی فکر و استعداد خود
میشمارید ؟

عالم و دانشمند ، ساختمان جهان را بر اساس منطق و نظام صحیح

میداند و این ظواهر را گنجینه حقایق می‌شناسد ، و عالم را مدرسه‌ای می‌بیند که باید در آن حکمت و علم بیاموزد، و از بحث در خواص، و لوازم و آثار اجزاء این عالم لذت میبرد ، و همین الفاظ و معنیات برایش لذت بخش است ، و تحیر او که نتیجه یک عمر تحصیل و کاوش است بهترین لذائد زندگی دانشمندانه او است که هیچ لذتی با آن برابر نمیشود ،

و مع ذلك در تمام کاوشهای علمی و بررسی‌ها انسان به نظم و حکمت و منطق و غرض ، اراده و قدرت ، و علم آفریننده این جهان آشنا میشود ، و میفهمد که در این عالم بی‌نظمی نیست ، و هیچ پدیده‌ای را نمی‌توان بیفائده و بیهوده شمرد. پس آنچه بگوئیم راجع با سرار غیبت بیشتر مربوط بفوائد و آثار آنست ، والا علت اصلی آن بر ما مجهول است

«اما سخن در فوائد غیبت» باید دانست که پرسش از سر غیبت در زمان ما آغاز نشده و اختصاص باین عصر ندارد ، از زمانی که غیبت آنحضرت شروع شد ، و بلکه پیش از آن زمان ، و پیش از ولادت آنحضرت از وقتی که پیغمبر و امامان صلوات الله علیهم اجمعین از غیبت حضرت مهدی عجل الله فرجه خبر دادند این سؤال جلو آمد : چرا غیبت می‌نماید ؟ و فائده غیبت چیست ؟ و در زمان غیبت بچه نحو و چگونه از وجود شریف آنحضرت منتفع میگردند ؟

در جواب این پرسشها راهنمایان بزرگ ماکه ما را بظهور حضرت مهدی موعود ولی عصر عجل الله تعالی فرجه بشارت داده‌اند ، پاسخهایی فرموده‌اند که خلاصه بعضی آن پاسخها اینست ،

۱ - علت عمده و سر بزرگ و حقیقی غیبت معلوم نخواهد شد مگر

بعد از ظهور آنحضرت همانطور که حکمت کارهای خضر از سوراخ کردن کشتی و کشتن غلام و پیاداشتن دیوار در موقعی که موسی علی نبینا و آلّه وعلیه السلام با او مصاحبت داشت معلوم نشد مگر در وقت مفارقت آنها .

همانطور که فائده و ثمره خلقت هر موجودی از جماد و نبات و حیوان و انسان بعد از گذشتن ماه ها و سالها ظاهر شده و میشود . چنانکه سر آفرینش درختها ظاهر نمیشود مگر بعد از ظهور ثمره و میوه ، و حکمت باران آشکار نشود مگر بعد از زنده شدن زمین و سبز و خرم شدن باغها و بوستانها و مزارع .

۲ - حکمتها و اسرار معلومه ای در این غیبت است که از آن جمله امتحان بندگان است ، زیرا بواسطه غیبت مخصوصاً اگر سر آن نامعلوم باشد ، مرتبه ایمان و تسلیم افراد در برابر تقدیر الهی ظاهر میشود ، و قوت تدین و تصدیق آنان معلوم و آشکار میگردد ، و همچنین در زمان غیبت بواسطه حوادث و فتنه هائی که روی میدهد شدیدترین امتحانات از مردم میشود که شرح آن در اینجا میسر نیست ، (۱)

۳ - بیم از کشته شدن - کلینی و شیخ طوسی قدس سرهما در کتاب کافی و غیبت بسند خود از زراره روایت کرده اند که گفت : شنیدم حضرت صادق علیه السلام فرمود : برای قائم علیه السلام پیش از آنکه قیام فرماید غیبتی است ، عرض کردم برای چه ؟ فرمود : برای آنکه از کشته شدن بیم دارد (۲) اگر چه خداوند متعال قادر و تواناست که در هر زمان و هر ساعت آنحضرت را ظاهر و بنحو قهرو غلبه بر تمام ملل و حکومتها پیش از فراهم شدن اسباب غالب سازد ، ولی چون جریان این جهانرا خداوند بر مجرای

(۱) مهدی منتظر ص ۳۷ - ۶۲ (۲) کمال الدین و تمام النعمة ص ۱۵۷ .

اسباب و مسببات قرار داده تا اسباب چنان ظهوری فراهم نشود قیام آنحضرت بتأخیر خواهد افتاد و اگر پیش از فراهم شدن اسباب و مقدمات ظاهر شود از خطر قتل مصون نخواهد ماند .

۴ - پیدایش مؤمنان از پشت کفار - چنانچه در اخبار و احادیث است خداوند نطفه‌های بسیاری از مؤمنان را در اصلاب کفار بودیعه گذارده و این ودایع باید ظاهر شود (۱) و پیش از ظهور این ودایع قیام امام بشمشیر و قتل کفار و رفع جزیه عملی نخواهد شد زیرا مانع از خروج این ودایع میشود . پس این موضوع مهمی است که ظهور نباید مانع از آن شود، و باید ظهور در موقعی واقع شود که در اصلاب کفار ودیعه‌ای باقی نمانده باشد، و مضمون روایات اینست که قائم عجل الله فرجه هرگز ظاهر نشود تا ودائع خدا خارج شود .

۵ - تولد انصار و یاران حضرت - در اخبار بسیاری وارد شده که بتعداد یاران حضرت رسول صلی الله علیه و آله در جنگ بدر که سیصد و سیزده نفر بودند، حضرت ولی عصر نیز همان مقدار انصاری خواهد داشت که در وحله اول از تمام روی زمین بنزد حضرت حاضر خواهند شد، و حتی در بعضی روایات اسامی آنها را هم بیان کرده‌اند، و مادامیکه آنها از مادر متولد نشده‌اند و بزرگ نگشته‌اند ظهور واقع نخواهد شد. (۲)

۶ - از جمله آن اسرار اینست که در دوره غیبت ملل جهان بتدریج برای ظهور آن مصلح حقیقی و سامان دهنده وضع بشر آمادگی علمی و اخلاقی و عملی پیدا کنند، زیرا ظهور آنحضرت مانند ظهور انبیاء و سایر حجج نیست

(۱) مهدی منتظر ص ۳۷ - ۶۲ .

(۲) کمال الدین و تمام النعمة ج ۲ ص ۳۹۰

که مبنی بر اسباب و علل عادی و ظاهریه باشد ، و روش آن سرور در رهبری جهانیان نیز مبنی بر حقایق ، و حکم بواقعیات ، و ترك تقیه ، و شدت در امر بمعروف و نهی از منکر ، و مؤاخذنه سخت از اعمال و ارباب مناصب و رسیدگی بکارهای آنهاست ، که انجام این امور نیاز بتکامل علوم و معارف و ترقی و رشد فکری و اخلاقی بشر دارد ، بطوریکه استعداد عالم گیر شدن تعالیم اسلام و جهانی شدن حکومت احکام قرآن فراهم باشد ،

و جامعه بشر و ملت‌ها بفهمند که هیئت‌های حاکمه در رژیم‌های گوناگون از عهده اداره امور بر نمی‌آیند ، و مکتب‌های سیاسی و اقتصادی مختلف دردی را درمان نمیکنند ، و اجتماعات و کنفرانس‌ها و سازمان‌های بین المللی و طرح‌ها و کوشش‌های آنها بعنوان حفظ حقوق بشر نقشی را ایفا نخواهند کرد ، و در اصلاحات از تمام این طرح‌ها که امروز و فردا مطرح میشود مأیوس شوند ، وقتی اوضاع و احوال اینگونه شد ، و از تمدن (منهای انسانیت) کنونی همه بستوه آمدند و تاریکی جهانی را گرفت ظهور يك رجل الهی و پرتو عنایات غیبی باحسن استقبال مواجه میشود ، در این شرایط پذیرش جامعه از ندای روحانی يك منادی آسمانی بی نظیر خواهد بود ، زیرا در شدت تاریکی درخشندگی نور ظاهرتر و ارج و اثر آن آشکارتر است .

امید است خداوند متعال بفضل و کرم خود فرج حضرت ولی عصر ارواحنا فداه را نزدیک ، و چشم‌مارا بجمال عدیم المثال آنحضرت روشن و حکومت جهانی اسلام را تشکیل ، و دنیا را از ظلم و ستم و مفاسد سیاست‌های متضاد ، و جاه طلبی افراد نجات بخشد ، بحق محمد و آل‌ه الطاهرین علیهم السلام . (۱)

(۱) مطالب و عبارات سر غیبت از صفحه ۱۴۶ تا ۱۹۸ کتاب نوید امن

« فوائدا امام زمان عجل الله تعالی فرجه، الشریف در حال غیبت، »

(۲) از حضرت علی بن الحسین علیه السلام مرویست که فرمود: مائیم امامان مسلمانان و حجت‌های خدا بر عالمیان و سید و بزرگ مؤمنان و پیشوای شیعیان و آقای مؤمنان، مائیم امامان اهل زمین از عذاب خدا چنانکه ستاره‌ها امان اهل آسمانند، و مائیم آنجماعت که بپرکت ما خدا آسمان را نگه میدارد از اینکه بر زمین افتد، و نگاه میدارد بپرکت ما زمین و اهل زمین را از اینکه بآب فروروند، (۱) و بپرکت ما باران را از آسمان میفرستد، و بشفاعت ما رحمت برایشان پهن میکند، از برای مانعها از زمین میرویانند، اگر در زمین امامی از ما نباشد زمین از هم بپاشد، و اهل زمین فروروند، (۲) پس فرمود: از روزیکه خدا آدم را خلق فرمود هرگز زمین بی حجتی و خلیفه نبوده یا ظاهر و مشهور یا غایب و مستور، و لزاماً و خلیفه خالی نخواهد بود زمین تا روز قیامت، اگر نه این بود عبادت خدا بر زمین تمیشت،

و امام صافی گلپایگانی مولف محترم گلچین و انتخاب شده است، هر کس بخواهد
تمامش را مطالعه فرماید سفارش میکنم

(۱) (۲) لولا الامام له قامت السموات والارض ولا انزلت السماء قطرة
ولا اخرجت الارض برکتها (۱) (لما جت باهلها كما يموج البحر باهلها) وقال (ع)
لوبيت الارض بغير حجة ساعة لنبأخت باهلها - [لولا الامام (الحجة خ) لساخت
الارض باهله] (۱) مجالس المؤمنین ص ۴۶۲ - لولا العجة لساخت الارض باهلها
مهدی منتظر ص ۵۱ .

راوی میگوید: عرض کردم مردم از حجتی که غایب باشد چه نفع می برند؟ فرمود: مانند انتفاعی که مردم از آفتاب زیر ابر می برند.

منقولست از جابر جعفی که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم مردم را چه احتیاج است به پیغمبر و امام؟ فرمود: از برای اینکه عالم بر صلاح خود باقی بماند، زیرا حق تعالی عذاب را رفع میکند از اهل زمین تا پیغمبر یا امام در میان ایشان است، چنانکه حق تعالی به پیغمبر فرمود: خدا ایشان را عذاب نمیکند و حال آنکه تودر میان ایشان هستی، (۱) و پیغمبر فرمود: ستاره‌ها امان اهل آسمانند و اهل بیت من امانان اهل زمینند چون ستاره‌ها از آسمان بر طرف شود قیامت ایشان قائم شود، چون اهل بیت از زمین بر طرف شوند قیامت اهل زمین برپا شود، و مراد باهل بیت آن جماعتند که خدا فرموده است ای گروه مؤمنان اطاعت نمائید خدا را و اطاعت نمائید رسول خدا را و صاحبان امر از خود را، (۲) صاحبان امر معصومان مطهران از جمیع گناهانند، که هرگز گناه و معصیت نمیکنند و همیشه از جانب خدا مؤید و موفق و مسددند، و ببرکت ایشان خدا بندگان را روزی میدهد و بیمن ایشان شهرهای خدا معمور است، و برای ایشان آسمان

(۱) و ماکان الله لیمدبهم و انت فیهم و ماکان الله معذبهم و هم یتستفرون، سوره انفال آیه ۳۴ پس بنا بر فرمایش امام سجاد علیه السلام که این آیه را دلیل آورده و بصراحت فرموده است (با اینکه پیغمبر در ص، از میان امت اسلام رفته) اما وجود اهلیتیش که الان وجود حضرت ولی عصر عج است امان اهل زمین است و خداوند بندگان خویش را بخاطر ایشان عذاب نمیفرماید و بلا نازل نمیکند - مؤلف .

(۲) یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم

میبارد ، و از زمین گیاه میروید ، و بایشان خدامهلت میدهد گناهکاران را ، و عذاب خود را بزودی نمیفرستد ، امامان هرگز از روح القدس جدا نمیشوند ، و روح القدس از ایشان جدا نمیشود ، و هرگز ایشان از قرآن جدا نمیشوند ، و قرآن از ایشان جدا نمیشود ، یعنی قرآن تمام نزد ایشانست ، و معنی قرآن را ایشان میدانند ، و عمل بجمیع ایشان می نمایند ، و باسانید متواتر این مضامین از اهل بیت علیهم السلام وارد شده

بسندهای معتبر منقولست از حضرت صادق علیه السلام که اگر در زمین نباشد مگر دو نفر یکی از ایشان البته امام خواهد بود.

ایضا از آنحضرت باسانید متکثره منقولست که فرمود : هرگز زمین خالی نیست از کسی که زیاده و نقصان دین را بداند اگر زیادتى در دین بکنند زیاده را بیندازد ، و اگر کم کنند کمی را تمام کند و اگر نه امور مسلمانان مختلط و مشتبه شود و میان حق و باطل فرق نکنند (۱).

نور آفتاب از لایب لای ابر هم به مردم میرسد ،

(۳) ممکن است سؤال کنند ، پیشوای مردم که باید در میان آنها باشد ، و مردم دسترسی باو داشته باشند ، و از وجودش انتفاع ببرند ، چرا از نظرها غایب گردید ؟ فلسفه غیبت او چیست ؟ و آیا غیبت وی بامقام پیشوائی او منافات ندارد ؟

در پاسخ این سئوالات که بذهن بسیاری از مردم خطور میکند ، میگوئیم : مگر بشر تمام اسرار این جهان پی برده است ، مگر با همه پیشرفتی که تا

کنون در علوم و فنون نصیب بشریت شده است، دانشمندان توانسته اند بتمام مجهولات خود را کشف کنند، و همه مسائل لاینحل را حل نمایند؟ مگر ما توانسته ایم به همگی مشکلات و مسائلی که نمیدانیم پاسخ مثبت و قانع کننده ای بدهیم؟

مگر دنیای علم هنوز توانسته است پی به حقیقت روح ببرد، و از این راز بزرگ پرده بردارد؟ بدیهی است که پاسخ این سئوالات منفی است، بنابراین چه اشکالی که غیبت مهدی موعود اسلام هم از جمله مسائلی باشد علت آن برای ما نامعلوم است و مردم نمی توانند پی به فلسفه آن ببرند، طبق يك اصل اساسی و قانون کلی فلسفی، هیچ معلولی نمی تواند بدون علت باشد، خواه ماعلت آنرا بدانیم یا پی به علت آن نبریم.

غیبت امام زمان علیه السلام واقعیتی است که طبق پیش بینی قبل می بایست تحقق یابد، و بشهادت انبوه قرائن و شواهد تاریخی به وقوع هم پیوسته است، و اگر امروز ما درست پی به علت آن نبریم تأثیری در اصل موضوع و اعتقاد ما نخواهد داشت.

اتفاقاً در روایاتی که جامعه شیعه از شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين علیهم السلام راجع بغیبت آنحضرت نقل کرده اند، تصریح شده است که غیبت قائم موعود از اسرار الهی است، و ما مأمور نیستیم علت اساسی آنرا بیان کنیم،

برای نمونه به موضوع زیر توجه کنید که پیش از يك قرن قبل از ولادت امام غائب گفته شده است « غیبت مهدی موعود و حکمت آن، دانشمند عالی مقام شیعه شیخ صدوق متوفی سال ۳۸۱ هجری در کتاب

«علل الشرایع» از عبدالله بن فضل هاشمی روایت میکند که گفت : شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود : صاحب الامر غیبتی دارد که ناچار از آنست غیبتی که پیروان باطل درباره آن تردید میکنند . من عرض کردم چرا صاحب الامر غیبت میکند ؟ فرمود : به علتی که بما اجازه نداده بگوئیم ، گفتم چه حکمتی در غیبت وی است ؟ فرمود : همان حکمتی که در غیبت سفرای الهی پیش از او بوده است ، حکمت غیبت قائم مابعد از آمدن خود وی ظاهر میشود ، همانطور که حکمت سوراخ کردن کشتی توسط خضر پیغمبر و کشتن آن بچه و تعمیر دیوار ، هنگامی برای موسی روشن شد که خواستند از هم جدا شوند ، سپس حضرت فرمود : ای پسر فضل غیبت صاحب الامر یکی از رازهای بزرگ و اسرار غیبی خداوند است .

جالب تر اینکه به نقل محدث بزرگوار کلینی متوفی بسال ۳۲۹ هجری یکی از دانشمندان شیعه بنام «اسحاق بن یعقوب» که تقریباً چهل سال بعد از غیبت امام زمان علیه السلام می زیسته است و با مطالعه اخبار غیبت آنحضرت میدانسته که این غیبت طولانی خواهد بود ، در همان زمان طی نامه ای همین سؤال را توسط محمد بن عثمان نائب دوم امام غائب از حضرت نموده و مفتخر بدریافت پاسخ از ناحیه مقدسه آن حضرت شده است .

مطابق روایت کلینی در کافی امام زمان علیه السلام در پاسخ وی نوشته بود :
 و اما در باره علت غیبت من خداوند (در قرآن مجید) میفرماید : «یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن أشياء ان تبدلکم تسؤکم» (۱) ای افراد با ایمان سؤال نکنید از چیزهایی که اگر علت آن برای شما آشکار گشت ، شمارا ناراحت میکند ... ولی انتفاعی که مردم در غیبت من از وجود من می برند ، مانند

استفاده از نور آفتاب است ، که ابر آنرا از نظرها پوشیده بدارد .

« فوائد وجود امام زمان در زمان غیبت »

بطوریکه در این روایت میخوانید امام غائب شخصاً وجود خود را در زمان غیبت بمنزله خورشیدی دانسته که در ابرها پنهان گشته ، ولی مردم روی زمین آنرا نمی بینند ، این معنی در برخی از روایات دیگر هم آمده است ، حتی راوی سؤال میکند که در این صورت مردم چه استفاده‌ای از وجود اومی برند ؟ و امام پاسخ میدهد همان استفاده‌ای که از وجود خورشید پنهان در ابر میبرند .

این سؤال و جوابها بهترین تعبیری است که ما را در جریان غیبت امام زمان و انتفاع جامعه از وجود آنحضرت میگذارد ، مضافاً به اینکه فائده غیبت هم بنحو بارزی در آن نمایان است .

شیخ صدوق در کتاب امالی از سلیمان اعمش دانشمند مشهور که مورد احترام ذو فرقه شیعه و سنی بوده است ، روایت میکند که گفت : حضرت صادق علیه السلام فرمود : از روزی که خداوند آدم را آفرید ، زمین از وجود حجت آشکار و مشهود ، یا غایب و پنهان خالی نمانده است و تا روز قیامت هم خالی نخواهد ماند ، زیرا در غیر این صورت خداوند پرستش نمی شود .

اعمش عرض کرد : مردم از وجود امام غائب چه نفعی می برند ؟

فرمود : همانطور که از خورشید پنهان در میان ابرها انتفاع میبرند ،

این موضوع در حدیث دیگری که ذیلاً از لحاظ خوانندگان میگذرد ،

باصراحت بیشتری دیده میشود ، در کمال الدین شیخ صدوق از جابر بن

عبدالله انصاری روایت نموده که وی از رسول اکرم ﷺ پرسید: آیا دوستان قائم در مدت غیبتش از وجود او استفاده میبرند؟ پیغمبر ﷺ فرمود: «ای و الذی بعثنی بالنبوۃ انهم لینتفعون به ویستضیئون بنور ولایتہ فی غیبتہ ، کانتفاع الناس بالشمس وان جللها السحاب ، یعنی : آری بخدائیکد مرا به پیامبری برانگیخت آنها از وجود وی بهره مند میشوند، و از نور ولایتش در طول غیبت استضائه میکنند ، هما نظور که مردم از آفتاب پنهان در ابرها انتفاع میبرند .

«تشبیه امام غائب به آفتاب پنهان در ابر»

بسیاری از مردم بی اطلاع تصور میکنند که اگر چهره خورشید در ابرها پنهان گشت و نور آن در صحنه جهان منعکس نگردد مردم از نفعی که از شعاع آفتاب می برند محروم میگردند، در صورتیکه دانشمندان و افراد با اطلاع میدانند پنهانی خورشید در ابرها تأثیر چندانی در نور پاشی آن ندارد، و نولر خورشید جهانتاب از لابلای ابرها نیز بساکنان کره زمین میرسد ، و همچنان وظیفه خود را در پرورش موجودات و عالم طبیعت ایفا میکند .

آفتاب عالمتاب وجود امام زمان ﷺ هم در زمان غیبت مانند آفتاب پنهان در ابر است که در هر حال وظیفه خود را انجام میدهد ، ولی البته این معنی را همه کس درک نمیکند، کارشناسان فن و افراد دانشمند و باایمان میدانند ، و بی اطلاعی اکثریت افراد جامعه تأثیری در کار او ندارد ، از این گذشته اگر آفتاب در تمام ایام سال آشکار باشد ، بصلاح مردم و سلسله موجودات نیست ، باین معنی که حرارت نور و اثر وجودی آن در جانوران و گیاهان و حتی جمادات عکس العمل سوئی خواهد داشت، زیرا اشعه سوزان

خورشید بسیاری از آنها را از حال اعتدال خارج میسازد، و شاید بکلی نابود میکند، ولی هنگامیکه ابرها چهره آنها پوشانید، نور لطیف آن به نحو آرامی در آنها اثر میگذارد، و با حرارت نسبی وظیفه خود را بطور رضایت بخش انجام میدهد، و باین کسر وانکسارها، تعادلی در پرورش و تکامل موجودات پدیدمی آید که صد درصد بنفع عالم انسانی و آحاد و افراد موجودات است.

خورشید وجود امام غائب نیز بدینگونه در زمان غیبت وظیفه الهی خود را ایفا میکند، و نور وجودش به جهان انسانی میرسد، و غیبت آنحضرت مانع از نفع وجودی او نیست، زیرا چنانکه گفتیم نور آفتاب از لابلای ابرهم به مردم میرسد، (۱)

• امام غائب چه فائدهای دارد •

(۴) سؤال - امام اگر پیشوای مردم است باید ظاهر باشد، بر وجود امام ناپیدا چه فائدهای مرتب است؟ امامیکه صدها سال غائب بماند، نه دین را ترویج کند، نه مشکلات جامعه را حل نماید، نه پاسخ مخالفین را بدهد، نه امر بمعروف و نهی از منکر کند، نه از مظلومین حمایت کند، نه حدود و احکام الهی را جاری سازد، نه مسائل حلال و حرام مردم را روشن سازد. وجود چنین امامی چه سودی دارد؟

جواب - مردم در زمان غیبت، آن هم بواسطه اعمال خودشان از این فوائدیکه شمردید محرومند، لکن فوائد وجود امام منحصر باینها نیست

(۱) مکتب اسلام سال ۹ ص ۳۵۳ - علی دوانی

(این اعمال را نواب عام امام انجام میدهند) بلکه فوائد دیگری نیز وجود دارد که در زمان غیبت نیز مقرر تب است، از جمله دو فایده ذیل را میتوان شمرد .

اول - بر طبق براهینی که در کتب دانشمندان اقامه شده است واحادیثی که در موضوع امامت وارد شده، وجود مقدس امام، غایت نوع و فرد کامل انسانیت و رابطه میان عالم مادی و عالم ربوبی است اگر امام روی زمین نباشد نوع انسانی منقرض خواهد شد اگر امام نباشد خدا بحد کامل شناخته و عبادت نمیشود اگر امام نباشد رابطه بین عالم مادی و دستگاہ آفرینش منقطع میگردد .

قلب مقدس امام بمنزله ترانسفو موتور است که برق کارخانه را بهزاران لامپ میرساند اشراقات و افاضات عوالم غیبی، اولاً بر آینه پاک قلب امام و بوسیله او بردل‌های سائر افراد نازل میگردد، امام قلب عالم وجود و رهبر و مربی نوع انسانی است. و معلوم است که حضور و غیبت او در ترتب این آثار تفاوتی ندارد، آیا باز هم میشود گفت: امام ناپیدار اچه نفعی است؟ گمان میکنم منشاء و ریشه این اشکال این باشد که بحاق معنای ولایت و امامت پی نبرده و امام را جز یک مسئله گو و جاری کننده حدود نمیداند، در صورتیکه مقام امامت و ولایت از این مقامات ظاهری بسی شامخ تر است (باین روایت توجه کنید).

عن جعفر الصادق عن ابيه عن جده علي بن الحسين عليه السلام قال: نحن أئمة المسلمين و حجج الله على العالمين و سادات المؤمنين و قادة الفرق المحبطين و هوألى المسلمين، و نحن أمان لأهل الأرض كما أن النجوم أمان لأهل

السَّمَاءُ ، و بنا یمسك السماء ان تقع علی الأرض الا باذنه ، و بنا ینزل الغیث
وتنشر الرحمة ، وتخرج بركات الأرض ، ولولا ما علی الأرض منا لساخت
بأهلها .

ثم قال : ولم تخل منذ خلق الله آدم من حجة الله فيها ، اما ظاهر مشهور
او غائب مستور ، ولا تخلو الأرض الى ان تقوم الساعة من حجة ولولا ذلك
لم يعبد الله . قال سليمان : فقلت لجعفر الصادق عليه السلام : كيف ينتفع الناس بالحجة
الغائب المستور؟ قال : كما ينتفعون بالشمس اذا سترها سحاب . (۱)

امام سجاد عليه السلام فرمود : ما پیشوای مسلمین و حجت بر اهل عالم
وسادات مؤمنین و رهبر نیکان و صاحب اختیار مسلمین هستیم ، ما امان اهل
زمین هستیم چنانکه ستارگان امان اهل آسمانند بواسطه ما است که آسمان
بر زمین فرود نمیآید ، مگر وقتی که خدا بخواهد ، و بواسطه ما باران رحمت
حق نازل و بركات زمین خارج میشود ، اگر ما روی زمین نبودیم اهلش را
فرو میبرد .

سپس فرمود : از روزیکه خدا آدم را آفریده تا حال هیچگاه زمین
از حجتی خالی نبوده است ولی آن حجت گاهی ظاهر و مشهور و گاهی غائب
و مستور بوده است ، و تا قیامت نیز از حجت خالی نخواهد شد ، و اگر امام
نباشد خدا پرستش نمی شود .

سلیمان میگوید : من عرض کردم مردم چگونه از وجود امام غائب
منتفع میشوند؟ فرمود : همانطور که از خورشید پشت ابر انتفاع میبرند .
در این حدیث و چندین حدیث دیگر وجود مقدس صاحب الامر

(۱) داد گستر جهان ص ۱۵۶ - نقل از بیع المودة ج ۲ ص ۲۱۷ - منتخب

وانتفاع مردم از وی، تشبیه شده بخورشید پشت ابر و انتفاع مردم از آن، ووجه تشبیه از این قرار است.

در علوم طبیعی و فلکیات ثابت شده است که خورشید مرکز منظومه شمسی است، جاذبه اش حافظ زمین و آنرا از سقوط نگه میدارد، زمین را بدور خود چرخانده شب و روز و فصول مختلف را ایجاد میکند، حرارتش سبب حیات و زندگی حیوانات و گیاهان و انسانست، نورش روشنی بخش زمین میباشد.

و در ترتب این آثار بین اینکه ظاهر باشد یا پشت ابر، تفاوتی وجود ندارد، یعنی جاذبه و نور و حرارتش در هر دو حال موجود است، گرچه کم و بیش دارد.

هنگامیکه خورشید در پس ابرهای تیره پنهانست یا شبانگاه، جهال گمان دارند که موجودات از نور و حرارت خورشید بی بهره اند، در صورتیکه سخت در اشتباهند، زیرا اگر دقیقه‌ای نور و حرارتش بجانداران نرسد یخ کرده هلاک میگردند. و بی‌رکت تأثیرات همان خورشید است که ابرهای تیره پراکنده میشوند و چهره حقیقی آن نمایان میگردد.

وجود مقدس امام هم خورشید و قلب عالم انسانیت و مربی و هادی تکوینی او است، و در ترتب این آثار، بین حضور و غیبت آن جناب تفاوتی نیست.

أما راجع بفوائد دیگری که ذکر نمودید، گویانکه عامه مردم در زمان غیبت، از آنها محرومند لکن از جانب خداوند متعال و وجود مقدس امام، منع فیض وجود ندارد، بلکه تقصیر و کوتاهی از ناحیه خود افراد

انسانست، اگر موانع ظهور را بر طرف میساختند و اسباب و مقدمات حکومت توحید و دادگستری را فراهم می نمودند، و افکار عمومی جهانیان را آماده و مساعد می کردند، امام زمان ظاهر میشد و جامعه انسانیت را از فوائد بیشماری بهره مند میگردانید.

فائده دوم - ایمان بمهدی غائب و انتظار فرج و ظهور امام زمان مایه امیدواری و آرامش بخش دل های مسلمین است، و خود امیدواری یکی از بزرگترین اسباب موفقیت و پیشرفت در هدف می باشد و هر گروهی که روح یأس و ناامیدی خانه دل شان را تاریک نموده باشد و چراغ امید و آرزو در آن نتابد؛ هرگز روی موفقیت را نخواهند دید.

آری اوضاع آشفته و اسفناز جهان وسیل بنیانکن مادیت و کسادی بازار علوم و معارف و محرومیت روز افزون طبقه ضعیف و توسعه فنون استعمار و جنگ های سرد و گرم و مسابقه تسلیحاتی شرق و غرب، روشن فکران و خیر خواهان بشریت را مضطرب نموده است، بطوریکه ممکن است گاهی در اصل قابلیت اصلاح بشر تردید نمایند.

تنهاروزه امیدیکه برای بشریت مفتوح است و یگانه برق امیدیه که در این جهان تاریک جستن میکند همان انتظار فرج و فرا رسیدن عصر درخشان حکومت توحید و نفوذ قوانین الهی است، انتظار فرج است که قلب های مأیوس و لرزان را آرامش بخشیده و مرهم دل های زخم دار طبقه محروم میگردد، نوید های مسرت بخش حکومت توحید است که عقائد مؤمنین را نگهداری نموده و در دین پایدارشان میکند، ایمان بغلبه حق است که خیر خواهان بشریت را بفعالیت و کوشش وادار نموده است،

استمداد از آن نیروی غیبی است که انسانیت را از سقوط در وادی هولناک یأس و ناامیدی نجات میدهد و در شاهرآم روشن امید و آرزو وارد میکند . آری پیغمبر اسلام بوسیله طرح برنامه حکومت جهانی توحید و تعیین و معرفی رهبر اصلاحات جهانی، دیوی یأس و ناامیدی را از جهان اسلام رانده است ، و درهای شکست و ناامیدی را مسدود ساخته است ، و انتظار می رود که جهان مسلمین بواسطه این برنامه گرانبهای اسلامی، ملل پراکنده جهان را متوجه خویش سازند و در تشکیل حکومت توحید متحدشان گردانند .

لذا حضرت علی بن الحسین علیه السلام میفرماید ، ' انتظار فرج و گشایش ، خودش یکی از بزرگترین اقسام فرج است خلاصه: ایمان بمهدی موعود آینده روشن و فرج بخشی را برای شیعیان مجسم نموده بامید آبروز دلخوشند ، روح یأس و شکست را از آنان سلب کرده و بکار و کوشش در راه هدف ، و تهذیب اخلاق و علاقه بمعارف و ادارشان کرده است .

شیعیان در عصر تاریک مادیت و شهوت پرستی و ظلم و ستم و کفر و بیدینی و جنگ و استعمار ، عصر روشن حکومت توحید و تکامل عقول انسانیت و فروریختن دستگاہ بیدادگری و برقراری صلح حقیقی و رواج بازار علوم و معارف را ، بالعیان مشاهده مینمایند ، و اسباب و مقدماتش را فراهم میسازند، و از این جهت است که در احادیث اهل بیت ، ' انتظار فرج از بهترین عبادات و در ردیف شهادت در راه حق شمرده شده است ، (۱)

(۱) داد گستر جهان ص ۱۵۸ - نقل خبر ج ۵۲ بحار الانوار ص ۱۲۲ .

«انتفاع مردم از امام زمان در حال غیبت کبری»

(۵) استفاضه از امام در غیبت بر حسب عقیدت فرقه شیعه همان استفاده از زمان حضور است، علماء و فقهاء و دانشمندان و مفسرین و مقتیان شریعت جعفری و پیشوایان مذهب اسلام نسبت با امام همان مقامی را دارند که در غیبت پادشاه و رئیس يك كشورى وزراء و حکام و امراء دارند، همان طوریکه وزراء و حکام و امراء از مقام سلطنت و پیشوائی کل دستورات گرفته و بر توده عرضه داشته اجراء مینمایند، همین قسم علمائیکه دامن عفاف آنها از ارتکاب هرگونه زلیلت منزّه است، و پابست شهوات و هوای نفس نیستند، و مصالح اجتماع را بر حیات خود ترجیح میدهند، گاه و بیگاه بحضور امام موفق و نائل بزیارت او گشته از سرچشمه افاضات علم و حکمت او بهره میگیرند، و مشکلات علمی و مسائل دینی خود را پرسیده و در انتظام دینی با آنحضرت در مذاکره میشوند، و باینوسیله معارف الهیه و مهمات دینیه را حل و ترویج و انتشار میدهند.

و عاظ و خطباء و بلغاء و هداة دین و مبلغین مذهب از لحاظ انتشار و ابلاغ آن بر فراز منبرها و کرسیهای خطابه یا بوسیله تألیف و تصنیف کتب داخل این خدمت بزرگ گشته، و از اینرو هدایت راه حق را بطرف مقصود اعلاء کلمه اسلامی انجام داده و همان بهره و نصیبی را در پرتو مجلس عزاداری انجام داده نصیب مردم مینمایند، در میان فرقه شیعه کمتر از مسائل مشکله هست از اصول و فروع که بجواب امام عصر حل نشده باشد. کمتر مریض و بیچاره هست که پس از یأس و نومیدی بشفای نظر کیمیا اثرش بهبودی حاصل نشده، و رو بسلامتی برنگشته باشد، کمتر

مضطر و بیچاره و پریشان هست که با استغاثه بوجود آن غوث وجود و ملجاء و پناهگاه جامعه مسلمین رفع تحیر و نگرانی و پریشانی آن نشده باشد .
 بسیار تشنه کامها که از تشنگی در بیابانها رو به هلاکت میرفتند و از دست اثر بخش اوسیراب و کامیاب شده اند ، چه بسیار بیابان گرد ها و تشنه کامها و ملوانان که بدست اوس ساحل نجات رسیده اند ، باز هم میگویند چگونه بوجود امام غائب منتفع میتوان شد . (۱)

« توجه و اثر امام زمان علیه السلام در حال غیبت »

« (بمصلحت است) »

(۶) سیر در حکایات و قصص ظاهر و هویدا میشود ، اینکه حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه حاضر در میان عباد و ناظر بر حال رعایا ، و قادر بر کشف بلا یا ، و عالم بر اسرار و خفایا ، بجهت غیبت و ستر از مردم از منصب خلافتش عزل نشده ، و از لوازم و آداب ریاست الهیه خود دست نکشیده و از قدرت ربانیه خویش عجز بهم نرسانیده و اگر خواهد حل مشکل کند که اندر دل افتاده ، بی آنکه از راه دیده و کوشش چیزی بآنچار سازد ، و اگر خواست دلش را بآن کتاب یا عالمی که دوائ دردش در آن و تزد آنست مایل و شایق کند ؛ گاهی دعایش تعلیم کند ، و گاهی در خواب دوائ مرضش را باو آموزد ، و اینکه دیده و شنیده شده که با صدق و لاء و اقرار بامامت چه بسیار شده که ارباب اضطرار و حاجت در مقام عجز و لابه و شکایت بر آمدند و اثر اجابت و کشف بلیت ندیدند ، علاوه بردارای بودن این مضطر موانع دعا و قبول را غالباً یا از جهت اشتباه در اضطرار است که

خود را مضطر میدانند و نیست ، و گم گشته و متحیر میداند و راهش را بآن نمایانند ، مثل جاهل با حکام عملیه که بعالمش ارجاع فرمود .

چنانچه در توفیق مبارک است ، که در جواب مسائل اسحق بن یعقوب مرقوم فرمود : که واما حوادثیکه بشما روی دهد پس مراجعه کنید در آنها بر او یان احادیث ما بدرستیکه ایشان حجت من هستند بر شماها و من حجت خدا یم بر ایشان . پس مادامیکه جاهل دستش بعالم برسد هر چند بمهاجرت و مسافرت باشد یا بکتاب او در احکام خود مضطر نباشد ، و همچنین عالمی که حل مشکل و دفع شبهه و تحیر خود را تواند از ظواهر و نصوص کتاب و سنت و اجماع کند عاجز و در مانده نباشد ، و آنانکه اسباب زندگی و معاش خویش را از حدود الهیه و موازین شرعیه بیرون بردند و بر آن مقدار ممدوح در شرح اقتصاد و قناعت نمودند ، بجهت نداشتن بعضی از آنچه قوام تعیش معلق نیست بر آن مضطر نباشد ، و هکذا از مواردی که آدمی خویشتن را عاجز و مضطر بیند ، و پس از تامل صادقانه خلاف آن ظاهر میشود ، و اگر در اضطرار صادق باشد شاید صلاح او یا صلاح نظام کل در اجابت او نباشد ، چه هر مضطری را وعده اجابت ندادند ، بلی اجابت مضطر راجز خدا یتعالی یا خلفایش نکند نه آنکه هر مضطر را اجابت کنند .

و در ایام حضور و ظهور در مدینه و مکه و کوفه و غیر آن از همه اصناف مضطربین و عاجزین از موالیان و محبین غالباً بودند ، و بسیار بود که سؤال میکردند و اجابت نمیشد ، چنان نبود که هر عاجز در هر زمان هر چه خواست باو دهند و رفع اضطرارش نمایند ، چه این مورث اختلال نظام و برداشتن اجرا و ثوابهای عظیمه جزیه اصحاب بلا و مصائب است

که بعد از مشاهده آن در روز جزا آرزو کنند که کاش گوشت بدنهای ایشانرا در دنیا با مقراض بریده بودند . (۱)

و خدایتعالی با آن قدرت کامله و غنای مطلق و علم محیط بذرات و جزئیات موجودات بایندگان خود چنین نکرده (۲).

*(تشبیه وجود امام زمان علیه السلام با آفتاب) *

« (در ایام غیبت) »

(۷) در کمال الدین شیخ صدوق از جابر بن عبدالله انصاری روایت نموده که وی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرسید آیا دوستان قائم در مدت غیبتش از وجود او استفاده می برند؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود :

« ای والذی بعثنی بالنبوۃ انهم لینتفعون به ویستضیئون بنور ولایتہ فی غیبتہ کانتفاع الناس بالشمس وان جللها السحاب » یعنی آری بخدائیکه مرا به پیمبری برانگیخت آنها از وجود وی بهره مند میشوند و از نور ولایتش در طول غیبت استضائه میکنند همانطور که مردم از آفتاب پنهان در ابرها انتفاع میبرند.

بسیاری از مردم بی اطلاع تصور میکنند که اگر چهره خورشید در

(۱) اربعین هاشمیه ص ۳۸۸ قال: تمنی انہ لم یتجب لہ حاجۃ فی الدنیا فیصدق انہ استجاب دعائہ علی الوجه الاکمل ،

آرزو کنند که هیچ حاجتی در دنیا مستجاب نمیشد و تصدیق کند که خداوند بوجه اکمل دعای او را قبول فرموده اربعین هاشمیه ص ۳۹۷ عدم المصلحة فی الاجابة .

(۲) ج ۲ منتهی الامال ص ۵۲۲ - اثنی عشریه ص ۳۴۰ .

ابرها پنهان گشت ، و نور آن در صحنه جهان منعکس نگردید ، مردم از نفعی که از شعاع آفتاب میبردند محروم میگردند، در صورتیکه دانشمندان و افراد با اطلاع میداند پنهانی خورشید در ابرها تأثیر چندانی در نور پاشی آن ندارد ، و انوار خورشید جهانتاب از لابلای ابرها نیز بساکنان کره زمین میرسد، و همچنان وظیفه خود را در پرورش موجودات و عالم طبیعت ایفا میکند .

آفتاب عالمتاب وجود امام زمان علیه السلام هم در زمان غیبت مانند آفتاب پنهان در برابر است، که در هر حال وظیفه خود را انجام میدهد ، ولی البته این معنی راهمه کس درک نمیکند ، کارشناسان فن و افراد دانشمند و باایمان میداند ، و بی اطلاعی اکثریت افراد جامعه تأثیری در کار او ندارد، از این گذشته اگر آفتاب در تمام ایام سال آشکار باشد ، بصلاح مردم و سلسله موجودات نیست ، باین معنی که حرارت نور و اثر وجودی آن در جانوران و گیاهان و حتی جمادات عکس العمل سوئی خواهد داشت، زیرا اشعه سوزان خورشید بسیاری از آنها را از حال اعتدال خارج میسازد، و شاید بکلی نابود میکند، ولی هنگامیکه ابرها چهره آنرا پوشانید نور لطیف آن بنحو آرامی در آنها اثر میگذارد ، و با حرارت نسبی وظیفه خود را بطور رضایت بخشی انجام میدهد ، و باین کسر و انکسارها تعادلی در پرورش و تکامل موجودات پدید میآید، که صد درصد بنفع عالم انسانی و آحاد و افراد موجودات است، خورشید وجود امام غائب نیز بدینگونه در زمان غیبت وظیفه الهی خود را ایفا میکند، و نور وجودش بجهان انسانی میرسد، و غیبت آنحضرت مانع از نفع وجودی او نیست ، زیرا چنانکه گفتیم نور

آفتاب از لابلای ابر هم مردم میرسد . (۱)

«توقیع شریف حضرت ولی عصر عجل الله»

«تعالی فرجه در باره فیبتش»

(۱) کلینی روایت کرده است که اسحق بن یعقوب عریضه‌ای نوشت بخدمت حضرت صاحب و به محمد بن عثمان داد و بخدمت آن حضرت فرستاد و سؤال کرد از علت غیبت و از آنکه مردم چه نفع میبرند از او در حال غیبت ، حضرت نوشت اما علت غیبت حق تعالی میفرماید « یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبدلکم تسؤکم » یعنی ای گروهیکه ایمان آورده‌اید سؤال نکنید از چیزیکه اگر ظاهر شود بر شما ، آزرده شوید ، بدرستیکه نبود احدی از پدران من مگر آنکه در گردن او بیعتی واقع شد از برای خلیفه ظالمی که در زمان او بود ، و من در وقتی بیرون خواهم آمد که بیعت احدی از ظالمان و غاصبان خلافت در گردن من نباشد .

و اما آنچه سؤال کرده بودی از وجه ارتفاع مردم از من در غیبت من ، مانند آفتابست در وقتی که غایب کرده باشی آنرا ابراز دیده‌ها ، و بدرستیکه من امان اهل زمینم از عذاب الهی چنانکه ستاردها امان اهل آسمانند ، پس به بندید درهای سؤال را از چیزهایی که بشما نفعی ندارد ، و تکلیف مکنید در امریکه شمارا تکلیف دانستن آن نکرده‌اند ، و دعا کنید که حق تعالی ما را بزودی فرج کرامت فرماید که فرج شما در آنست ، و سلام

(۱) مکتب اسلام سال ۹ ص ۳۵۳ علی دوانی .

خدا بر تو باد و بر هر کس که متابعت هدایت کند (۱).

« واسطه فیض و جود ولی عصر امام زمان، عجل الله تعالی فرجه الشریف است »

(۹) وجود امام زمان صلوات الله علیه و عجل الله تعالی فرجه باعث قوام و پایداری اهل زمین است چنانکه مرحوم ثقة الاسلام کلینی در کتاب شریف کافی و مرحوم ملامحسن فیض در وافی از ابی حمزه روایت کرده که او گوید: قلت لا یعبده الله ﷺ تبقى الأرض بغير امام؟ قال لو بقيت الأرض بغير امام لساخت (۲)

بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم آیا روی زمین ممکن است بدون امام باقی بماند؟ فرمود: اگر زمین بدون امام بماند البته (زمین اهل خود را) خسف کرده و فرو میبرد.

و نیز از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل نموده که فرمود: لو ان الامام رفع من الأرض ساعة لماجت باهلها كما يموج البحر باهله (۳)
یعنی اگر امام يك ساعتی از روی زمین برداشته شود همانطوریکه دریا اهل خودش را در میان موج خود قرار میدهد، زمین اهل خودش را (همانطور) در میان امواج خود فرو میبرد.

وجود مبارك او باعث بقاء دنیا و مرزوق بودن مخلوقات و ثبات زمین

(۱) حق الیقین ص ۳۲۹ - مهدی منتظر ص ۴۰ باختصار - کمال الدین

و تمام التمهة ج ۲ ص ۱۶۰

(۲ و ۳) وافی ص ۱۷

و آسمان میباشد چنانکه در دعای شریف عدیله وارد است : ببقائه بقیت الدینا
و یمنه رزق الوردی و بوجوده ثبتت الأرض و السماء (۱)

یعنی ببقاء آن بزرگواری دنیا باقی بوده و یمن (وجود) او مردم
روزی داده شده و بسبب وجود او زمین و آسمان ثابت بوده و برقرار میباشد.
و از اینجا احتیاج بشر بوجود امام معلوم میشود ، وای به انسان
چیزی که مایه حیات او است غفلت کرده و اصلاً بحساب نیاورد ، مانند
هوا که الان مادر میان هوا زندگانی میکنم و شاید سالهائی بگذرد و ما
ملفت نباشیم که زندگی ما مربوط به هوا است که اگر دو دقیقه یا کمتر بیشتر
هوا از ما سلب شود ما باید زندگانی را وداع گوئیم (مثل ماهی که در توی آب
زندگی دارد و از همه جا باو احاطه کرده ولی نمیداند که حیات او بسته بآب
است وقتی بیرون افتاد میداند)

یادمانند قلب که اگر کسی به کارخانه بدن انسان تماشا کند ولی از
حکمت و مصلحت این اعضاء غافل باشد وقتی که در تشریح بدن به بیند در
طرف چپ يك پارچه گوشتی که دارای رگها و غیره می باشد، زبان اعتراض
باز کند که دیگر این گوشت چه بدرد انسان میخورد؟ ولی نمیداند
که اصلاً مایه حیات او قلب است ، اگر بقلب او صدمه وارد بشود
بحیات خود نمیتواند ادامه بدهد ، و اگر شنیده باشید امام قلب عالم امکان
است ممکن است يك معنایش همین باشد که اگر او نباشد اصلاً عالم وجود
ندارد . (۲)

(۱) مفاتیح الجنان ص ۸۵ .

(۲) ج ۲ کفایة الواعظین ص ۳۹

« وجوه تشبیه امام فائز حضرت ولی عصر،

« عجل الله تعالی فرجه بخورشید در پشت ابر،

(۱۰) در کمال الدین از جابر بن عبدالله انصاری روایت میکند که وی از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید آیا شیعه از وجود قائم در مدت غیبتش بهره مند میشوند؟ حضرت فرمود: آری قسم بخداوند یکه مرا پیغمبری مبعوث گردانیده آنها از وجود او منتفع میشوند و از نور ولایتش در طول غیبت استنضائه میکنند چنانکه از آفتاب ت ابر انصاری میبرند. (این روایت را سلیمان اعمش از حضرت صادق علیه السلام نیز روایت کرده) مؤلف گوید (مجلسی ره) باید دانست که تشبیه وجود اقدس امام زمان علیه السلام با آفتاب پنهان در ابر اشاره با موری چند است:

اول- اینکه نور عالم هستی و علم و هدایت بتوسط آنحضرت بخلق خدا میرسد، زیرا با اخبار مستفیضه ثابت شده که ذوات مقدسه (ائمه طهار) علت غائی ایجاد مخلوق عالمند (لولاک ما خلقت الافلاک) و اگر آنها نبودند نور عالم وجود بغیر آنها نمیرسید (ببقائه بقیت الدنیا و بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الأرض و السماء) و هم ثابت شده که ببرکت و وساطت و توسل با آنها علوم و معارف حقه برای مردم آشکار میگردد و گرفتاریها از آنها برطرف میشود و اگر آنها نبودند مردم بوسیله اعمال زشت مستحق انواع عذاب الهی بودند، چنانکه خداوند فرموده است «وما کان الله لיעذب بهم و انت فیهم» یعنی مادام که تو (پیغمبر) در میان آنها هستی خدا آنها را عذاب نمیکند (که ائمه نیز بجای پیغمبر صلی الله علیه و آله میباشند) ما پس از تجربه زیاد

باین نتیجه رسیده ایم که در امور پیچیده و مسائل مشکله و هنگام دوری از حق و بسته شدن درهای فیض الهی بروی خلق هر وقت ائمه اطهار علیهم السلام را واسطه قرار داده ایم و متوسل بآنها شده ایم بمیزانی که در آنوقت ارتباط معنوی بآنها پیدا کرده ایم آن کارهای پیچیده و مشکل برای ما حل شده و بمقصد رسیده ایم ، چنانکه این موضوع برای کسانی که خداوند چشم دل آنها را بنور ایمان روشن کرده است معلوم و مشهود است .

دوم - اینکه همانطور که آفتاب پوشیده در ابر با همه انتفاعی که مردم از آن میبرند در هر آن انتظار دارند ابر بر طرف گردد و قرص آن پیدا شود تا بیشتر از آن منتفع گردند، همینطور در ایام غیبت امام زمان نیز شیعیان با اخلاص در همه اوقات انتظار آمدن و ظهور او را دارند و از این نظر مأیوس نمیگردند.

سوم - اینکه کسانی که وجود آنحضرت را با همه آثار و علائمی که دارد انکار میکنند ، مثل انکار کنندگان وجود خورشید بوقت ناپدید شدن در ابرها میباشند.

چهارم - اینکه گاهی پنهان گشتن خورشید در میان ابرها از آشکار بودنش برای بندگان خدا روی مصالحی بهتر است ، همچنین غیبت امام زمان علیه السلام برای مردم در طول غیبت نظر بمصالحی بهتر است و بهمین جهت هم از نظرها غایب است .

پنجم - اینکه هر کس بخورشید مینگرد قادر نیست آنرا بیرون از ابرها ببیند ، بلکه گاهی ممکن است بواسطه ضعف قوه دید اگر در قرص آفتاب نگاه کند بینائی خود را که نمیتواند خورشید را احاطه کند هم از دست بدهد ، همین طور آفتاب وجود مقدس امام زمان علیه السلام نیز بسا هست

که اگر همه او را به بینند زیان بخش بحال مردم باشد و موجب کوری دل آنها از دیدن آفتاب حقیقت گردد، در صورتیکه در غیبت آنحضرت چشم بصیرتشان قادر است متحمل ایمان باو گردد، چنانکه انسان می تواند از لابلای ابر نگاه بخورشید کند و ضرری هم نبیند.

ششم- اینکه گاهی آفتاب از میان ابرها بیرون می آید یکی بآن مینگرد و دیگری توجه ندارد، همین طور ممکن است آنحضرت در ایام غیبت برای عده ای آشکار شود ولی دیگران نه بینند.

هفتم- اینکه اصولاً ائمه اطهار از لحاظ نفعی که برای عالم وجود دارند بمانند خورشید می باشند و تنها آنها که کور دلند نمی توانند از اشعه جمال آنان بهره مند گردند چنانکه در اخبار آیه شریفه « من کان فی هداه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلاً » تفسیر باین معنی شده است.

هشتم- اینکه همانطور که شعاع خورشید بمیزان روزنه ها و شبکه های خانه ها وارد آن میشود و بقدر ارتفاع موانع خانه ها در آن میتابد، همچنین مردم نیز باندازه موانع حواس و مشاعرشان که عبارتست از شهوات نفسانی و علائق جسمانی و خود روزنه ها و شبکه های دلهای آنها و هم بقدری که پرده های کثیف هیولائی را از دلهای خود بکنار میزنند، از انوار هدایت و راهنمایی ائمه طاهرین علیهم السلام استفاده میکنند.

(وقتی پرده های هوا پرستی و موانع را از پیش خود بردارد)
مانند کسی میشود که در زیر آسمان قرار گرفته و نور آفتاب بدون مانع از هر سو او را احاطه کرده باشد.

امیدوارم که خداوند متعال در راه شناسائی و معرفت ائمه طهار

هزار در بروی شما (و بنده حقیر) بگشاید که از هر دری هزار در دیگر
گشوده گردد. (۱)

(اصلاح امام زمان «عج»، فتوی شیخ مفید را)

(۱۱) کامل میرزا محمد تنکابنی در قصص العلماء در احوالات
شیخ مفید علیه الرحمه نقل کرده ، که گویند کسی ازدهات بخدمت شیخ
رسید ، و سؤال کرد که زنی حامله فوت شده ، و حملش زنده است ، آیا باید
شکم ضعیفه را شکافت و طفل بیرون آورد ؟ یا اینکه با آن حمل او را دفن
کنیم ، شیخ مفید فرمود : با همان حمل او را دفن کنید آن مرد برگشت در
اثناء راه دید که سواری از پشت سر میتازد ، و میآید چون بنزدیک رسید
گفت : ای مرد شیخ مفید فرموده است که شکم آن ضعیفه را شق کنید ،
و طفل را بیرون آورید ، و ضعیفه را دفن کنید ، آن مرد چنین کرد بعد از چندی
ماجرای شیخ نقل کردند ، شیخ فرمود : که من کسی را نفرستادم ،
و معلوم است که آن کس حضرت صاحب الزمان بوده ، الحال که در احکام خبط
و خطا می نمائیم همان بهتر که دیگر فتوی نگوئیم پس در خانه بربست
و بیرون نیامد ، ناگاه از حضرت صاحب الزمان توقیعی بیرون آمد بسوی شیخ ،
که بر شما است اینکه فتوی بگوئید ، و بر ما است اینکه تسدید کنیم شمارا
و نگذاریم که در خطا واقع شوید ، پس بار دیگر بمسند فتوی نشست ،

(۱) مهدی موعود ص ۸۴۶ - منتخب الاثر ص ۲۷۱ - درپاورقی - جزء ۵۲

بحار الانوار ص ۹۳ - منتقم حقیقی ص ۱۹۵ باختصار - خزینة الجواهر ص ۲۰۶ -

حق الیقین ص ۳۳۰ -

وگوید باید دانست که توفیق در ایام غیبت کبری بیرون نیامده مگر برای شیخ مفید. (۱)

(نظیر روایت شیخ مفید)

(۱۲) محمد بن مسلم روایت نموده که گفت : شبی بر پشت بام خود خوابیده بودم که شنیدم کسی در خانه مرا میزند پس آواز دادم که کیست ؟ گفتند : که منم کنیزک تو رحمة الله من بکنار بام رفتم و سر کشیدم (نگاه کردم) دیدم که زنی ایستاده است ، چون مرادید گفت : دختر نو عروس من حامله بود ، و او را در دزائیدن گرفت ، و نازائیده بان درد بمرد ، و فرزند در شکم او حرکت میکند ، چکار باید کرد و حکم صاحب شرع در این باب چیست ، پس باو گفتم ای امة الله مثل این مسئله را روزی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدند ، آنحضرت فرمودند : که شکم مرده را بشکافند و فرزند او را بیرون آرند تو چنان کن ، بعد از آن باو گفتم ای امة الله من مردیم که در زاویه خمول و اختفا بسر میبرم ترا بسوی من که راه نمود ؟ گفت : نزد ابوحنیفه که صاحب رأی و قیاس است جهت حکم این مسئله رفته بودم ، گفت : من در این مسئله چیزی نمی دانم نزد محمد بن مسلم ثقفی

(۱) وقایع الایام جلد شعبان ص ۲۵۵ قصص العلماء ص ۳۹۹

نظیرش - اینکه سید جواد گوید که در شبی از شبها استادم بحر العلوم از دروازه شهر نجف بیرون رفت من نیز از عقب او روان شدم تا داخل مسجد کوفه شدیم ، دیدم آنجناب بمقام حضرت صاحب الامر رفته و با امام زمان گفتگوئی داشت ، از آنجمله مسئله از آنجناب پرسید ، آنجناب فرمودند : که در احکام شرعیه بادل ظاهر مأمور میباشید ، مکلف به شما همان چیزی است که از آن ادله استفاده نموده اید و مأمور با حکام واقعیه نیستید . قصص العلماء ص ۱۷۳

برو که او ترا از حکم این مسئله خبر خواهد داد ، و هر گاه ترا در این مسئله فتوی دهد ، تو نزد من باز آی و مرا از آن خبر ده ، پس باو گفتم برو سلامت ، و چون صبح شد بمسجد رفتم دیدم که ابوحنیفه نشسته و همان مسئله را با اصحاب خود در میان دارد ، و از ایشان سؤال میکند ، و میخواهد که آنچه از من در جواب مسئله باو رسیده بنام خود اظهار کند ، پس از گوشه مسجد تنحنحی کردم ابوحنیفه گفت : خدا ترا پیامرزد بگذار مارا که يك لحظه نفسی بزنیم یعنی خود نمائی بمردم بکنیم . (۱)

« امام زمان علیه السلام در یکشب نسخه کتاب را » « برای علامه تمام کرد »

(۱۳) سید شهید قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین در ضمن احوالات آیه الله علامه حلی گفته : که از جمله مراتب عالیه که جناب شیخ بآن امتیاز دارد آنست که بر السنه اهل ایمان اشتهار یافته ، که یکی از علمای اهل سنت که در بعضی فنون علمی استاد جناب شیخ بود ، کتابی در رد مذهب شیعه امامیه نوشته بود ، و در مجالس آنرا با مردم میخواند ، و اضلال ایشان می نمود ، و از بیم آنکه مبادا کسی از علمای شیعه رد آن نماید ، آنرا بکسی نمیداد که بنویسد ، و جناب شیخ همیشه حیلہ میانگینخت که آنرا بدست آرد ، تا رد آن نماید ، لاجرم علاقه (علامه خ) استاد و شاگردی را وسیله التماس عاریت کتاب مذکور کرد ، و چون آن شخص نخواست که یکباره دست زد بر سینه التماس او نهد ، گفت سوگند یاد کرده ام که این کتاب را زیاده از یکشب پیش کسی نگذارم ، جناب شیخ نیز آنقدر را غنیمت

دانسته کتابرا بگرفت و بخانه برد، که در آن شب از آنجا بقدر امکان نقل نماید، و چون بکتابت آن اشتغال نمود، و نصفی از شب بگذشت خواب بر جناب شیخ غلبه نمود، حضرت صاحب الامر عليه السلام پیدا شده، با شیخ گفتند که کتابرا بمن واگذار و تو خواب کن، چون شیخ از خواب بیدار شد آن نسخه از کرامت صاحب الامر عليه السلام تمام شده بود. (۱)

«سئالات علامه از حضرت صاحب الامر» «(علیه السلام)»

(۱۴) در السنه وافواه اشتهار دارد، و این حقیر مؤلف کتاب از آخوند ملا صفر علی لاهیجی شنیده‌ام حکایت میکرد، از استادش مرحوم میرور آقاسید محمد ابن آقاسید علی صاحب مناهل، او میفرمود که: علامه در شب جمعه زیارت سیدالشهداء عليه السلام میرفت و تنها بود، و بردر ازگوشی سوار بود، و تازیانه بردست مبارکش بود، و در اثناء راه شخص عربی پیاده بهمراه علامه افتاد، و باهم بمکالمه مشغول شدند، چون قدری باهم سخن گفتند، بر علامه معلوم شد که این شخص مرد فاضلی است، پس در مسائل علمیه باهم صحبت داشتند، و علامه فهمید که آن شخص بسیار صاحب علم و فضیلت و متبحر است.

پس علامه مشکلاتیکه برای او در علوم مانده بود یکی را از آن شخص سؤال میکرد، و آن شخص حل مشاکل و معاضل او مینمود،

(۱) نجم الثاقب ص ۲۵۲ قصص العلماء ص ۳۵۸ مجالس المؤمنین ص

۵۷۳ خزینة الجواهر ص ۵۵۸ بحار الانوار جزء ۵۳ ص ۲۵۲ - تحفة الواعظین

ج ۳ ص ۹۲ - ج ۲ منهاج السورور ص ۱۴۲ بتفصیل

تا اینکه سخن در مسئله شد و آن شخص فتوایی گفت ، علامه منکر آن شد ، و گفت : که حدیثی بر طبق فتوی نداریم ، آن مرد گفت : که حدیثی در این باب شیخ طوسی در تهذیب ذکر کرده است ، و شما از کتاب تهذیب از اول فلان قدر ورق بشمارید ، پس در فلان صفحه در فلان سطر این حدیث مذکور است ، علامه در حیرت شد که این شخص که باشد ، پس ، از آن مرد پرسید که آیا در این زمان که غیبت کبری است میتوان حضرت صاحب الامر را دید یا نه ؟

و در این هنگام تازیانه از دست علامه افتاد ، پس آنحضرت خم شمر و تازیانه را از زمین برگرفت و در میان دست علامه گذاشت ، و فرمود : چگونه صاحب الزمان را نمیتوان دید ، و حال اینکه دست او در میان دست تو است ، پس علامه بی اختیار خود را از دراز گوش بزیر انداخت ، که پای آنحضرت را ببوسد ، پس غش نمود چون بهوش آمد کسیرا ندید . پس بعد از اینکه بنخانه برگشت رجوع بکتاب تهذیب نمود آن حدیث را در همان ورق و در همان صفحه و همان سطر که آنحضرت نشان داده بود یافت ، و علامه بخط خود در حاشیه کتاب تهذیب در آن مقام نوشت که این حدیث آنخبر است که حضرت صاحب الامر علیه السلام بآن خبر داد ، و در ورق و صفحه و سطر این کتاب نشان داد ، و آخوند ملا صفر علی میگفت : که استاد مرحوم آقاسید محمد میگفت : که من همان کتاب را دیدم ، و در حاشیه آن حدیث خط علامه را دیدم که بمضمون سابق بود . (۱)

(۱) قصص العلماء ص ۳۵۹ منتخب الاثر ص ۴۱۷ نقل از دارالسلام نوری

ج ۲ ثمرات الانوار ص ۱۷۷ ج ۲ منهاج السرور ص ۱۴۳ .

« (جوابدادن امام زمان «عج» از اشکالات) »

« (مسائل مقدس اردبیلی ره) »

(۱۵) جماعتی از علماء از سیدفاضل میرعلام «میرفیض الله - خ» (از شاگردان دانشمند مغروف، مقدس اردبیلی بوده) برای من (علامه مجلسی) حکایت کردند که گفت: در یکی از شبها در صحن مطهر حضرت امیر المؤمنین بودم آن موقع قسمت عمده شب گذشته بود، در اثنائیکه در صحن گردش میکردم، دیدم شخصی از مقابل من بطرف حرم منور امیر المؤمنین میروید، وقتی نزدیک رفتم دیدم استاد بزرگوارم مولانا احمد اردبیلی قدس الله روحه است، من خود را از وی پنهان نگاه داشتم تا اینکه بطرف درب حرم آمد در بسته بود، ولی بمجرد رسیدن او در باز شد، او داخل حرم گردید، شنیدم که سخن میگوید، مثل اینکه با کسی توگوشی حرف میزند، آنگاه از حرم بیرون آمد و در بسته شد، من هم از عقب سر او رفتم تا از شهر نجف خارج شد، و بسمت مسجد کوفه رفت، من دنبال او بودم ولی او مرا نمی دید، همینکه وارد مسجد کوفه گردید، رفت بسمت محرابی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در آنجا شهید شد، و مدتی در آنجا ایستاد سپس برگشت، و از مسجد بیرون آمد، و آهنگ نجف کرد، من همچنان پشت سر او بودم، تا اینکه رسیدیم نزدیک مسجد حنانه در آنجا سرفه ام گرفت، بطوریکه نتوانستم خودداری کنم، وقتی صدای سرفه مرا شنید، برگشت نگاهی بمن کرد و مرا شناخت، پرسید تو میرعلام هستی؟ گفتم آری گفت: اینجا چه میکنی گفتم: از موقعیکه شما وارد صحن مطهر شدید تاکنون همه جا با شما بوده ام، شما را بصاحب این قبر مطهر قسم میدهم آنچه

امشب بر شما گذشت ، از اول تا آخر بمن اطلاع دهید ، گفت: میگویم ولی
 باین شرط که تا من زنده ام بکسی نگوئی ، وقتی بوی اطمینان دادم ،
 فرمود : در پاره‌ای از مسائل علمی فکر میکردم و حل آن برایم
 مشکل مینمود ، بدلم گذشت که بروم خدمت امیر المؤمنین علیه السلام و حل آن
 مشکل را از آنحضرت بخواهم ، موقعیکه بدر حرم رسیدم چنانکه دیدی
 در بسته برویم گشوده شد و داخل حرم گردیدم و از خداوند مسئلت نمودم
 که شاه ولایت جواب سئوالم را بدهد ، ناگهان صدائی از قبر منور شنیدم
 که فرمود: برو مسجد کوفه و از قائم ما سئوال کن ، زیرا او امام زمان تو
 است ، من هم آمدم پهلوی محراب و آنحضرت را آنجا دیدم ، مسئله خود را
 پرسیدم ، و حضرت جواب آنرا مرحمت فرمود ، و اینک بمنزل
 بر میگردد . (۱)

(۱) مهدی موعود ص ۹۳۴ ج ۲ انوار نعمانیه ص ۳۰۳ منتخب الاثر
 ص ۴۱۲ جزء ۵۲ بحار الانوار ص ۱۷۴ .
 در جلد دوم منتهی الامال می نویسد که بمن فرمود ای فرزند من مشتبه میشود
 بر من بعضی از مسائل ، پس بساهست بیرون میروم در شب نزد قبر امیر المؤمنین ع
 و در آن مسئله با آنجناب تکلم مینمایم ، و جواب می شنوم و در این شب حواله
 فرمود مرا بسوی صاحب الزمان ع و فرمود که فرزندم مهدی ع امشب در مسجد
 کوفه است ، پس برو بنزد او و این مسئله را از او سئوال کن ، و این شخص مهدی
 علیه السلام بود ص ۶۹۸ خزینة الجواهر ص ۶۶۳ -

در نجم الثاقب نوری ره پس از نقل جریان قضیه آخوند ملاحمد اردبیلی
 قده می نویسد سئوال کردند از مولای مزبور در نزد وفات او که بکدامیک از
 تلامذه او رجوع کنند و اخذ علوم نمایند فرمود اما در شرعیات بامیر علام و در عقلیات
 بامیر فیض الله پس معلوم شد که میر فیض الله غیر از میر علام شاهد جریان است
 نجم الثاقب ص ۳۳۴

«توجه حضرت ولی عصر امام زمان عجل»

«الله تعالی فرجه به شیخ حر عاملی»

(۱۶) مرحوم ثقة الاسلام شیخ حر عاملی در کتاب شریف اثبات الهداة میفرماید : که من در زمان کودکی که ده سال داشتم بمرض سختی مبتلا شدم ، بنحویکه اهل و اقارب من جمع شدند و گریه میکردند ، و مپاشدند برای عزاداری و یقین کردند که من خواهم مرد ، پس دیدم پیغمبر و دوازده امام را صلوات الله علیهم و من در میان خواب و بیداری بودم ، پس بایشان سلام کرده و بایک یک مصافحه کردم ، و میان من و حضرت صادق علیه السلام سخنی گذشت که در خاطر من ماند ، جز آنکه آنجناب در حق من دعا کرد ، پس سلام کردم بر حضرت صاحب علیه السلام و با آنجناب مصافحه کردم و گریستم و گفتم : ای مولای من میترسم که بمیرم در این مرض و مقصد خود را از علم و عمل بدست نیاورم .

فرمود ترس زیرا که تو نخواهی مرد ، بلکه خداوند تبارک و تعالی ترا شفا میدهد و عمر طولانی خواهی کرد ، در آنموقع کاسه که در دست مبارکش بود بدست من داد ، من از آن کاسه آشامیدم ، (میگوید) در همان ساعت صحت یافته و مرض بکلی از من رخت بر بست (۱)

(۱) ج ۲ کفایة الواعظین ص ۴۱ ، ج ۲ منتهی لامال ص ۴۹۷

«رفع شیوع و بابو سیله تو سمل بحضرت ولی»

«عصر عجل الله تعالی فرجه»

(۱۷) مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری رضوان الله علیه نقل میکند: یکوقتی محضر آیه الله شیرازی در سامراء درس میخواندیم در اثناء درس، استاد بزرگ ما آیه الله سید محمد فشارکی وارد شد، در حالیکه آثار گرفتگی و انقباض از صورتش پیدا بود معلوم بود که پریشانی ایشان در اثر بروز و بابو بود که در آن زمان در عراق شیوع پیدا کرده بود،

فرمود: شما مرا مجتهد میدانید یا نه؟ عرض کردیم بلی، فرمود: عادل میدانید؟ عرض کردیم بلی، (مقصود اینست که از آنها تصدیق بگیرد که شرایط حکم و فتوی در من هست، آنوقت) فرمود: من بتمام شیعیان سامراء از زن و مرد حکم میکنم هر یک از ایشان یک فقره زیارت عاشورا نیابة از والده محترمه امام زمان عجل الله فرجه بخوانند، و آن محترمه را در نزد فرزند بزرگوارش شفیعه قرار دهند که آنحضرت پسر خداوند عالم شفاعت نماید، تا خداوند شیعیان سامراء را از این بلا نجات دهد،

(مرحوم حائری) فرمود: همینکه این حکم صادر گردید چون مقام ترس بود همه شیعه های مقیم سامراء اطاعت نمودند، و در نتیجه یک نفر شیعه در سامراء تلف نشد، در حالیکه هر روز ده پانزده نفر از غیر شیعه (در اثر و با) تلف میشدند (۱)

(۱) الکلام یجر الکلام ج ۱ ص ۵۴ - ج ۵ کفایة الواعظین ص ۲۰۵

« مشرف شدن بحر العلوم بحضرت »

« ولی عصر (عج) »

(۱۸) نقل کرد جناب عالم جلیل آخوند ملا زین العابدین سلماسی از ناظر امور علامه بحر العلوم در ایام مجاورت مکه معظمه که آن جناب با آنکه در بلد غربت بود و منقطع از اهل و خویشان قوی القلب بود در بذل و عطا، و اعتنائی نداشت بکثرت مصارف و زیاد شدن مخارج، پس اتفاق افتاد روزی که چیزی نداشتیم پس چگونگی حال را خدمت سید عرض کردم که مخارج زیاد داریم و چیزی در دستم نیست، پس چیزی نفرمود، و عادت سید بر این بود که صبح طوافی دور کعبه میکرد و بخانه میآمد و در اطاقی که مختص بخودش بود میرفت، پس ماقلیانی برای او میبردیم آنرا میکشید آنگاه بیرون میآمد و در اطاق دیگر می نشست و تلامذه از هر مذهبی جمع میشدند، برای هر صنف بطریق مذهبش درس میگفت، پس در آنروز که شکایت از تنگدستی در روز گذشته کرده بودم، چون از طواف برگشت حسب العادة قلیان را حاضر کردم که ناگاه کسی در را کوپید، پس سید بشدت مضطرب شد، و بمن گفت قلیان را بگیر و از اینجا بیرون بپر، و خود بشتاب برخاست و رفت نزدیک در، و در را باز کرد، پس شخص جلیلی بهیشت اعراب داخل شد و نشست در اطاق سید، و سید در نهایت ذلت و مسکنت و ادب دردم در نشست و بمن اشاره کرد که قلیان را نزدیک نبرم، پس ساعتی نشستند و با یکدیگر سخن میگفتند، آنگاه برخاست، پس سید بشتاب برخاست در خانه را باز کرد و دستش را بوسید و او را بر ناقه ای که آنرا در

در خانه خوابانیده بود سوار کرد و او رفت و سید با رنگ متغیر شده بازگشت و براتی بدست من داد ، وگفت این حواله ایست بر مرد صرافی که در کوه صفا است برو نزد او و بگیر از او آنچه بر او حواله شده پس آن براترا گرفتم و بردم آنرا نزد همان مرد چون براترا گرفت و نظر نمود در آن بوسید و گفت : برو چند حمال بیاور رفتم و چهار حمال آوردم ، و بقدری که آن چهار نفر قوت داشتند ریال فرانسه آورد و ایشان برداشتند و ریال فرانسه پنج قران عجمی است و چیزی زیاده ، پس حمالها آن ریالها را بمنزل آوردند پس روزی رفتم نزد آن صراف که از حال او مستفسر شوم و اینکه آن حواله از که بود ، نه صرافی را دیدم و نه دکانی ، از کسیکه در آنجا بود پرسیدم از حال صراف ، گفت : مادر اینجا هرگز صرافی ندیده بودیم ، و در اینجا فلان می نشیند پس دانستم که این از اسرار ملك علام بود ، و خبر داد مرا باین حکایت فقیه نبیه و عالم وجیه صاحب تصانیف رائقه و مناقب فائقه شیخ محمد حسین کاظمی ساکن نجف اشرف از بعضی ثقات از شخص مذکور (۱)

(۱) ج ۲ منتهی الامال ص ۵۰۳ - نجم الثاقب ص ۳۵۰ - جزء ۵۳

بحار الانوار ص ۲۳۷ - رفع اشکال .

طوریکه در قصص العلماء مذکور است تاریخ ولادت بحر العلوم ره یکهزار و یکصد و پنجاه و پنج بوده است و گفتیم که نفی رؤیت در توفیق مبارک شامل زمان غیبت کبری است در اینصورت رفع اشکال قضیه بحر العلوم چطور است ، اولاً در قضیه نامی از رؤیت حضرت نیست و ثانیاً بحر العلوم ره اظهاری فرموده اند ، دیگر اینکه حضرت فرمود : فمن ادعی این عبارت میرساند یعنی

«مشرف شدن بحر العلوم بمحض حضرت ولی»

«عصر صبح» در سرداب مطهر»

(۱۹) خبر داد مرا (نوری قده) عالم معتمد، محقق بصیر سید علی سبط جناب بحر العلوم اعلی الله مقامه مصنف برهان قاطع در شرح نافع، از صفی متقی وثقه زکی، سید مرتضی که خواهر زاده سید را داشت و در سفر و حضر مصاحبش بوده گفت با آن جناب بودم در سفر ریارت سامرا و پیرا هجره بود که تنها در آنجا می خوابید و من حجره داشتم متصل با آن حجره و نهایت مواظبت داشتم در خدمات او در شب و روز، و شبها مردم جمع میشدند در نزد آن مرحوم تا آنکه پاسی از شب میگذشت پس در شبی اتفاق افتاد که حسب عادت خود نشست و مردم در نزد او جمع شدند پس او را دیدم که گویا کراحت دارد اجتماع را و دوست دارد خلوت شود، و با هر کس سخنی میگوید که در آن اشاره ایست بتعجیل کردن در رفتن از نزد او، پس

اگر کسی از دروغ ادعای مشاهده نماید چنانکه خود حضرت فرموده فهو کذاب مفتر، دروغ باید تکذیب شود راست که تکذیب نمی شود.

و در مهدی موعود ص ۷۵۲ روایتی از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: اگر کسی مدعی شد که از جانب آنحضرت و کالت دارد مسائل بزرگ دینی مهمی را که باید نماینده او پاسخ آنها را بدهد از وی پرسید و در ص ۷۴۸ و ۷۴۹ مهدی موعود می نویسد که این توطیع شریف برای بستن دکانها و جلوگیری از بدعتها و تکذیب مدعیان نیابت خاصه مانند اقطاب صوفیه و رکن رابع شیخیه و مدعیان مهدویت صادر گردیده است، و گرنه مردان پاکسرشت و نیکان شیعه و دوستان خالص امام زمان هم در غیبت کبری ممکنست حضرت را ببینند ولی برای هر کس نمیگویند..

مردم متفرق شدند و جز من کسی باقی نماند ، و مرا نیز امر فرمود : که بیرون
 روم ، پس بحجره خود رفتم و تفکر میکردم در حالت سید در این شب ،
 و خواب از چشمم کناره کرد ، پس زمانی صبر کردم آنکاه بیرون آمدم مختفی ،
 که از حال سید تفقدی کنم ، پس دیدم در حجره بسته ، از شکاف در نگاه
 کردم دیدم چراغ بحال خود روشن و کسی در حجره نیست ، پس داخل
 حجره شدم و از وضع آن دانستم که امشب نخواهید ، پس با پای برهنه
 خود را پنهان داشتم و در طلب سید بر آمدم ، پس داخل شدم در صحن
 شریف ، دیدم درهای قبه عسکریین علیهما السلام بسته ، پس در اطراف
 خارج حرم تفحص کردم اثری از او نیافتم ، داخل شدم در صحن سرداب
 دیدم درهای او باز است پس از درجهای آن پائین رفتم ، آهسته بنحویکه
 هیچ حسی و حرکتی ظاهر برای من نبود ، همه شنیدم از صفت سرداب
 که گویا کسی بادیگری سخن میگوید ، و من کلمات را تمیز نمیدادم ، تا
 آنکه سه چهار پله ماند و من در نهایت آهستگی میرفتم ، که ناگاه آواز
 سید از همان مکان بلند شد که ای سید مرتضی چه میکنی و چرا از خانه
 بیرون آمدی ، پس باقی ماندم در جای خود متحیر و ساکن چون چوب
 خشک ، پس عزم کردم بر جوع پیش از جواب ، باز با خود گفتم چگونه
 حالت پوشیده خواهد ماند بر کسی که ترا شناخت از غیر طریق حواس ،
 پس جوابی بامعذرت و پشیمانی دادم ، و در خلال عذر خواهی از پلها پائین
 رفتم ، تا با نجا که صفا را مشاهده می نمودم ، پس سید را دیدم که تنها مواجه
 قبله ایستاده اثری از کس دیگر نیست ، دانستم که او سخن میگفت با غایب از
 ابصار صلوات الله علیه (۱)

« دستور حضرت ولی عصر عجل در باره وقت »

نماز صبح و مغرب ،

(۲۰) کلینی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی روایت کرده اند از زهری که گفت حضرت صاحب را بسیار طلب کردم و مال جزیلی صرف کردم، و باین سعادت فایز نگردیدیم ، تا آنکه بخدمت محمد بن عثمان عمروی که از نواب آنحضرت بود رفتم و مدتی خدمت او کردم تا آنکه روزی التماس کردم که مرا بخدمت آنحضرت برسان ، ابا کرد ، چون تضرع بسیار کردم گفت: فردا اول روزییا ، چون بنزد او رفتم دیدم که او میآید و جوان خوش رو و خوشبوئی همراه او است بهیئت تجار و متاعی در آستین خود دارد، پس عمروی اشاره کرد بآن جوان که این است آنکه میخواهی ، من بخدمت او رفتم و آنچه خواستم سؤال کردم و جواب فرمود ، بندر خانه ای رسید که معروف نبود ، و اعتنائی بآن (خانه) نداشتم ، خواست داخل خانه شود ، عمروی گفت : اگر سئوالی داری بکن که دیگر او را نخواهی دید ، چون رفتم سؤال کنم گوش نداد و داخل خانه شد ، و فرمود : ملعونست ملعونست کسیکه تأخیر کند نماز مغرب را تا آنکه ستاره در آسمان بسیار شود ، و ملعونست ملعونست کسیکه نماز بامداد را تأخیر کند تا ستاره هابر طرف شوند ، یعنی از برای طلب فضیلت تأخیر کند . (۱) (منظور از ملعون یعنی از رحمت پروردگار دور است) .

(۱) حق البقین ص ۳۰۲

فائده - در اینجا می پرسند که محمد بن عثمان و سه نفر دیگر که نواب

«ولی عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه»

«الشریف جواب مفوضه راداده»

(۲۱) در غیبت طوسی مسنداً از ابو نعیم محمد بن احمد انصاری روایت نموده که جماعتی از مفوضه و غیر آن منازعه نمودند در مسئله تفویض ، سپس کامل بن ابراهیم مدنی رافرستادند بسامراء خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام تا آنکه از آنحضرت سؤال نماید از مسأله تفویض ، کامل میگوید : در بین راه با خود گفتم : که سؤال کنم از آنحضرت که آیا داخل بهشت میشود غیر کسانی که شناختهاند آنچه را من شناختم و میگویند آنچه من میگویم یعنی اثنا عشری هستم . چون وارد بر آنحضرت شدم دیدم لباسهای نرمی پوشیده است ، در

از به امام زمان علیه السلام در غیبت کبری و واسطه مردم بودند میان شیعیان و امام علیه السلام ، آیا این غیبت صغری برای چه بوده است ؟

جواب - البته چون مردم دائماً عادت کرده بودند که بحضور ائمه اسلام یعنی امامان خود میرسیدند و مسائل و احکام شرع را از ایشان اخذ نموده و تکلیف خود و اختلافات مردم را حل میکردند ، چنانکه اگر يك دفعه از انظار مردم بکلی غائب شده و مردم دسترسی نداشتند در اینصورت وحشت شیعیان بیشتر شده و همچنین از اخذ تکلیف خود در حال غیبت در حیرت میشدند ، لذا خداوند من باب لطف خویش غیبت صغری را قرارداد که با واسطه نواب خاص امام علیه السلام مدتی بتوانند مسائل و تکالیف و دردهای خویش را دوا نموده و مقداری انس و عادت گرفته باشند که تازمینه غیبت کبری فراهم گردد. مؤلف

دلگ گذشت که آیا امام هم جامه های نرم می پوشد ، و دیگران را از پوشیدن آن منع میکند ، و امر بمساوات با برادران مینماید . آنحضرت آستین مبارک را بالازد دیدم زیر جامه نرم لباس پشم سیاه زبری در تن دارد ، فرمود : این را برای خدا پوشیده ام و آنرا برای تو .

آنگاه سلام کردم و نشستم نزدیک دری که پرده ای بر آن در آویخته بودند ، ناگاه باد آن پرده را برداشت چشمم بکودکی افتاد بسن چهار سال یامثل آن مانند ماه شب چهارده ، خطاب بمن نموده فرمود : یا کامل بن ابراهیم یکمرتبه بدنم بلرزه آمد که این طفل مرا ندیده نامم را از کجا میداند یکمرتبه ملهم شدم عرض کردم لیبک یاسیدی .

فرمود : آمده ای بنزد ولی و حجت و باب خدا که سؤال نمائی که آیا داخل بهشت میشوند غیر کسانی که شناخته اند آنچه تو شناخته ای ، و میگویند آنچه تو میگوئی ؟ عرض کردم آری بخدا قسم ،

فرمود : اگر چنین باشد کسانی که داخل بهشت شوند قلیل باشند ، **والله** داخل بهشت شوند گروهی که ایشانرا حقیه گویند ، عرض کردم آقای من ایشان چه کسانیند ؟ فرمود : ایشان گروهی باشند که بسبب محبتی که بعلی **علیه السلام** دارند و قسم بحق او میخورند و حال آنکه فضل و حق او را ندانند که چه باشد ، پس از آن ساکت گردید آن کودک سلام الله علیه . پس از آن دوباره فرمود : آمده ای که پرسی از ولی خدا از مقاله

و گفتار مفوضه ایشان دروغ میگویند ، یعنی در باب اعتقادیکه در حق ما جماعت ائمه دارند ، که خداوند همه کارهای خود را از خلق کردن و روزی دادن و غیر ذلك بما و اگزار فرموده ، بلکه قلوب ما ظرف مشیت خدا باشد ، پس هر گاه بخواهد چیزی را ما هم آنچه را بخواهیم زیرا که خداوند

فرموده است « وما تشاؤون إلا أن يشاء الله »

یعنی نمیخواهید بجز آنکه بخواهد خدا ، کامل گوید بعد از این کلام آن پرده بحالت خود بر گردید ، و هر قدر خواستم که آنرا بردارم و یکبار دیگر آن کودک را زیارت کنم نتوانستم ، آنگاه حضرت عسکری علیه السلام متوجه من گردید و فرمود : یا کامل دیگر چرانشسته‌ای بدرستی که خبر داد تو را بحاجت تو حجت بعد از من ، پس من برخاستم و بیرون رفتم و دیگر آن کودک را ندیدم. (۱)

« مشرف شدن سعد بن احمد بن اسحاق بزینار »

« امام زمان هجرت الله تعالی فرجه الشریف »

(۲۲) منقولست از سعد بن عبدالله قمی که از اکابر محدثین است که روزی مبتلا شدم بمباحثه بدترین نواصب ، و بعد از مناظرات گفت : وای بر تو و بر اصحاب تو شما گروه روافض مهاجرین و انصار را طعن میکنید ،

(۱) ج ۲ گروه دستگاران ص ۶۹۸

شاهد - شیخ بزرگوار ابو عمرو محمد کشی در رجال خود نقل میکنند که خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردند بعضی درباره شما میگویند که تقدیر ارزاق خلایق میکنید ، حضرت فرمودند : خدا لعنت کند آنها را دروغ میگویند ارزاق عباد را فقط خدای عزوجل تقدیر می نماید ، من خودم زمانی برای عیالم محتاج بطعام شدم بطوریکه سینه‌ام تنگی گرفت و بی نهایت بفکر فرو رفتم ، تا آنکه قوت آنها را تهیه نمودم ، آنگاه فکری راحت و خاطر آسوده پیدا نمودم .

ج ۲ گروه دستگاران یا فرقه ناجیه ص ۷۰۳

و انكار محبت پيغمبر نسبت بايشان می نماييد ، اينك ابوبكر بسبب زود مسلمان شدن از همه صحابه بهتر بود ، و از بسكه پيغمبر او را دوست ميداشت ، در شب غار او را با خود برد ، چون ميدانست كه او بعد از آنحضرت خليفه خواهد بود ، مبادا تلف شود و امور مسلمانان بعد از او معطل شود ، و حضرت علي بن ابيطالب را بر جای خود خوابانيد ، برای آنكه ميدانست اگر كشته شود ضرری با امور مسلمانان نمیرسد ، من از این سخن ها جوابها گفتم ، و ساكت نشد .

پس گفتم : ای گروه روافض شما ميگوئيد عمر و ابوبكر منافق بودند ، و حكایت شب عقبه و ديبها انداختن را دليل خود ميآوريد ، بگو اسلام ايشان از روی طوع و رغبت بود ، يا از روی اكراه ؟ با خود فكر كردم اگر گويم از طوع و رغبت بود خواهد گفتم : پس نفاق چه معنی دارد ، و اگر گويم از اكراه و جبر بود ، خواهد گفتم : در مكه جبری نبوده و اسلام قوتی نداشت كه مردم مجبور شوند ، از جواب او ساكت شدم ، و دلگير برگشتم و طوماری نوشتم بر زياده از چهل سؤال از مسائل مشكله ، و اين دو مسئله را درج كردم كه بخدمت حضرت امام حسن عسكری عليه السلام بفرستم ، با احمد بن اسحق كه وكيل آنحضرت بود در قم ، چون او را طلب كردم گفتند متوجه سر من رأی شده ، من از عقب او رواني شدم ، چون با او رسيدم و حقيقت حال گفتم گفتم : خود با من بيا و از حضرت سؤال كن .

با اورفيق شدم چون بدولت سراي حضرت رسيديم ، و رخصت طلبيديم رخصت فرمود : داخل شديم احمد بن اسحق با خود هميانی داشت كه در

میان عبا پنهان کرده بود، و در آن همیان صدو شصت کیسه از طلا و نقره بود، که هر يك را یکی از شیعیان مهرزده بود، و بخدمت حضرت فرستاده بود، چون نظر بر روی مبارک حضرت انداختیم، روی آنحضرت از بابت ماه شب چهارده بود، در حسن و صفا و نور و ضیاء، و بردامن حضرت طفلی نشسته بود که از بابت مشتری بود در کمال حسن و جمال، و در سرش دو کاکل بود، و نزد آنحضرت اناری از طلا بود که بجواهر گرانبها و نگینها مرصع کرده بودند، یکی از بزرگان بصره بهدیه برای آنحضرت فرستاده بود.

و در دست حضرت نامه بود کتابت میفرمود، و آن طفل مانع میشد آن انار را می انداختند، که او مشغول شود و خود کتابت میفرمودند. پس احمد همیان خود را گشود، و نزد آنحضرت گذاشت، حضرت عسکری علیه السلام بآن طفل فرمود: اینک هدایا و تحفه های شیعیان تو است بگشا و متصرف شو.

حضرت صاحب الامر علیه السلام گفت: ای مولای من آیا جایز است من دست طاهر خود را که از جمیع گناهان پاکست، دراز کنم بسوی مالهای حرام و هدیه های رجس و باطل؟ بعد از آن حضرت صاحب علیه السلام فرمود: ای پسر اسحق بیرون آور آنچه در همیانست تا حلال و حرام را از هم جدا کنیم. احمد بن اسحق يك کیسه را بیرون آورد حضرت صاحب علیه السلام فرمود: این از فلانست که در فلان محله قم میباشد، و شصت دو اشرفی در این کیسه است، چهل و پنج دینارش قیمت ملکیتست که از پدر باو میراث رسیده بود، و فروخته است، چهارده دینارش قیمت هفت جامه است؛ که فروخته است، و از کرایه دکان سه دینار است.

حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: راست گفתי ای فرزند، بگو چه چیز در این میان حرام است؟ تا بیرون کند فرمود: در این میان يك اشرفی هست بسگه‌ری که بتاریخ فلان زده‌اند و تاریخش بر آن نقش است، و نصف نقشش محوشده است و یکدینار مقرض شده ناقصی هست که یکدانگ و نیم است، حرام در این کیسه همین دو است، وجه حرمتش اینست که صاحب این کیسه در فلان سال در فلان ماه او را نزد جولامعی که از همسایگانش بود، مقدار يك من و نیم ریسمان بود، مدتی برای این گذشت، و دزد آنرا ربود، آنمرد چون گفت: که اینرا دزد برد تصدیقش نکرد، و تاوان از او گرفت، ریسمانی باریکتر از آن که دزد برد بود به همان وزن داد که آنرا یافتند، و فروخت و این دو از قیمت آن جامه است و حرام است چون کیسه را احمد گشود دو دینار بهمان علامتها که حضرت صاحب علیه السلام فرموده بود پیدا شد برداشت و باقی را تسلیم نمود صره دیگر بیرون آورد. حضرت صاحب علیه السلام فرمود: این مال فلان است که در فلان محله قم میباشد، و پنجاه اشرفی در این صره است، مادست باین دراز نمیکنیم پرسید چرا؟ فرمود: این اشرفی‌ها قیمت گندمیست که میان او و برزگانش مشترك بود؛ و حصه خود را زیاده کیل کرد و گرفت؛ مال آنها در این میان است، حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: راست گفתי ای فرزند.

پس با احمد گفت این کیسه را بردار وصیت کن بصاحبانش برسائند، که مانمی خواهیم و اینها حرام است، بعد از آن فرمود: جامه که آن پیرزن برای ما فرستاده بیاور.

احمد گفت: او را در میان خرجین پنهان کرده بودم فراموش کردم،

برخاست رفت که بیاورد پس حضرت بجانب من التفات نمودند، و فرمودند
ای سعد بیچه مطلب آمده‌ای؟ گفتم، شوق ملازمت تو مرا آورده است، فرمود:
آن مسائلی که داشتی چه شد؟ گفتم: حاضر است فرمود: آنچه را می خواهی
از نور چشمم پیرس و اشاره بحضرت صاحب الامر فرمود .

گفتم ای مولا و فرزند مولای من روایت بمارسیده است که حضرت
پیغمبر طلاق زنان خود را باختیار حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گذاشت ؛
حتی آنکه در روز جمل حضرت امیر فرستاد بنزد عایشه ؛ و فرمود: که اسلام
و اهل اسلام را هلاک کردی بآن غش و فریبی که از تو صادر شد؛ و فرزندان خود
را بجهالت و ضلالت خود به هلاکت انداختی؛ اگر دست از این عمل بر نمیداری
ترا طلاق میگویم؛ این چه طلاق بود از وفات بآنحضرت مفوض بود ؟ .

حضرت صاحب علیه السلام فرمود : حق سبحانه و تعالی شأن زنان پیغمبر را
عظیم گردانیده بود ؛ و ایشانرا بشرف مادر مؤمنان مخصوص ساخته بود ؛
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: این شرف برای
ایشان باقیست تا مطیع خدا باشند ؛ هر يك از ایشان که بعد از من معصیت
خدا کنند ؛ و بر تو خروج کنند ؛ تو او را طلاق بگو از این شرف بینداز .
پرسیدم یا ابن رسول الله مرا خبر ده از تفسیر این آیه که خداوند عالمیان
بحضرت موسی میفرماید: « فاخلع نعليك انك بالواد المقدس طوى » ترجمه
ظاهر لفظش اینست که بکن نعلین خود را بدرستی که تو در وادی پاکیزه که
طوی نام دارد ؛ و اتفاق علما است که نعلین آنحضرت از پوست میته بوده
(بنظر علمای آلمان که در ایران اکثر سنی بودند) لهذا خدا امر فرمود:
که بکند .

حضرت فرمود: هر که این سخن را میگوید بر موسی علیه السلام افتراء بسته است؛ / او را بارتبه نبوت جاهل دانسته؛ زیرا خالی از این نیست که نماز موسی در آن نعلین جایز بود یا نه اگر نماز جایز بود پوشیدن در آن بقعه جایز خواهد بود؛ هر چند آن مکان مقدس و مطهر باشد؛ اگر نماز در آن نیز جایز نبود پس موسی علیه السلام حلال و حرام را نمیدانست؛ و جاهل بود بچیزی که در آن نماز نمی توان کرد این قول کفر است.

گفتم پس شما مطلب الهی را بفرمائید، فرمود: موسی علیه السلام در وادی مقدس قرب بود، و گفت خداوند امن محبت را برای تو خالص گردانیده ام، و دل خود را از یاد غیر توشسته ام، و محبت زن و فرزند هنوز در دلش بود، و آمده بود برای ایشان آتش ببرد، حق تعالی فرمود محبت اهل را از دل بدر کن، اگر محبت تو از برای ما خالص است، و دل تو از خیال دیگران مطهر است، و اگر در وادی مقدس محبت ما ثابت قدمی پس نعلین کنایه از محبتها است.

سعد گفت: پرسیدم از تأویل کهیصص فرمود: این حروف از اخبار غیب است که خدا بحضرت زکریا خبر داده، و بعد از آن بحضرت رسول صلی الله علیه و آله اعلام فرموده است، و سببش این بود که حضرت زکریا از خدا طلب کرد اسماء مقدسه آل عبا را باو تعلیم نماید، که در شایده با آنها پناه برد، جبرئیل آمد و اسماء ایشانرا تعلیم آنحضرت نمود، چون حضرت زکریا نام محمد و علی و فاطمه و حسن علیهم السلام را یاد میکرد، غم او بر طرف و خوشحال می شد، چون نام مبارک حضرت امام حسین علیه السلام را یاد میکرد گریه بر او مستولی میشد، و ضبط خود نمی توانست کرد، روزی مناجات کرد که خداوند

چرا نام آن چهار بزرگوار را که بر زبان میرانم غمهای من زایل میشود
 و مسرور میگردد ، و نام آن عالیقدر را که ذکر میکنم غمهای من بهیجان
 میآید ، و مرا از گریه طاقت نمی ماند ؟ پس خداوند عالم قصه شهادت
 و مظلومیت آنجناب را بزرگوار وحی فرمود ، و گفت : که بعضی پس کاف اشاره
 بنام کربلاست ، و هاهلاک عترت طاهره است ، و یایزید است ، که کشته
 و ظالم ایشان بود ، و عین عطش و تشنگی ایشانست در آن صحرا ، و ضاد
 صبر ایشانست ، چون زکریا این قصه دردناک را شنید ، سه روز از مسجد
 حرکت نکرد ، و کسیرا نزد خود راه نداد ، مشغول گریه و زاری و ناله
 و بیقراری شد ، و مرثیه بر مصیبت آنحضرت میخواند و میگفت : الهی آیا
 دل بهترین خلقت را بمصیبت فرزندش بدر خواهی آورد ؟ آیا بلای چنین
 مصیبتی را بساحت عزت او راه خواهی داد ؟ آیا بعلی و فاطمه علیهما السلام جامه
 این مصیبت را خواهی پوشانید ؟ آیا چنین درد و المی را بمنزل رفعت
 و جلال ایشان در خواهی آورد ؟ بعد از این سخنان میگفت : الهی مرا
 فرزندی کرامت فرما که در پیری دیده من باو روشن شود ، چون چنین
 فرزندی کرامت فرمائی مرا فریفته محبت او گردان ، پس چنین کن که دل
 من در مصیبت آن فرزند چنان بدر آید که دل محمد صلی الله علیه و آله حبیب تو برای
 فرزندش بدر خواهد آمد ، پس خدا یحیی را کرامت فرمود ، و مانند حضرت
 امام حسین بشهادت فایز گردید ، و حضرت یحیی ششماه در شکم مادر بود ،
 و حمل حضرت امام حسین علیه السلام نیز ششماه بود .

سعد گفت : عرض کردم بفرما دلیل چیست بر این که امت برای خود

امام اختیار نمیتوانند کرد ، فرمود : امامی اختیار خواهند کرد که مصلح

احوال ایشان باشد؟ یا امامی که مفسد احوال ایشان باشد؟ گفتم: امامی که موجب صلاح ایشان باشد، فرمود چون می دانند که صلاح ایشان خواهد بود و حال آنکه از ضمیر او خبر ندارند، گاه باشد که گمان کنند مصلح است، و آخر مفسد ظاهر شود، از همین علت است که مردم نمی توانند برای خود امام تعیین نمایند، پس فرمود: برای تایید این مطلب برای تو برهانی بیان نمایم که عقل تو آنرا قبول کند، بگو پیغمبرانی که خدا بخلق فرستاده و ایشانرا از میان خلق برگزیده، و کتابها برایشان فرو فرستاده، و ایشانرا مؤید بوحی و عصمت گردانیده و ایشان علمهای هدایت امتند و اختیار ایشان از اختیار جمیع امت بهتر است، که موسی و عیسی علیهما السلام از جمله ایشانند، آیا جایز است باو فورعقل و کمال و علم ایشان کسیر از میان امت اختیار کنند، بخوبی بعقل خود و برگزیده ایشان منافق ظاهر شود، و ایشان گمان کنند که او مؤمن است، گفتم: نه فرمود: موسی کلیم خدا با کمال عقل و علم و نزول وحی باو، از اعیان و بزرگان لشکر خود هفتاد کس را اختیار کرد، با خود بطور برد که همه را مؤمن میدانست، و مخلص و معتقد می شمرد، ایشانرا و آخر ظاهر شد که ایشان منافق بودند، چنانچه خدا حال ایشانرا بیان فرمود، پس هرگاه برگزیده خدا کسیرا اختیار کند بگمان اینکه اصلح امت است، و افسد امت ظاهر شود، چه اعتماد باشد بر مختار و برگزیده عوام ناس که خبر از ما فی الضمیر مردم ندارند، و مهاجرین و انصار که بر سرایر مردم اطلاع ندارند، پس باید امام از جانب کسی منصوب شود که عالم بضمایر و خفیات امور است.

بعد از آن باعجاز فرمود: ای سعد خصم تو میگفت: حضرت رسول صلی الله علیه و آله ابوبکر را برای شفقت بغار برد چونکه میدانست او خلیفه است مبادا کشته شود، چرا در جواب نگفتی شما روایت کرده اید که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خلافت بعد از من سی سال خواهد بود؛ و این سی سال را بمر چهار خلیفه قسمت کرده اید، پس بگمان فاسد شما این چهار خلیفه بحقاند، اگر این معنی باعث بردن بغار بود بایست که همه را با خود ببرد، و بنا بر آنکه تو میگوئی پس آنحضرت در باب آن سه خلیفه دیگر تقصیر کرده و شفقت بر ایشانرا ترک کرده، و حق ایشانرا سبک شمرده.

آنچه آن خصم تو از تو پرسید که اسلام ابوبکر و عمر بطوع بود؟ یا بکراهت؟ چرا نگفتی که طوعاً بود اما از برای طمع دنیا زیرا که ایشان با کفره یهود مخلوط بودند، و یهود از روی تورا و کتابهای خود احوال محمد صلی الله علیه و آله را برایشان میخواندند، و میگفتند او بر عرب مستولی خواهد شد و پادشاه خواهد شد، و پادشاهی او از بابت پادشاهی بخت نصر خواهد بود، اما دعوی پیغمبری خواهد کرد، و از کفر و عناد میگفتند که پیغمبر نیست، اما بدروغ دعوی خواهد کرد. چون حضرت دعوی رسالت فرمود، ایشان از روی گفته یهود بظاهر کلماتین گفتند، از برای طمع اینکه شاید ولایتی و حکومتی حضرت بایشان بدهد و در باطن کافر بودند، چون در آخر مأیوس شدند، با منافقین بر بالای عقبه رفتند، و دهنهای خود را بستند که کسی ایشانرا نشناسد، و دینها انداختند که شتر حضرت را رام دهند، و حضرت را هلاک کنند، پس خدا جبرئیل را فرستاد و پیغمبر خود را از شرایشان حفظ کرد، و ضرری نتوانستند رسانید، و حال ایشان مثل حال طلحه وزیر بود

که باحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از روی طمع بظاهر بیعت کردند که حضرت بهر يك / از ایشان ولایتی و حکومتی بدهد، چون مأیوس شدند بیعت را شکستند و خروج کردند، و بجزای عمل خود در دنیا و آخرت رسیدند.

سعد گفت: چون سخن ولی عصر (عج) تمام شد، حضرت امام حسن علیه السلام برای نماز برخواستند، و حضرت صاحب الامر علیه السلام با ایشان برخواستند، من برگشتم احمد بن اسحق را دیدم گریان میآید، گفتم: چرا دیر آمدی و سبب گریه چیست؟ گفت آن جامه که حضرت فرمود پیدا نشد، گفتم باکی نیست برو بحضرت عرض کن، پس رفت و خندان برگشت، و صلوات بر محمد و آل محمد میفرستاد، گفت: همان جامه را دیدم در زیر پای حضرت افتاده بود، و بر رویش نماز میکردند.

سعد گفت: حمد الهی کردیم، چند روز که در آنجا بودیم، هر روز بخدمت حضرت میرفتیم، و حضرت صاحب الامر علیه السلام را نزد حضرت ملازمت میکردیم، چون روز وداع شد من و احمد با دو مرد پیر از اهل قم بخدمت آن حضرت رفتیم، احمد در خدمت ایستاد و گفت: یا ابن رسول الله رفتن نزدیک شده، و محنت مفارقت تو بسیار دشوار است، از خدا سؤال میکنم که صلوات فرستد بر جدت مصطفی و بر پدرت مرتضی و بر مادرت سیده نساء، و بر بهترین جوانان اهل بهشت، پدر و عمویت و بر ائمه طاهرین پدرانت و بر تو صلوات فرستد، و بر فرزندت از خدا طلب مینمایم که شأن ترا رفیع گرداند، و دشمن تو را منکوب نماید، و این آخر دیدن ما نباشد جمال تو را چون این را بگفت.

حضرت گریست، قطرات گریه از روی مبارکش فرو ریخت،

و فرمود: ای پسر اسحق در دعا زیاده مطلب در این برگشتن بجوار رحمت الهی خواهی رفت، احمد چون اینرا شنید بیهوش شد، چون بیهوش آمد، گفت: از تو سؤال می نمایم بخدا و بحرمت جدت که مرا مشرف سازی بجامه که کفن خود کنم، حضرت دست نریر بساط کردند، و سیزده درهم بدر آوردند، و فرمودند: اینرا بگیر و از غیر این زر خرج مکن و کفن که طلبیدی بتو خواهد رسید، و مزد نیکوکاران را خدا ضایع نمیکند.

سعد گفت: چون بر گشتیم بسه فرسخی منزل حلوان رسیدیم. احمد تب کرد و بیماری صعبی او را عارض شد، که از خود مأیوس شد، چون بحلوان رسیدیم، در کاروانسرا فرود آمدیم و احمد شخصی از اهل قم را طلبید، که در حلوان می بود، و بعد از زمانی گفت: همه بروید و مرا تنها بگذارید، ما هر يك بجای خود برگشتیم، چون نزدیک صبح شد، چشم گشودم کافور خادم حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را دیدم میگوید: خدا شمارا صبر نیکو بدهد، در مصیبت احمد بن اسحق، و عاقبت این مصیبت را برای شما خیر گرداند، از غسل و کفن احمد فارغ شدیم، برخیزید اورا دفن کنید، که اواز همه شما گرامی تر بود نزد امام و پیشوای شما اینرا بگفت، و از نظر ما غایب شد، ما برخواستیم و با گریه و نوحه اورا دفن کردیم رحمه الله تعالی (۱)

(۱) عین الحیوة مجلسی قده ص ۱۰۷ تا ۱۱۴ ج ۲ منتهی الامال

ص ۴۶۷ بنحو اختصار - مهدی موعود ص ۸۲۶ بتفصیل کمال الدین و تمام

النعمة ص ۱۲۸ ج ۲ - بتفصیل

« نصب کردن امام زمان هج حجرالاسود را » « بجایش »

(۲۳) قطب راوندی از جعفر بن محمد بن قولویه استاد شیخ مفید روایت کرده است، که چون قرامطه اعنی اسمعیلیه ملاحظه کعبه را خراب کردند و حجرالاسود را بکوفه آورده در مسجد کوفه نصب کردند، و در سال سیصد و سی و هفت (۳۳۷) که اوایل غیبت کبری بود، و خواستند که حجر را بکعبه برگردانند، و در جای خود نصب کنند، من بامید ملاقات حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه در آنسال اراده حج نمودم، زیرا که در احادیث صحیحه وارد شده است که حجر را کسی بغیر معصوم و امام زمان نصب نمیکند، چنان چه قبل از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله که سیلاب کعبه را خراب کرد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را نصب نمود، و در زمان حجاج که کعبه را بر سر عبدالله بن زبیر خراب کرد، چون خواستند بسازند هر که حجر را گذاشت لرزید و قرار نگرفت، تا آنکه حضرت امام زین العابدین عجل الله فرجه آنرا بجای خود گذاشت، و قرار گرفت، لهذا در آن سال متوجه حج شدم چون بیغداد رسیدم، علت صعبی مرا عارض شد که بر جان خود ترسیدم، و نتوانستم بحج بروم نایب خود گردانیدم مردی از شیعه را که او را ابن هشام میگویند، و عریضه ای بخدمت حضرت نوشتم و سرش را مهر کردم، و در آن عریضه سؤال کرده بودم که مدت عمر من چند سال خواهد بود، و از اینمرض عافیت خواهم یافت یا نه؟ و ابن هشام را گفتم: مقصود من آنست که این رقعہ را بدهی بدست کسی که حجر را بجای خود میگذارد، و جوابش را بگیری و ترا از برای همین کار می فرستم، ابن هشام گفت:

که چون داخل مکه مشرفه شدم ، مبلغی بخدمه کعبه دادم که در وقت گذاشتن حجر مرا حمایت کنند ، که بتوانم درست بینم که کی حجر را بجای خود میگذارد ، و ازدحام مردم مانع دیدن من نشود ، چون خواستند حجر را بجای خود بگذارند خدمه مرا در میان گرفتند ، و حمایت من می نمودند ، و من نظر میکردم هر که حجر را میگذاشت ، حرکت میکرد و میلرزید و قرار نمیگرفت ، تا آنکه جوان خوشروی و خوشبوی و خوش موی گندم گونی پیدا شد ، و حجر را از دست ایشان گرفت ، و به جای خود نصب کرد ، و درست ایستاد و حرکت نکرد ، پس خورش از مردم برآمد و صدا بلند کردند ، و روانه شدند ، و از مسجد بیرون رفتند ، من از عقب او بسرعت تمام روانه شدم ، و مردم را میشکافتم و از جانب راست و چپ دور میکردم ، و میدویدم و مردم گمان کردند که من دیوانه شده ام و چشمم را از او بر نمیداشتم که مبادا از نظر من غائب شود ، تا اینکه از میان مردم بیرون رفتم ، و در نهایت آهستگی و اطمینان میرفت ، و من هر چند میدویدم باو نمیرسیدم ، و چون بجائی رسید که بغیر از من و او کسی نبود ایستاد ، و بسوی من ملتفت شد ، و فرمود: بده آنچه با خود داری ، رقعہ را به دستش دادم نگشود ، و فرمود : باو بگو بر تو خوفی نیست در این علت ، و عافیت مییابی و اجل محتوم تو بعد از سی سال دیگر خواهد بود ، چون این حالت را مشاهده کردم ، و کلام معجز نظامش را شنیدم ، خوف عظیمی بر من مستولی شد بحدی که حرکت نتوانستم کرد ، چون این خبر باین قولویه رسید یقین او زیاده شد ، و در حیوة بود تا سال سیصد و شصت و هفت از هجرت ، در آن سال اندک آزازی بهمرسانید ،

و وصیت کرد و تهیه کفن و حنوط و ضروریات سفر آخرت را گرفت ، و اهتمام تمام در این امور میکرد ، و مردم باو میگفتند آزار بسیار نداری ، این قدر تعجیل واضطراب چرا میکنی ؟ گفت : این همان سال است که مولای من مرا وعده کرده است ، پس در همان علت بمنازل رفیعه بهشت انتقال نمود ، ألحقه الله بموالیه الاطهار فی دارالقرار . (۱)

هـ (نجات اهل يك شهر بوسيله امام زمان عج) هـ

(۲۴) یکی از افاضل کرام و ثقات اعلام بمن خبر داد و گفت: موقعیکه شهر بحرین در تصرف فرنگیان بود ، شخصی از مسلمین را بحکومت آنجا گماشتند ، تا موجب آبادی بیشتر آنجا شود ، و بهتر بتواند بوضع اهالی رسیدگی کند ، این والی مردی ناصبی بود ، بعلاوه وزیری داشت که تعصبش از وی بیشتر بود ، وزیر نسبت باهل بحرین که دوست دار اهل بیت بودند ، اظهار دشمنی میکرد ، و برای نابودی و زیان رساندن بآنها حيله ها میانگیخت .

یکروز وزیر در حالیکه اناری در دست داشت ، نزد والی رفت و انار را باو داد ، والی دید بر روی پوست انار نوشته است: «لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بکر و عمرو عثمان و علی خلفاء رسول الله» وقتی بدقت آنرا نگریست دید که این عبارت بطور طبیعی در پوست انار نوشته شده ،

(۱) عبارت منتهی الامال ج ۲ ص ۴۷۱ مهدی موعود ص ۷۹۶ - نجم

الثاقب ص ۳۲۵ - حدیقه الشیعه ص ۷۳۵ ج ۳ کشف النعمه ص ۴۱۱ نفایس

الاخبار ص ۷۳ ج ۱ ثمرات الانوار ص ۳۲۱ وقایع الایام جلد شعبان

ص ۳۸۱ - حق الیقین ص ۳۲۳

بطوریکه گمان نمیرفت ساخته دست بشر باشد، و از این حیث در شکفت ماند، والی بوزیر گفت: این دلیل روشن و برهان محکمی است بر ابطال مذهب رافضی ها، (شیعیان) نظر تو در باره مردم بحرین چیست.

وزیر گفت: این جماعت متعصب می باشند، و منکر دلائل هستند امرکن آنها را حاضر نمایند، و این انار را بآنها نشان بده، اگر پذیرفتند و بمذهب ما درآمدند، شما ثواب فراوان برده اید، و چنانچه نپذیرفتند و همچنان برگمراهی خود باقی ماندند آنهارا در قبول یکی از سه چیز مخیر گردان، یا حاضر شوند باذلت و خواری مثل یهود و نصاری جزیه بدهند و یا جوابی برای این دلیل روشنی که نمیتوان آن را نادیده گرفت بیاورند و یا اینکه مردان آنها کشته شوند و زنان و اولاد ایشان اسیر گردند، و اموالشان را بغنیمت گیریم.

والی رأی وزیر را مورد تحسین قرار داد، و فرستاد علماء و افاضل و نیکان و نجباء و بزرگان شیعه بحرین را احضار نمود، و انار را بآنها نشان داد و گفت: اگر جواب کافی و قانع کننده ای نیاورید، یا باید کشته شوید و اسیر گردید و اموالتان ضبط شود، و یا همچون کفار جزیه پردازید.

آنها چون انار را دیدند سخت متحیر گشتند، و نتوانستند جواب شایسته ای بدهند، رنگ صورتشان پرید و بندهاشان بلرزه افتاده، سپس بزرگان آنها بوالی گفتند: سه روز بما مهلت بده شاید بتوانیم جوابی که مورد پسند واقع شود بیاوریم، وگرنه هرطور میخواهی میان

ما حکم کن ، والی هم بآنها مهلت داد ، رجال بحرین در حالیکه هراسان و مرعوب و متحیر بودند ، از نزد والی بیرون آمده مجلس گرفتند ، و به مشورت پرداختند آنگاه بنا گذاشتند ، که از میان صلحا و زهاد بحرین ده نفر و از میان آن ده نفر هم سه نفر را انتخاب کنند ، چون چنین کردند یکی از آن سه نفر گفتند : تو امشب را برو بیابان و تا صبح مشغول عبادت باش ، و از خداوند بوسیله امام زمان یاری بخواه ، او هم رفت و شب را بصبح آورد ، و چیزی ندید ناچار برگشت و جریان را بآنها اطلاع داد ، شب دوم هم نفر دوم را فرستادند و او نیز مانند شخص نخست برگشت و خبری نیاورد ، و بر اضطراب و پریشانی آنها افزود ، آنگاه نفر سوم را که مردی پاک سرشت و دانشمند بود ، و نامش محمد بن عیسی بود ، خواستند ، و او شب سوم را با سرو پای برهنه روی بیابان نهاد آن شب شب تاریکی بود ، محمد بن عیسی تمام شب را مشغول دعا و گریه و توسل بخدا بود ، که شیعیان را از آن بلیه رهائی بخشد ، و حقیقت مطلب را برای آنها روشن سازد ، و برای تأمین منظور متوسل بحضرت صاحب الزمان علیه السلام گردید .

در آخر شب ناگاه دید مردی او را مخاطب ساخت و میگوید : ای محمد بن عیسی چه شده که تورا بدین حالت می بینم ، و برای چه باین بیابان آمده ای ؟ ، گفت : ای مرد مرا بحال خود واگذار من برای کار بزرگ و مطلب مهمی بیرون آمده ام که آن را جز برای امام خود نمیگویم ، و شکوه آنرا نزد کسی میبرم که این راز را بر من آشکار سازد .

گفت : ای محمد بن عیسی صاحب الامر من هستم ، مقصودت را بگو گفت : اگر تو صاحب الامر میباشی داستان مرا میدانی ، و نیازی نداری که

من آن را شرح بدهم .

فرمود : آری تو بخاطر مشکلی که انار برای شما ایجاد کرده ،
و مطلبی که بر آن نوشته شده و تهدیدی که والی نموده است به بیابان
آمده ای .

محمد بن عیسی وقتی این را شنید بطرف اورفت و عرض کرد : آری
ای آقای من شمامی دانید که ما چه حالی داریم ، شما امام و پناهگاه
ما می باشید ، و قادر هستید که این خطر را از ما بر طرف سازید به داد
ما برس .

حضرت فرمود : ای محمد بن عیسی وزیر ملعون درخت اناری در
خانه خود دارد ؛ قالبی از گل بشکل انار در دو نصف ساخته ، و توی هر
نصفی از آن قسمتی از آن کلمات را نوشته است ، آنگاه آن قالب گلی را
روی انار نهاده ، و در وقتیکه انار کوچک بود توی آن گذاشته ، و آن را
محکم بسته است ، آنگاه بمرور که انار بزرگ شده آن نوشته در پوست
انار تأثیر بخشیده ، تا باین صورت در آمده است ، فردا میروی نزد والی
و بوی میگوئی جواب ترا آورده ام ، ولی حتماً باید در خانه وزیر باشد ،
وقتی بخانه وزیر رفتید بسمت راست خود نگاه کن که غرفه ای می بینی
آنگاه بوالی بگو جواب تو در همین غرفه است ، وزیر می خواهد از نزدیک
شدن بغرفه سرباز زند ، ولی تو اصرار کن و سعی کن که از آن بالا بروی
وقتی دیدی وزیر خودش بالا رفت تو هم با او بالا برو ، و او را تنها مگذار مبادا
از تو جلو بیافتد .

هنگامیکه وارد غرفه شدی ، در دیوار آن سوراخی می بینی که

کیسه سفیدی در آنست ، آنرا بردار که خواهی دید قالب گلی انار که برای این نقشه ساخته است ، در آن کیسه است ، سپس آنرا جلو والی نهاده و انار معهود را در آن بگذار تا حقیقت مطلب برای او روشن گردد و نیز بوالی بگو مامعجزه دیگری هم داریم و آن اینکه داخل این انار جز خاکستر و دود چیزی نیست ، اگر میخواهی صحت آن را بدانی بوزیر بگو آن را بشکند ، وقتی وزیر آنرا شکست دود و خاکستر آن بصورت وریش او میپرد .

وقتی محمد بن عیسی این سخنان را از امام شنید بسیار مسرور گردید و دست مبارك امام را بوسید ، و با مژده و شادی مراجعت نمود ، چون صبح شد رفتند بخانه والی ، و همان طور که امام دستور داده بود عمل کرد ، سپس والی رو کرد بمحمد بن عیسی ، و پرسید چه کسی این را بتو خبر داد .

گفت : امام زمان ما و حجت پروردگار ، پرسید امام شما کیست او هم يك يك ائمه را بوی معرفی کرد تا با امام زمان صلوات الله علیه رسید . والی گفت : دستت را دراز کن تا من گواهی دهم که نیست خدائی مگر خداوند یگانه ، و اینکه محمد بنده و پیامبر اوست ، خلیفه بلا فصل بعد از او امیر المؤمنین علیه السلام است ، آنگاه اقرار بتمام ائمه تا آخر آنها نمود ، و ایمانش نیکو گشت ، سپس دستور داد وزیر را بقتل رساندند ، و از مردم بحرین معذرت خواست ، و نسبت بآنها نیکی نمود و آنها را گرامی داشت .

ناقل حکایت گفت : این حکایت نزد اهل بحرین مشهور و قبر

محمد بن عیسی در آنجا معروف است و مردم بزیارت آن میروند . (۱)

«مشرف شدن سید عالمی بحضور امام زمان (عج)»

«(در راه مسجد سهله)»

(۲۵) سید جلیلی که از اهل علم و قطع بصدق و سدا دو تقوی او هست ، و از خاندان جلیل رسالت پناهی و دودمان مرتضوی میباشد ، نقل مینماید که در نجف اشرف زمان تحصیل علوم دینی و فقه اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فوق العاده مشتاق دیدار جمال دل آرای حضرت بقیه الله عجل الله فرجه شده ، و عهد نمودم که چهل شب چهارشنبه پیاده مشرف بمسجد سهله شده ، در آنجا بیتوته نمایم ، به قصد و نیت این که شاید نائل فوز عظیم شوم ، و بر این عمل مداومت داشتم تا چهارشنبه ۳۶ یا ۳۵ ، که آن شب اتفاقاً از نجف اشرف قدری دیرتر از لیالی سابقه حرکت نمودم ، و هوا ابر و بارندگی داشت ، نزدیک مسجد شریف سهله خندقی است ، بآن خندق که سرازیر شدم ، در تاریکی با حال وحشت و خوف از سارقین و قطاع طریق که در آن اوان زیاد بودند ، از پشت سر صدای قدم زدن و راه رفتن کسی بسمع من رسید ، وحشت افزون شد بر گشته بعقب خود ملاحظه نمودم ، پس سید عربی بلباس اهل بادیه پیش آمد ، و بلسان فصیح فرمود ، یاسید سلام علیکم سید فرمود : وحشت من بکلی زائل و سکون نفس حاصل شد ، ولی از آن سلام دهنده بیش از اینکه سید عربی است اهل بادیه معلوم نشد ، و عجب آنست که

(۱) مهدی موعود ص ۹۴۰ ج ۲ منتهی الامال ص ۴۹۳ ج ۱ ثمرات

الانوار ص ۳۲۳ نجم الثاقب ص ۳۱۴ جزء ۵۲ بحار الانوار ص ۱۷۸ خزینه

الجواهر ص ۵۵۲

در تاریکی شب ملتفت علامت سیادت او شدم و حال آنکه باین نکته توجه نمودم ، و غافل بودم چه نحو میشود در تاریکی تشخیص داد، بهر حال سید عرب شروع بمکالمه و صحبت و طی مسافت نمود و سؤال فرمود ، قاصد کجا هستید ؟ عرض کرده بود مسجد سهله ، بچه نیت ؟ بقصد تشریف بزیارت ولی عصر علیه السلام ، پس از چند قدم برداشتن رسیده بودند بمسجد زید بن صوحان ، که مسجد کوچکی است قریب و جنب مسجد سهله ، عرب فرموده بودند که خوبست وارد مسجد شویم ، و نماز تهیت اینجارا بجا آوریم وارد شده دو رکعت نماز را بجا آوردند ، و دعائی بعد از نماز وارد است سید میگوید این شخص آندعارا از حفظ خواند ، و کانه تمام سنگ و آجر دیوارها با ایشان موافقت مینمودند ، در خواندن ، و انقلابی عجیبی در خود دیدیم که از توصیف آن عاجزم ؛ پس از اتمام دعا عرب فرمود یاسید گرسنه ای خوبست تعشی بنمائی ، سپس سفره از زیر عبای خود بیرون آورده و در میان آن سه قرص نان و دوسه دانه خیار بسیار سبز و خرم تازه از بستان چیده شده ؛ و حال اینکه در چله زمستان بوده ؛ سید میگوید : ابدأ انتقال باین پیدا نکردم که خیار در این فصل از کجا و بچه وسیله آمده ؛ سپس حسب الامر شخص عرب شام صرف شد سپس عرب فرمود : برخیز مشرف شویم بمسجد سهله سید میگوید حرکت نمودم وارد مسجد شده اعمال مقامات را شخص عرب بجای آورد و من هم تبعیت مینمودم و ضمناً فریضه مغرب و عشاء را هم بجای آورد ؛ و من بی اختیار باو اقتدا نمودم بدون توجه باینکه این شخص عرب کیست پس از فراغ اعمال مسجد و فرائض و صلاة استجاره در وسط مسجد شریف سهله ؛ عرب فرموده

بود یاسید شما هم مثل سائرین شبهای چهارشنبه را پس از اعمال سهله مشرف میشوید بمسجد کوفه یادر سهله میمانید؟ سید عرض کرده بود بیتوته می‌نمایم، غرض، عرب یاسید در وسط مسجد برسکوی مقام حضرت صادق علیه السلام نشستند سید میگوید: بعرب عرض کردم آیا میل بجائی یاقهوه یادخانیات دارید؟ حاضر نمایم کلمه جامع فرمودند: وآن اینست این امور فضول معاش است وما از فضول معاش متجنب هستیم سید فرمود چنان این کلمه در من مؤثر شد غالباً که يك استکان چائی صرف می‌نمایم فرمایش عرب در نظرم می‌آید اعضای من مرتعش میشود بهر حال مجلس دوسه ساعت طول کشید ودر خلال اینمدت مطالبی مذاکره شد که بعضی از آنها اشاره میشود .

۱- صحبت استخاره شد عرب فرموده بود: یاسید عمل شما در استخاره به سبحه چه نحو است؟ سید عرض کرده بود سه صلوات سه استخیر الله بر حمته خیره فی عافیة، بعد گرفتن يك قبضه و شمردن آن زوج بماند بد فرد بماند خوب، عرب فرموده بود: این استخاره يك تتمه دارد که بشمانرسیده وآن اینست که چون فرد باقیماند فوراً حکم ننمائید که خوب، بلکه او را در حال وقفه بگذارید و بر ترك آن استخاره را تجدید نمائید چنانچه در ترك زوج بماند کشف می‌نماید که آن استخاره اولی خوب بوده و اگر در ترك فرد بماند کشف از میانه بودن استخاره اولی است سید میگوید: من بر حسب قواعد علمیه مطالبه دلیل نمودم عرب فرمود: از جائی بزرگی رسیده است سید میگوید بمجرد فرمودن این کلمه تسلیم و انقیاد عجیبی در خود دیدم و باز منتقل نشدم که این شخص کیست .

- ۲ - از مطالب مذکوره آن مجلس تاکید شخص عرب بوده بخواندن این سوره را پس از فرائض خمسسه: بعد از صبح (یس) و بعد از ظهر (عم) و بعد از عصر (نوح) و بعد از مغرب (واقعه) و بعد از عشاء (الملك)
- ۳ - از مطالب مذکوره تأکید بخواندن دو رکعت نماز بین نماز مغرب و عشاء در رکعت اولی پس از فاتحه هر سوره که بخواند و در رکعت ثانیه پس از فاتحه سوره واقعه را فرمودند: همین واقعه کفایت مینماید از خواندن سوره واقعه پس از مغرب که قبلاً ذکر شد.
- ۴ - از مطالب تأکید بخواندن این دعا پس از سلام فرائض خمسسه: «اللهم سر حنی من الهموم والغموم و وحشة الصدر».
- ۵ - از مطالب تأکید در خواندن پس از ذکر رکوع فرائض خمسسه خصوصاً در رکعت آخری: «اللهم صل علی محمد و آل محمد و ترحم علی عجزنا و أغشنا بحقهم».
- ۶ - از مطالب خواندن این دعا در قنوتها: «اللهم صل علی محمد و آل محمد و صل علی اهل بیتک بحق فاطمة و ابیها و بعلمها و بنیها و السرا المستودع فیها أن تصلی علی محمد و آل محمد و أن تفعل بی ما أنت أهلها و لا تفعل بی ما أنا أهلها برحمتک یا ارحم الراحمین».
- ۷ - تمجید فوق العاده از شرایع محقق فرمودند و فرمودند: همه اش مطابق واقع است بجز چند مسئله.
- ۸ - تأکید در خواندن قرآن جهت شیعیان که کسی را در دنیا ندارند یاد دارند و بفکر اموات خود نیستند.
- ۹ - تحت الحنک راعرب در حال صلاة بنحوی که معمول علماء

عرب است که اداره از زیر حنک و سر آن را بعمامه فرو برد و فرمودند ورود شرعی آن اینست .

۱۰ - از مطالب مذکوره تأکید در زیارت حضرت سیدالشهداء .

۱۱ - دعائی در حق سید فرموده بودند باین عبارت: جعلك الله من

خدمة الشرع .

۱۲ - سید عرض کرده بود نمیدانم عاقبت من بخیر است یا نه و روی

من نزد صاحب شرع سفید می شود یا خیر؟ فرموده بودند: عاقبت شما

بخیر است و سعی شما مشکور و رو سفید هستید .

سید عرض کرده بود: نمیدانم ابوبین و اساتید و ذوی الحقوق من

از من راضی هستند یا خیر؟ فرموده بودند: خواطر شما آسوده باشد همه

راضی و ارواح آنها دعاگوی شما هستند.

سید از شخص عرب استدعای توفیق تألیف و تصنیف نموده بود

شخص محترم دعا فرموده بود، و مطالب بیش از این ذکر شده که مجال تفصیل

نیست، اجمالا فوائد بیشماری استفاده کرده بود، سید میگوید محتاج

بخروج شدم حرکت کردم که سر حوض بروم در وسط راه بذهن من خلجان

نموده که این چه شبی است، و این سید عرب صاحب فضائل و فواضل

کیست، شاید مطلوب من باشد بمجرد خطور این مطلب بذهن من خواستم

برگردم بمحل خود، چون متوجه شدم دیدم اثری از شخص عرب نیست

و احدی در مسجد نیست، و حال آنکه از مسجد هنوز بیرون نرفته بودم،

که اراده برگشتن نمودم، سپس ملتفت شدم که گمشده خود را یافته بودم

و غفلت نمودم شروع بگریه و زاری و دیوانه وار اطراف مسجد تا صبح قدم

میزدم ، نظیر عاشق دل سوخته که معشوق خود را گم نموده پس از وصال ، سید میگوید : هر وقت آنشب و لطف آن مجلس و روحانیت آن بنظرم می آید از خود بیخود می شوم این اجمالی بود از تفصیل آن . (۱)

◉ (شرف حاج علی بغدادی خدمت حضرت) ◉

◉ (صاحب الزمان علیه السلام) ◉

(۲۶) مؤلف گوید از چیزهایی که مناسبست در اینجا نقل شود ، حکایت سعید صالح صفی متقی حاجی علی بغدادی است که شیخ ما در جنة المأوی و نجم الثاقب نقل کرده ، و در نجم ثاقب فرموده : که اگر نبود در این کتاب شریف مگر این حکایت متقنه صحیحه که در آن فواید بسیار است ، و در این نزدیکها واقعه شده هر آینه کافی بود در شرافت و نفاست آن پس بعد از مقدماتی فرموده که حاجی مذکور آید الله نقل کرد : که در زمه من هشتاد تومان مال امام علیه السلام جمع شد ، پس رفتم بنجف اشرف بیست تومان از آنرا دادم بجناب علم الهدی و التقی شیخ مرتضی اعلی الله مقامه و بیست تومان بجناب شیخ محمد حسین مجتهد کاظمینی ، و بیست تومان بجناب شیخ محمد حسن شروقی ، و باقی ماند در زمه من بیست تومان که قصد داشتم در مراجعت بدهم بجناب شیخ محمد حسن کاظمینی آل یسن آید الله ، پس چون مراجعت کردم ببغداد خوش داشتم که تعجیل کنم در ادای آنچه باقی بود در زمه من ، پس در روز پنجشنبه بود که مشرف شدم بزیارت امامین همامین علیهما السلام ، و پس از آن رفتم خدمت جناب

شیخ سلمه الله و قدري از آن بیست تومان رادادم ، و باقی را وعده کردم که بعد از فروش بعضی از اجناس بتدریج بر من حواله کنند که بأهلش برسانم و عزم کردم بر مراجعت بیغداد در عصر آنروز ، و جناب شیخ خواهش کرد بمانم معتذر شدم که باید مزد عملة کارخانه شعر بافی را که دارم بدهم ، چون رسم چنین بود که مزدهفته را در عصر پنجشنبه میدادم .

پس برگشتم چون ثلث از راه راتقریباً طی کردم ، سید جلیلی را دیدم که از طرف بغداد رو بمن میآید ، چون نزدیک شدم سلام کرد ، و دستهای خود را گشود برای مصافحه و معانقه ، و فرمود : اهلا وسهلا و مرا در بغل گرفت ، و معانقه کردیم و هر دو یکدیگر را بوسیدیم ، و بر سر عمامه سبز روشنی داشت ، و بر رخسار مبارکش خال سیاه بزرگی بود ، پس ایستاد و فرمود : حاجی علی خیر است بکجا میروی؟ گفتم : کاظمین علیهم السلام را زیارت کردم ، و بر میگردم بیغداد ، فرمود : امشب شب جمعه است برگرد ، گفتم : یاسیدی متمکن نیستم ، فرمود : هستی برگرد تا شهادت دهم برای تو که از موالیان جد من امیر المؤمنین علیه السلام و از موالیان مائی ، و شیخ شهادت دهد زیرا که خدای تعالی امر فرموده دو شاهد بگیرید ، و این اشاره بود بمطلبی که در خاطر داشتم ، که از جناب شیخ خواهش کنم نوشته بمن دهد که من از موالیان اهلبیت علیهم السلام هستم و آنرا در کفن خود بگذارم ، پس گفتم توجه میدانی و چگونه شهادت می دهی؟ فرمود : کسیکه حق او را باو میرسانند چگونه آن رسانندم را نمیشناسد ، گفتم چه حق؟ فرمود : آنچه رساندی بوکیل من ، گفتم : وکیل تو کیست؟ فرمود : شیخ محمد حسن ، گفتم : وکیل تو است؟ فرمود : وکیل من

است و بجناب آقای سید محمد گفته بود که در خاطر من خطور کرد که این سید جلیل مرا باسم خواند با آنکه او را نمی شناسم ، پس بخود گفتم شاید او مرا میشناسد ، و من او را فراموش کردم ، باز در نفس خود گفتم که این سید از حق سادات از من چیزی میخواهد ، و خوش دارم که از مال امام علیه السلام چیزی باورسانم .

پس گفتم: که ای سید در نزد من از حق شما چیزی مانده بود رجوع کردم در امر آن بجناب شیخ محمد حسن برای آنکه ادا کنم حق شما یعنی سادات را باذن او ، پس در روی من تبسمی کرد و فرمود : آری رساندی بعضی از حق ما را بسوی وکلای مادر نجف اشرف ، پس گفتم : آنچه ادا کردم قبول شد ؟ فرمود : آری .

پس در خاطر من گذشت که این سید میگوید بالنسبة بعلماء اعلام وکلای ما ، و این در نظر من بزرگ آمد پس گفتم : علماء وکلایند در قبض حقوق سادات و مرا غفلت گرفت انتهى .

آنگاه فرمود : برگردم راز یارت کن ، پس برگشتم و دست راست او در دست چپ من بود ، چون براه افتادیم دیدم در طرف راست مانهر آب سفید صاف جاریست ، و درختان لیمو و نارنج و انار و انگور و غیر آن همه با ثمر در یکوقت با آنکه موسم آنها نبود ، بر بالای سر ما سایه انداخته ، گفتم : این نهر و این درختها چیست ؟ فرمود : هر کس از موالیان ما که زیارت کند جد ما را و زیارت کند ما را اینها با او هست ، پس گفتم میخواهم سئوالی کنم ؟ فرمود : سئوال کن گفتم : شیخ عبدالرزاق مرحوم مردی بود مدرس روزی نزد او رفتم شنیدم که می گفت : کسیکه در طول

عمر خود روزها روزه باشد و شبها بعبادت بسربرد و چهل حج و چهل عمره بجای آورد و در میان صفا و مروه بمیرد، و از موالیان امیر المؤمنین علیه السلام نباشد، برای او چیزی نیست فرمود: آری والله برای او چیزی نیست.

پس از حال یکی از خویشان خود پرسیدم که او از موالیان امیر المؤمنین علیه السلام است، فرمود: آری او هر که متعلق است بتو، پس گفتم: سیدنا برای من مسئله ایست؟ فرمود: بپرس گفتم: قراء تعزیه امام حسین علیه السلام میخوانند که سلیمان اعمش آمد نزد شخصی و از زیارت سید الشهداء علیه السلام پرسید گفت: بدعت است، پس در خواب دید هودجی را میان زمین و آسمان، پس سؤال کرد که کیست در آن هودج؟ گفتند باو: فاطمه زهرا و خدیجه کبرا علیهما السلام، پس گفتم: بکجا میروند؟ گفتند زیارت امام حسین علیه السلام در امشب که شب جمعه است، و دیدرقعه هائیرا که از هودج می ریزد، و در آن مکتوبست «امان من النار لزوار الحسين علیه السلام فی لیلۃ الجمعة امان من النار یوم القیامة» (امان است از آتش برزوار حسین علیه السلام در شب جمعه امانست از آتش روز قیامت) این حدیث صحیح است؟ فرمود آری راست و تمام است گفتم: سیدنا صحیح است که میگویند هر کس زیارت کند حسین علیه السلام را در شب جمعه پس برای او امانست؟ فرمود: آری والله واشک از چشمان مبارکش جاری شد و گریست.

گفتم: سیدنا مسئله فرمود: بپرس گفتم: سنه هزار و دو بیست و شصت و نه حضرت رضا علیه السلام را زیارت کردیم، و در ورود یکی از عربهای شروقیه را که از بادیه نشینان طرف شرقی نجف اشرفند ملاقات کردیم، و او را

سادات بود که حکومت بجور آنها داخل در جاده کرد، و اهل تقوی و ورع سکنه این دو بلد همیشه کناره میکردند از راه رفتن در آن نقطه از زمین.

پس دیدم آنجناب را که در آن قطعه راه میروند، پس گفتم: ای سید من، این موضع مال بعضی از ایتام ساداتست تصرف در آن روانیست، فرمود این موضع مال جد ما امیر المؤمنین علیه السلام و ذریه او و اولاد ما است، حلال است برای موالیان ما تصرف در آن، و در قرب آن مکان در طرف راست باغی است مال شخصی که او را حاجی میرزا هادی میگفتند، و از متمولین معروفین عجم بود که در بغداد ساکن بود، گفتم: سیدنا راستست که میگویند زمین باغ حاجی میرزا هادی مال حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است؟ فرمود: چه کار داری باین و از جواب اعراض نمود.

پس رسیدیم بساقیه آب که از شط دجله میکشند برای مزارع و بساتین آن حدود، و از جاده میگذرد و آنجا دوراه میشود بسمت بلدیکی راه سلطانی است و دیگری راه سادات، و آنجناب میل کرد براه سادات پس گفتم: بیا از این راه یعنی راه سلطانی برویم، فرمودند از این راه خود میرویم، پس آمدیم و چند قدمی نرفتیم، که خود را در صحن مقدس در نزد کفشداری دیدیم، و هیچ کوچه و بازاری راندیدیم، پس داخل ایوان شدیم، از طرف باب المراد که از سمت شرقی و طرف پائین پاست، و در رواق مطهر مکث فرمود، و اذن دخول نخواند و داخل شد، و در در حرم ایستاد، پس فرمود: زیارت بکن گفتم: من قاری نیستم فرمود: برای تو بخوانم؟ گفتم: آری پس فرمود:

أدخل يا الله . السلام عليك يا رسول الله ، السلام عليك يا امير المؤمنين
 و همچنین سلام کردند بر هریک از ائمه عليهم السلام تا رسیدند در سلام بحضرت
 عسکری عليه السلام ، و فرمود : السلام عليك يا ابا محمد الحسن العسکری ، آنگاه
 فرمود : امام زمان خود را میشناسی ؟ گفتم : چرا نمیشناسم فرمود : سلام
 کن بر امام زمان خود گفتم : السلام عليك يا حجة الله يا صاحب الزمان يا ابن
 الحسن پس تبسم نمود و فرمود : عليك السلام و رحمة الله وبركاته ، پس داخل
 شدیم در حرم مطهر و ضریح مقدس را چسبیدیم و بوسیدیم ، پس فرمود
 بمن : زیارت کن گفتم : من قاری نیستم فرمود : زیارت بخوانم برای تو ؟
 گفتم : آری فرمود : کدام زیارت را میخواهی ؟ گفتم : هر زیارت که افضل
 است مرا بآن زیارت ده فرمود : زیارت امین الله افضل است آنگاه مشغول
 شدند بخواندن و فرمود : السلام عليكما يا امينى الله فى أرضه و حجتيه
 علي عباده الخ و چراغهای حرم را در اینحال روشن کردند پس شمعها را
 دیدم روشن است ، و لکن حرم روشن و منور است ؛ بنوری دیگر مانند
 نور آفتاب ، و شمعها مانند چراغی بودند ، که روز در آفتاب روشن کنند ،
 و مرا چنین غفلت گرفته بود ، هیچ ملتفت این آیات نمیشدم ، چون از زیارت
 فارغ شد ، از سمت پائین پا آمدند ، پشت سر و در طرف شرقی ایستادند
 و فرمودند : آیا زیارت میکنی جدم حسین عليه السلام را ؟ گفتم : آری زیارت
 میکنم شب جمعه است پس زیارت وارث را خواندند و مؤذنها از اذان
 مغرب فارغ شدند ، پس بمن فرمود : نماز کن و ملحق شو بجماعت ، پس تشریف
 آورد در مسجد پشت سر حرم مطهر ، و جماعت در آنجا منعقد بود ، و خود
 بانفراد ایستادند در طرف راست امام جماعت محاذی او ، و من داخل شدم

در صف اول ، و برایم مکانی پیدا شد ، چون فارغشدم او را ندیدم ، پس از مسجد بیرون آمدم ، و در حرم تفحص کردم او را ندیدم ، و قصد داشتم او را ملاقات کنم ، و چند قرآنی باو بدهم و شب او را نگاه دارم که مهمان باشد .

آنگاه بخاطرم آمد که آنسید که بود ، و آیات و معجزات گذشته را ملتفت شدم ، از انقیاد (اطاعت) من امر او را در مراجعت با آن شغل مهم که در بغداد داشتم ، و خواندن مرا باسم با آنکه او را ندیده بودم ، و گفتن او موالیان ما و اینکه من شهادت میدهم ، و دیدن نهر جاری و درختان میوه دار در غیر موسم ، و غیر از اینها آنچه گذشت که سبب شد برای یقین من باینکه او حضرت مهدی علیه السلام است ، خصوص در فقره اذن دخول و پرسیدن از من بعد از سلام بر حضرت عسکری علیه السلام که امام زمان خود را می شناسی ؟ چون گفتم : می شناسم فرمود : سلام کن چون سلام کردم تبسم کرد و جواب داد ، پس آمدم در نزد کفشدار و از حال جنابش سؤال کردم گفتم : بیرون رفت و پرسید که این سید رفیق تو بود ؟ گفتم : بلی پس آمدم بخانه مهماندار خود و شبرا بسر بردم .

چون صبح شد رفتم بنزد جناب شیخ محمد حسن و آنچه دیده بودم نقل کردم ، پس دست خود را بر دهان خود گذاشت ، و نهی نمود از اظهار این قصه و افشاء این سر و فرمود : خداوند ترا موفق کند .

پس آنرا مخفی میداشتم و با احدی اظهار ننمودم ، تا آنکه یکماه از این قضیه گذشت ، روزی در حرم مطهر بودم سید جلیلی را دیدم که آمد نزدیک من ، و پرسید که چه دیدی ؟ و اشاره کرد بقصه آنروز گفتم چیزی

ندیدم بازاعاده کرد آنکلام را، بشدت انکار کردم ، پس از نظرم ناپدید شد
دیگر او را ندیدم انتهى . (۱)

«(راهنمایی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی)» «(فرجه الشریف بعالمی)»

(۲۷) آقا شیخ عباس طهرانی مقیم قم نقل کرده از آقای شیخ محمد علی بازانه
(که در عراق ازائمه جماعت بوده معروف بر راستی و درستی) او از استاد
خود آقای شیخ محمد باقر اصطهباناتی که او فرمود : من در تهران مشغول
تدریس کتب معقول بودم ، روزی یکنفر آمد و از من تقاضای درسی نمود ،
من چون وقت نداشتم عذر خواستم ، فردا آمده اظهار نمود که شما نیم ساعت
بظهر مانده وقت دارید، چون من زنی منقطعه نموده بودم ، از نیم ساعت
بظهر مانده وقتم را با و تخصیص داده بودم ، او چون عذر وقت را نپذیرفت ،
من عذر آوردم که کتاب برای مطالعه ندارم ، فردا کتابی آورد (گویا کتاب
شفا بوده) این عذر مرا نیز قطع نمود ، پس ناچار اجابت مسئول او نموده
درسی برای او شروع نمودم ، یکروز خواستم مطالعه کنم دیدم کتاب نیست ،
هرچه گردیدم پیدایش نکردم ، تا اینکه او آمد عذر خواستم که کتاب را
گم کرده ام لذا مطالعه نکرده ام ، پس او برگشت فردا آمد اظهار نمود در
اندرون در فلان طاقچه زیر فلان بقچه است ، رفته از همانجا پیدا نمودم ،
معلوم شد که آن زن متعمه ما ملاحظه نموده دیده که قسمتی از وقت اختصاصی

(۱) مفاتیح الجنان مترجم ص ۶۳۳ نجم الثاقب ص ۲۷۱ حکایت ۳۱

بحار الانوار جزء ۵۳ ص ۳۱۲ وقایع الایام جلد شعبان ص ۳۸۵ -
ج ۱ کفایة الواعظین ص ۱۶۱

او صرف مطالعه این کتاب میشود، پس بجهت نگه داشتن وقت خود کتابرا پنهان نموده ، ولی من بقدری متحیر گردیدم که اواز کجا دانست ، از او چگونگی واقعه را پرسیدم ، گفت : من در نجف علوم منقوله را تمام نموده اجازه اجتهاد صادر کرده بودم ، الا اینکه بعد از مراجعت بوطن خیال کردم ، که باید من از روی علم معقول تکمیل عقاید بنمایم ، پس برای نیل این مرام بطهران آمدم ، و چون در تهران کسی را نمیشناختم و جائی را هم بلد نبودم ، متحیر بودم که کجا بروم و کجا پیدا کنم ، تا اینکه شخصی مرا در بازار دید و گفت : فلانی (اسم مرا گفت) تو برای فلان مقصود باینجا آمده‌ای؟ گفتم: بلی، گفت: دو نفر در این شهر متصدی تدریس علوم معقوله است. یکی شمارا نشان داد، و دومی را گفت : در مسجد سپه سالار است ، و لکن گفت : اگر آنجا رفتی در بیرون دم در حجره بنشین و بدرس گوش کن ، چون او اخلاقی مقتضی ربط و اختلاط نیست ، پس من بحسب گفته او خدمت شما آمدم ، اما چون شما از جهت وقت عذر خواستید ، من عذر شما را باو مذاکره نمودم ، او آن وقت را تعیین نمود ، و همچنین کتاب را نیز او بمن داد، و جای کتابرا نیز او بمن گفت .

گفتم از او پرسیده‌ای که کیست گفت : پرسیدم ، گفت : ماعده هستیم بارشرفیابی حضور مبارك حضرت صاحب الامر علیه السلام را داریم ، آنحضرت بتوسط ما بمردم فیض میرساند ، و از آنها دستگیری میفرماید ، گفتم پس اجازه بگیر که من با او ملاقاتی بکنم ، رفت و فردا آمد و گفت : اجازه نداد و فرمود : او فعلا بملاقات ما احتیاج ندارد و همین رشته‌ای که دارد بگیرد، و اگر وقتی احتیاج پیدا کرد، ما خودمان ملاقاتش میکنیم ، گفتم پس دو مسئله از او پرس ، که از ناحیه مقدسه جواب آنها را صادر نماید.

اول آنکه در نماز تسبیحات اربعه چند بار واجب است؟ دوم آنکه ترتیب عمل امداود همانست که مرحوم مجلسی ذکر نموده یا غیر آنست؟ فردا جواب آورد که اما تسبیحات اربعه یکی واجبست و اما عمل امداود مختصر فرقی بانوشته مجلسی داشت آنرا هم نوشته آورده بود، و لکن من یکوقت خواستم که عمل امداود بجا آورم، هرچه دنبال آن کاغذگردیدم پیدایش نکردم. (۱)

«(توسل و استغاثه مرد سننی بحضرت صاحب الامر)»

« (علیه السلام و نجات دادن امام باو) »

(۲۸) خبر داد مرا عالم جلیل و حبر نبیل مجمع فضایل و فواضل شیخ علی رشتی و او عالم تقی زاهد بود که حاوی بود انواعی از علوم را ، با بصیرت و خبرت و از تلامذه خاتم المحققین الشیخ المرتضی اعلی الله مقامه و سید سند استاد اعظم دام ظلّه بود ، و چون اهل بلاد لار و نواحی آنجا شکایت کردند از نداشتن عالم جامع نافذ الحکمی آن مرحوم را بآنجا فرستادند ، در سفر و حضر سالها صاحبت کردم با او ، در فضل و خلق و تقوی مانند او کمتر دیدم ، نقل کرد که وقتی از زیارت حضرت ابی عبداللّه علیه السلام مراجعت کرده بودم ، و از راه آب فرات بسمت نجف اشرف میرفتم ، پس در کشتی کوچکی که بین کربلا و طویرج بود نشستم ، و اهل آن کشتی همه از اهل حله بودند ، و از طویرج راه حله و نجف جدا میشود ، پس آنجماعت را دیدم که مشغول لهو و لعب و مزاح شدند جز بکنفر که با ایشان بود ، و در عمل ایشان داخل نبود ، آثار سکینه و وقار از اوظاهر ، نه خنده میکرد و نه مزاح ، و آنجماعت

بر مذهب او قدح می‌کردند و عیب می‌گرفتند ، با اینحال در مآکل و مشرب شریک بودند ، بسیار متعجب شدم و مجال سؤال نبود ، تا رسیدیم بجائی که بجهت کمی آب مارا از کشتی بیرون کردند ، در کنار نهر راه میرفتیم ، پس اتفاق افتاد که با آن شخص مجتمع شدیم ، پس از او پرسیدم سبب مجانبت او را از طریقۀ رفقای خود ، و قدح آنهادر مذهب او ، گفت ایشان خویشان منند از اهل سنت ، و پدرم نیز از ایشان بود ، و مادرم از اهل ایمان ، و من نیز چون ایشان بودم ، و ببرکت حضرت حجت صاحب الزمان علیه السلام شیعه شدم .

پس از کیفیت آن سؤال کردم گفت : اسم من یاقوت و شغلم فروختن روغن در کنار جسر حله بود ، پس در سالی بجهت خریدن روغن بیرون رفتم از حله با طرف و نواحی در نزد بادیه نشینان از اعراب ، پس چند منزلی دور شدم ، تا آنچه خواستم خریدم ، و با جماعتی از اهل حله برگشتم ، در بعضی از منازل چون فرود آمدیم خوابیدم ، چون بیدار شدم کسی را ندیدم ، همه رفته بودند ، و راه مادر صحرای بی آب و علفی بود ، که درندگان بسیار داشت ، و در نزدیکی آن معموره نبود مگر بعد از فراسخ بسیار ، پس برخاستم و بار کردم و در عقب آنها رفتم ، پس راه را گم کردم ، و متحیر ماندم و از سباع و عطش روز خائف بودم ، پس استغاثه کردم بخلفاء و مشایخ و ایشان را شفیع کردم ، در نزد خداوند ، و تضرع نمودم فرجی ظاهر نشد ، پس در نفس خود گفتم من از مادر می‌شنیدم که او میگفت ، مارا امام زنده ایست که کنیه اش ابوصالح است ، گمشدگان را براه می‌آورد ، و درماندگان را بفریاد میرسد ، وضعیفان را اعانت میکند ، پس با خداوند معاهده کردم

که من باو استغاثه می نمایم اگر مرا نجات داد بدین مادرم در آییم ، پس او را ندا کردم و استغاثه نمودم .

پس ناگاه کسی را دیدم که بامن راه می رود و بر سرش عمامه سبزی است که رنگش مانند این بود . و اشاره کرد بعلفهای سبز که در کنار نهر روئیده بود . آن گاه مرا بامن نشان داد و امر فرمود که بدین مادرم در آییم ، و کلماتی فرمود: که من یعنی مؤلف کتاب فراموش کردم ، و فرمود : بزودی میرسی بقریه ای که اهل آنجا همه شیعه اند ، گفتم : یاسیدی یاسیدی بامن نمی آئید تا اینقریه؟ فرمود: نه زیرا که هزار نفر در اطراف بلاد بامن استغاثه نمودند ، باید ایشانرا نجات دهم ، این حاصل کلام آنجناب بود که در خاطر ماند ، پس از نظرم غائب شد ، پس اندکی نرفتم که بآنقریه رسیدم ، و مسافت تا آنجا بسیار بود ، و آنجماعت روز بعد بآنجا رسیدند ، پس چون بجا رسیدم رفتم نزد سید فقهای کاملین سید مهدی قزوینی ساکن حله قدس الله روحه ، و قصه را نقل کردم و معالم دین را از او آموختم ، و از او سؤال کردم عملی که وسیله شود برای من که بار دیگر آنجناب را ملاقات نمایم .

پس فرمود چهل شب جمعه زیارت کن حضرت ابی عبدالله علیه السلام را ، پس مشغول شدم ، و از حله برای زیارت شب جمعه بآنجا میرفتم ، تا آنکه یکی باقی ماند ، روز پنجشنبه بود که از حله رفتم بکربلا ، چون بدروازه شهر رسیدم ، دیدم اعوان دیوان در نهایت سختی از واردین مطالبه تذکره میکنند ، و من نه تذکره داشتم ، و نه قیمت آن پس متحیر ماندم ، و خلق مزاحم یکدیگر بودند ، دردم دروازه پس چند دفعه خواستم که خود را مخفی کرده از ایشان بگذرم میسر نشد ، در اینحال صاحب خود حضرت صاحب

علیه السلام را دیدم که در هیئت طلاب عجم عمامه سفیدی بر سر دارد، و داخل بلد است چون آنجناب را دیدم استغاثه کردم، پس بیرون آمد و دست مرا گرفت، و داخل دروازه نمود، و کسی مرا ندید چون داخل شدم دیگر آنجناب را ندیدم و متحسر باقیماندم (۱).

«نجات دادن امام زمان علیه السلام شیخ قاسم را»

(۲۹) سیدفاضل متبحر سیدعلیخان حویزی نقل کرده که خبر داد مرا مردی از اهل ایمان از اهل بلاد ما که او را شیخ قاسم میگویند، و او بسیار به حج میرفت، گفت: روزی خسته شدم از راه رفتن پس خوابیدم در زیر درختی، و خواب من طول کشید، و حاج از من گذشتند، و بسیار از من دور شدند، چون بیدار شدم دانستم از وقت که خوابم طول کشیده، و اینکه حاج از من دور شدند، و نمیدانستم که بکدام طرف متوجه شوم، پس بسمتی متوجه شدم، و با آواز بلند صدا میکردم، یا ابا صالح و قصد میکردم باین صاحب الامر علیه السلام را، چنانچه ابن طاوس ذکر کرده در کتاب امان در بیان آنچه گفته میشود در وقت گمشدن راه.

پس در اینحال که فریاد میکردم، سواری را دیدم که بر ناقه ایست درزی عربهای بدوی، چون مرا دید فرمود بمن که تو منقطع شدی از حاج؟ گفتم: آری فرمود: سوار شو در عقب من که ترا برسانم بدانجماعت، پس در عقب او سوار شدم، و ساعتی نکشید که رسیدم بقافله، چون نزدیک شدیم

مرا فرود آورد ، و فرمود : برو از پی کار خود پس گفتم باو که عطش مرا اذیت کرده است ، پس از زین شتر خود مشکی بیرون آورد که در آن آب بود ، و مرا از آن سیراب نمود ، قسم بخداوند متعال که آن لذیذتر و گواراتر آبی بود که آشامیده بودم ، آنگاه رفتم تا داخل شدم در حاج ، و ملتفت شدم باو پس اورا ندیدم ، و ندیده بودم اورا در حاج پیش از آن و نه بعد از آن تا آنکه مراجعت کردیم . (۱)

◉ هدایت نمودن امام زمان شیخ ◉

◉ زیدیه را بسبب حواله ◉

(۳۰) سوده نامی که از مشایخ زیدیه بود پسرش احمد از او نقل کرده که گفت : گاهی بزیارت اباعبدالله حسین بن علی علیه السلام میرفتم ، و بعضی اوقات آنجا می ماندم شبی آنجا بودم ، نماز خفتن کردم و بتلاوت مشغول بودم ، جوانی خوش لباس دیدم ، و سوره حمد از او شنیدم ، و صبح با هم از خانه بیرون آمده بکنار فرات رسیدیم ، فرمود : تو بکوفه میروی ؟ گفتم ، بلی فرمود : برو و راه پیش گرفت ، من برجدائی اومتأسف شدم ، و از پیش روانه شدم و باورسیدم ، و بعد از لحظه ای خود را عقب نجف اشرف دیدم ، و بعد از زیارت در خدمت او بمسجد سهلد رسیدم ، فرمود : این منزل منست سحری برخواسته دست بر زمین زد و بدست گودی کند آب ظاهر شد ، و ضوساخت و سیزده رکعت نماز شب کرد ، (یازده رکعت

نماز شب دو رکعت نافله صبح (بعد از آن نماز صبح ، و بمن گفت : تو مردی پریشان و عیال مندی ، چون بکوفه رسی بدرخانه ابوطاهر رازی رو ، و در بکوب اواز خانه بیرون خواهد آمد ، و دستش از خون قربانی که ذبح کرده باشد خون آلود خواهد بود ، با او بگو جوانی که صفقتش این و اینست فرمود : که کیسه ای که در زیر تخت مدفونست بمن دهی ، پرسیدم که نام خود را بگو ، گفت : محمد بن الحسن رضی الله عنه

چون بکوفه بدرخانه ابوطاهر رفتم ، در زدم پرسید کیستی ؟ گفتم : سوده گفت : ترا با من چه ربط و مرا با تو چکار ؟ گفتم : پیغامی دارم با دست خون آلود بیرون آمد ، چون پیغام رسانیدم ، سمعاً و طاعة گفت و روی مرا بوسید ، و مرا بدرون خانه برد ، و از زیر پایه کرسی کیسه ای بیرون آورده بمن داد ، و مرا ضیافت نموده دست بر چشم من مالیده گفت : آن صاحب العصر و الزمانست ، و من از برکت او بیناشدم ، و مذهب زیدیه را گذاشتم ، احمد گفت : پدرم تا بود بردین امامیه بود ، و بآن اعتقاد از دنیارفت و آن کیسه او را غنی ساخت . (۱)

(حواله دادن امام زمان عجل برای)

(میهمانی شیعه‌ای)

(۳۱) چند نفر از شیعیان بحرین باهم قرار گذاشتند هر يك بنوبت دیگران را میهمانی کنند، برای این قرار عمل کردند، تا نوبت بمردی تنگدست رسید، چون برای میهمانی دوستان خود وسیله‌ای در اختیار نداشت، بسیار اندوهگین شد، و از افسردگی خارج شده روی بصحرا آورد، تا شاید کمی اندوهش برطرف شود، در این بین شخصی پیش او آمد، گفت در شهر بفلان تاجر بگو: محمد بن الحسن علیه السلام میگوید: آن دوازده اشرفی را که برای ما نذر کرده بودی بده، پول را از او میگیری و صرف میهمانی خود میکنی.

آن مرد پیش تاجر رفت و پیغام را رساند، تاجر گفت: این حرف را بتو محمد بن الحسن علیه السلام شخصاً گفت: جواب داد آری پرسید او را شناختی؟ پاسخ داد نه، گفت: او صاحب الزمان علیه السلام بود، من این مبلغ را برای آن جناب نذر کرده بودم، مرد بحرینی را بسیار احترام کرد و وجه را پرداخت، خواهش کرد که چون آن بزرگوار نذر مرا پذیرفته نصف از این اشرفیه‌ها را بمن بده، معادل آن از پولهای دیگر می‌دهم، تا بعنوان تبرک داشته باشم بحرینی بدین وسیله از عهده میهمانی دوستان خود برآمد. (۱)

(۱) ج ۲ پندتاریخ ص ۷۰ - نجم الثاقب ص ۳۰۶ جزء ۵۳ بحار

«در صدقات، اقوام شخص مقدم است»

(۳۲) محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری به حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه نوشت و از آن حضرت سؤال میکرد از مردی که در نیت خود گذاشته چیزی از مال خود را بکسی از برادران دینی خود بدهد و پیش از آن که آن مال را بآن مرد بدهد در خویشاوندان خود مستمندی را پیدا میکند آیا می تواند آن مال را بآن مرد ندهد و بخویشاوندان مستمند خود بدهد؟

آن بزرگوار جواب داد: آن مال را میدهد از آن دو نفر بآنکسی که از جهت مذهب باو نزدیکتر است، و اگر می خواهد بفرمایش عالم (یعنی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام) عمل کند که فرموده: خدا صدقه را نمی پذیرد در صورتیکه از ارحام و خویشاوندان مرد بی چیز و مستمند هست پس باید قسمت کنند آن مال را میان خویشاوند مستمند و میان آنکسی که در نیتش بود باو بدهد تا در این صورت فضیلت هر دو تارا بدست آرد. (۱)

۵) احسان و بخشیدن امام عصر حج باعجاز *

(۳۳) شیخ کلینی و قطب راوندی و دیگران روایت کرده اند که مردی از اهل مدائن گفت باریقی بحج رفتم و در موقف عرفات نشسته بودم جوانی نزدیک من نشسته بود و ازاری و ردائی پوشیده بود که قیمت کردیم آنهارا صد و پنجاه دینار میارزید و نعل زردی در پاداشت و اثر سفر در او ظاهر نبود پس سائلی از ما سئوال کرد او را رد کردیم نزدیک آن جوان رفت و از او سئوال کرد جوان از زمین چیزی برداشت و باو داد سائل او را دعای بسیار نمود جوان برخاست و از ما غائب شد نزد سائل رفتیم و از او پرسیدیم که آن جوان چه چیز بتو داد که آنقدر او را دعا نمودی؟ بمانمود سنگریزه طلائی که مانند ریگ دندانها داشت چون وزن کردیم بیست مثقال بود برفیق خود گفتم که امام ما و مولای ما بود و ما نمیدانستیم زیرا که با اعجاز او سنگریزه طلا شده پس رفتیم و در جمیع عرفات گردیدیم و او را نیافتیم پرسیدیم از جماعتی که دور او بودند از اهل مکه و مدینه که این مرد کی بود گفتند جوانی است علوی هر سال پیاده به حج می آید (۱).

(۱) ج ۲ منتهی الامال ص ۴۶۵ - ج ۱ کافی ص ۳۳۲ - مهدی موعود

ص ۷۹۹ خلاصه الاخبار ص ۴۳۷ حق البیقین ص ۳۰۳.

*(علت شیعه بودن محله بنی راشد) *

*(در همدان) *

(۳۴) شیخ ابن بابویه روایت کرده است از احمد بن فارس ادیب که گفت : من وارد شهر همدان شدم و همه را سنی یافتم بغیر یک محله که ایشان را بنی راشد می گفتند و همه شیعه امامی مذهب بودند از سبب تشیع ایشان سؤال کردم مرد پیری از ایشان که آثار صلاح و دیانت از او ظاهر بود گفت : سبب تشیع ما آنست که جدا اعلای ما که ماهمه باو منسوبیم بحج رفته بود گفت در وقت مراجعت پیاده می آمدم چند منزل که آمدم در بادیه روزی در اول قافله خوابیدم که چون آخر قافله برسد بیدار شوم وقتی بخواب رفتم بیدار نشدم تا آن که گرمی آفتاب مرا بیدار کرد و قافله گذشته بود و جاده پیدان بود .

بتوکل روانه شدم اندک راهی که رفتم رسیدم بصحرای سبز و خرم پر گل و لاله که هرگز چنین مکانی ندیده بودم چون داخل آن بستان شدم قصر عالی بنظر من آمد بجانب قصر روانه شدم چون بدر قصر رسیدم دو خادم سفید دیدم نشسته اند سلام کردم جواب نیکوئی گفتند و گفتند بنشین که خدا خیر عظیمی نسبت بتو خواسته است که ترا باین موضع آورده است پس یکی از آن خادما داخل آن قصر شد و بعد از اندک زمانی آمد و گفت برخیز و داخل شو چون داخل شدم قصری مشاهده کردم که هرگز بآن خوبی ندیده بودم خادم پیش رفت و پرده ای بر در خانه بود پرده را برداشت و گفت داخل شو .

چون داخل شدم جوانی را دیدم که در میان خانه نشسته است و شمشیر درازی محاذی سر او از سقف آویخته است که نزدیک است سر شمشیر برسد بسراو و آن جوان مانند ماهی بود که در تاریکی درخشان باشد پس سلام کردم و بانهایت ملاحظت و خوشزبانی جواب فرمود و گفت می دانی من کیستم گفتم نه والله فرمود منم قائم آل محمد وآلِهِ و منم آنکه در آخر الزمان باین شمشیر خروج خواهم کرد - و اشاره بآن شمشیر نمود - و زمین را پر از عدالت و راستی خواهم کرد بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد پس بروی در افتادم و رو را بر زمین مالیدم فرمود چنین مکن و سر بردار تو فلان مردی که از شهری از بلاد جبل که آنرا همدان میگویند گفتم بلی ای آقای من و مولای من پس فرمود می خواهی برگردی باهل خود گفتم بلی ای سید من می خواهم بسوی اهل خود بروم و بشارت دهم ایشان را باین سعادت که مرا روزی شده پس اشاره فرمود بسوی خادم و او دست مرا گرفت و کیسه زری بمن داد و مرا از بستان بیرون آورد و با من روانه شد اندک راهی که آمدیم عمارتها و درختها و مناره مسجد پیدا شد گفت میدانی و می شناسی این شهر را؟ گفتم نزدیک شهر ماشهری است که آنرا اسد آباد می گویند گفت همانست برو بار شد و صلاح اینرا گفت و ناپیدا شدم داخل اسد آباد شدم و در کیسه چهل یا پنجاه اشرفی بود پس وارد همدان شدم و اهل و خویشان خود را جمع کردم و بشارت دادم ایشان را بآن سعادتها که حقتعالی برای من میسر کرد و ما همیشه در خیر و نعمت بودیم تا از آن اشرفیها چیزی باقی بود (۱).

(۱) ج ۲ منتهی الامال ص ۴۷۲ نجم الثاقب ص ۲۰۲ ج ۲ کمال الدین و تمام النعمة ص ۱۲۶ حدیقه الشیعه ص ۷۳۳ - منتقم حقیقی ص

*(نجات دادن امام عصر «عج» سید) *

* (محمد را در راه) *

(۳۵) عالم صفی مبرور رسید متقی سید محمد جبل عاملی نقل کرد که چون بمشهد مقدس رضوی مشرف شدم ، با فراوانی نعمت آنجا بر من تنگ می گذشت ، صبح آنروز که بنا بود زوار از آنجا بیرون روند ، چون يك قرص نان که بتوانم بآن خود را بایشان برسانم نداشتم موافقت نکردم ،

۳۶۷ - حق الیقین ص ۳۲۴ در پاورقی می نویسد معلوم میشود در آن تاریخ که اوائل قرن چهارم اسلامی بوده است هنوز مذهب عمومی مردم همدان همان مذهب تسنن بوده و بعد بتدریج همه شیعه شدند و قرنها است که همدان یکی از شهرهای شیعه نشین است .

در توقیع مبارکی که موقع وفات شیخ ابوالحسن علی بن محمد سمري نایب خاص چهارم حضرت بود رسید در آخرش این جمله را مرقوم فرموده :
الافمن ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی والصبیحة فهو کذاب مفتر (آگاه باشید که هر کس پیش از خروج سفیانی و رسیدن صبیحه آسمانی دعوی مشاهده نماید پس او کذاب و افترازننده است) پس در اینصورت در این قضیه که ادعای رؤیت است و علاوه خود امام خودش را نشان داده چیست ؟

رفع اشکال - البته طوری که معلوم است از خبر راجع به امام غیبت کبری است و این قضیه طوری که از تاریخ مشاهده میشود در زمان غیبت صفری باید اتفاق افتاده باشد ، چون ولادت حضرت در تاریخ دو بیست و پنجا و پنج هجری قمری است ، و ایام غیبت صفری هفتاد و چهار سال بوده است که جمعاً سیصد و بیست و نه می شود که تاریخ وفات علی بن محمد سمري و صدور توقیع باشد و این قضیه هم در اوائل قرن چهارم اسلامی بود که زمان غیبت صفری میشود .

زوار رفتند ظهر شد ، بحرم مطهر مشرف شدم ، پس از ادای فریضه دیدم اگر خود را بزوار نرسانم قافله دیگر نیست ، و اگر باینحال بمانم چون زمستان شود تلف می شوم ، برخاستم نزدیک ضریح رفتم و شکایت کردم و باخاطر افسرده بیرون رفتم ، و با خود گفتم بهمین حال گرسنه بیرون می روم اگر هلاک شدم مستریح می شوم ، (راحت میشوم) و الا خود را بقافله میرسانم ، از در وازه بیرون آمدم ، از راه جویا شدم ، طرفی را بمن نشان دادند ، من نیز تا غروب راه رفتم ، بجائی نرسیدم فهمیدم که راه را گم کردم ، به بیابان بی پایان رسیدم ، که سوای حنظل چیزی در آن نبود ، از شدت گرسنگی و تشنگی قریب پانصد حنظل شکستم ، شاید یکی از آنها هندوانه باشد نبود ، (چون بهندوانه شیشه است) تا هواروشن بود ، در اطراف آن صحرا میگردیدم ، که شاید آبی یا علفی پیدا کنم ، تا آنکه بالمره مأیوس شدم ، تن بمرگ دادم و گریه می کردم .

ناگاه مکان مرتفعی بنظرم آمد ، بدانجا رفتم چشمه آبی دیدم تعجب کردم که در بلندی چشمه آب چگونه است ، شکر خداوند بجا آورده با خود گفتم آب بیاشامم ، و وضو گرفته نماز کنم ، چنانچه مردم نماز کرده باشم ، بعد از نماز عشاء هوا تاریک شد ، و تمام صحرا پر شد از جانوران و درندگان ، و از اطراف صدا های غریب از آنها می شنیدم ، بسیاری از آنها رامی شناختم ، چون شیرو گرگ ، و بعضی از دور چشمشان مانند چراغ می نمود ، وحشت کردم و چون زیاده بر مردن چیزی نمانده بود ، ورنج بسیار کشیده بودم ، رضا بقضا داده خوابیدم ، وقتی بیدار شدم که هوا بواسطه طلوع ماه روشن و صداها خاموش شده بود ، و من در

نهایت ضعف و بیحالی در اینحال سواری نمایان شد، با خود گفتم این سوارمرا خواهد کشت، زیرا که در صدد دستبردی خواهد بود، و من چیزی ندارم پس خشم خواهد کرد، لامحاله زخمی خواهد زد، پس از رسیدن سلام کرد جواب گفتم، «مطمئن شدم فرمود: چه می کنی؟ باحالت ضعف اشاره بحالت خود کردم، فرمود: در جنب تو (تزدتو) سه عدد خربوزه است چرانی خوری؟ من چون فحص کرده بودم و مایوس بودم از هندوانه بصورت حنظل چه رسد بخربوزه، گفتم: مرا سخریه مکن بحال خود واگذار، فرمود: بعقب نگاه کن نظر کردم بوته ای دیدم که سه عدد خربوزه بزرگ داشت، فرمود: یکی از آنها سد جوع کن، و نصف یکی را صبح بخور، و نصف دیگر را با خربوزه صحیح دیگر همراه خود ببر، و از اینراه بخط مستقیم روانه شو، فردا قریب بظهر نصف خربوزه را بخور و خربوزه دیگر را البته صرف مکن، که بکارت خواهد آمد، نزدیک بغروب بسیاه خیمه ای خواهی رسید، آنها ترا بقافله خواهند رسانید، پس از نظر من غایب شد.

من برخاستم و یکی از آن خربوزه ها را شکستم، بسیار لطیف و شیرین بود، که شاید بآن خوبی ندیده بودم، آن را خوردم و برخاستم و دو خربوزه دیگر را برداشته روانه شدم، و طی مسافت می کردم، تا ساعتی از روز برآمده خربوزه دیگر را شکسته نصف آنرا خوردم، و نصف دیگر را هنگام ظهر که هوا بشدت گرم بود خوردم، و با خربوزه دیگر روانه شدم، قریب بغروب آفتاب ازدور خیمه ای دیدم، چون اهل خیمه مرا ازدور دیدند بسوی من دویدند، و مرا بسختی و عنف گرفته بسوی خیمه

بردند ، گویا توهم کرده بودند که من جاسوسم ؛ و چون غیر عربی نمیدانستم و آنها جز پارسی زبانی نمیدانستند ، هر چه فریاد میکردم ، کسی گوش به حرف من نمیداد ، تا بنزدیک بزرگ خیمه رفتیم ؛ او باخشم تمام گفت : از کجای آبی راست بگو و گرنه ترا میکشم ، من بهزار حيله في الجملة کیفیت حال خود را و بیرون آمدن روز گذشته از مشهد مقدس و گم کردن راه را ذکر کردم ، گفت : ای سید کاذب (دروغگو) اینجاها که تومیگوئی متنفسی عبور نمیکنند مگر آن که تلف خواهد شد ، و جانور او را خواهد درید ، و علاوه آنقدر مسافت که تومیگوئی مقدور کسی نیست که در این زمان طی کند ، زیرا که بطریق متعارف از اینجا تا مشهد سد منزل است ، و از این راه که تومیگوئی منزلها خواهد بود ، راست بگو و گرنه ترا با این شمشیر میکشم ، و شمشیر خود را کشید بر روی من ، در اینحال خربوزه از زیر عبای من نمایان شد ، گفت : این چیست تفصیل را گفتم تمام حاضرین گفتند ، در این صحرا ابدأ خربوزه نیست ، خصوص این قسم که ما تاکنون ندیده ایم ، پس بعضی بیعضی دیگر رجوع کردند و بزبان خود گفتگوی زیادی کردند ، و گویا مطمئن شدند که این خرق عادت است ، پس آمدند و دست مرا بوسیدند ، و در صدر مجلس جای دادند ، و مرا معزز و محترم داشتند ، و جامه های مرا برای تبرک بردند ، جامه های پاکیزه برایم آوردند ، دوشب و دو روز ، مهمانداری کردند ، در نهایت خوبی روز سیم ده تومان بمن دادند ، و سه نفر با من فرستادند و مرا به قافله رساندند . (۱)

(۱) عبارت منتهی الامال ج ۲ ص ۴۸۲ نجم الثاقب ۲۳۷ جزء ۵۳

«متفرق کردن امام زمان (عج) در بهای عنیزه را» «(از راه زوار)»

(۳۶) خبر داد مرا مشافهة سید الفقهاء و سناد العلماء العالم الربانی جناب آقاسید مهدی قزوینی ساکن در حله فرمود بیرون آمدم روز چهاردهم شعبان از حله بقصد زیارت جناب ابی عبد الله الحسین علیه السلام در شب نیمه آن، پس چون رسیدیم بشط هندیه و عبور کردیم بجانب غربی آن، دیدیم زواری که از حله و اطراف آن رفته بودند، و زواری که از نجف اشرف و حوالی آن وارد شده بودند جمیعاً محصورند در خانه های طایفه بنی طرف از عشایر هندیه، و راهی نیست برای ایشان بسوی کربلا، زیرا که عشیره عنیزه در راه فرود آمده بودند، و راه مترددین را از عبور و مرور قطع کرده بودند، و نمیگذارند احدی از کربلا بیرون آید، و نه کسی با آنجا داخل شود، مگر آنکه او را نهب و غارت می کردند، فرمود پس من نزد عربی فرود آمدم، و نماز ظهر و عصر را بجای آوردم، و نشستم منتظر بودم، که چون خواهد شد، امر زوار، و آسمان هم ابر داشت، و باران کم کم می آمد، پس در این حال که نشسته بودیم دیدیم تمام زوار از خانه های بیرون آمدند، و متوجه شدند بسمت کربلا، پس بشخصی که با من بود گفتم: برو و سؤال کن که چه خبر است، پس بیرون رفت و برگشت و بمن گفت: که عشیره بنی طرف بیرون آمدند، با اسلحه ناریه و متعهد شدند که زوار را بکربلا برسانند، هر چند کار بکشد بمحاربه با عنیزه، پس چون شنیدم این کلام را گفتم با آنکه با من بودند: این کلام اصلی ندارد، زیرا که بنی طرف را قابلیت نیست که مقابله کنند با عنیزه، و گمان میکنم که این کیدی است

از ایشان بجهت بیرون کردن زوار از خانه خود ، زیرا که برایشان سنگین شده ماندن زوار در نزد ایشان ، چون باید مهمانداری بکنند ، پس در اینحال بودیم که زوار برگشتند بسوی خانه‌های آنها ، پس معلوم شد که حقیقت حال همانست که من گفتم ، پس زوار داخل نشدند در خانه‌ها ، در سایه خانه‌ها نشستند ، و آسمان را هم ابر گرفته پس مرا بحالت ایشان رقتی سخت گرفت و انکسار عظیمی برایم حاصل شد ، پس متوجه شدم بسوی خداوند تبارک و تعالی بدعا و توسل به پیغمبر و آل او صلوات الله علیهم ، و طلب کردم از او اغاثه زوار را از آن بلا که بآن مبتلا شدند ، پس در اینحال بودیم دیدیم سواریرا که می‌آید ، بر اسب نیکوئی مانند آهو که مثل آن ندیده بودیم ، و در دست او نیزه درازی است ، و او آستینهارا بالازده و اسب را می‌دوانید تا آنکه ایستاد در نزد خانه‌ای که من در آنجا بودم ، و آن خانه بود از موی که اطراف آنرا بالازده بودند ، پس سلام کرد و ما جواب سلام او را دادیم ، آنگاه فرمود : یا مولانا (واسم مرا برد) فرستاد مرا کسی که سلام می‌فرستد بر تو ، و او کنج محمد آغا و سفر آغا است ، و آندو از صاحب منصبان عساکر عثمانیه‌اند و میگویند که هر آینه زوار بیایند که ما طرد کردیم عنیزه را از راه ، و ما منتظر زواریم با عساکر خود در پشته سلیمانیه بر سر جاده ، پس باو گفتم تو با ماهستی تا پشته سلیمانیه؟ گفت آری پس ساعت را از بغل بیرون آوردم دیدم دو ساعت ونیم تقریباً بر روز مانده ، پس گفتم اسب مرا حاضر کردند ، پس آن عرب بدوی که مادر منزلش بودیم بمن چسبید ، و گفت : ای مولای من نفس خود و این زوار را در خطر می‌داز ، امشب را نزد ما باشید ، تا امر

مبین شود، پس باو گفتم: چاره‌ای نیست از سوار شدن بجهت ادراک
 زیارت مخصوصه، پس چون زوار دیدند که ما سوار شدیم پیاده و سواره
 در عقب ما حرکت کردند، پس براه افتادیم، و آن سوار مذکور در جلو ما
 بود مانند شیربیشه و مادر پشت سراومیرفتیم، تا رسیدیم به پشته سلیمانیه،
 پس سوار بر آنجا بالا رفت، و ما نیز او را متابعت کردیم، آنگاه پائین
 رفت، و ما رفتیم تا بالای پشته، پس نظر کردیم از آن سوار اثری ندیدیم،
 گویا با آسمان بالا رفت یا بزمین فرورفت، و نه رئیس عسکری دیدیم،
 و نه عسکری، پس گفتم: یکسانیکه با من بودند آیا شك دارید که او
 صاحب الامر علیه السلام بوده؟ گفتند نه والله، و من در آن وقتیکه آنجناب
 در پیش روی ما میرفت تا منل زیادی کردم، در او که گویا وقتی پیش از این
 او را دیده‌ام، لکن بخاطرم نیامد که کی او را دیده‌ام، پس چون از ما جدا
 شد متذکر شدم که او همان شخص بود، که در حله بمنزل من آمده بود،
 و مرا خبر داده بواقعه سلیمانیه، و اما عشیره عنیزه پس اثری ندیدیم از
 ایشان، در منزلهای ایشان و ندیدیم احدی را که از حباب ایشان سؤال
 کنیم، جز آنکه غبار شدیدی دیدیم که بلند شده بود در وسط بیابان، پس
 وارد کربلا شدیم، و بسرعت اسبان ما را میبردند، پس رسیدیم
 بدروازه شهر و عسکر را دیدیم، در بالای قلعه ایستاده‌اند، پس بما
 گفتند که از کجا آمدید، و چگونه رسیدید، آنگاه نظر کردند بسواد زوار
 پس گفتند: سبحان الله این صحرا پر شده از زوار، پس عنیزه بکجا رفتند،
 پس گفتم: بایشان بنشینید در بلد و معاش خود را بگیرید، و «لمکه رب
 یرعاها» و از برای مکه پروردگاری هست که آنرا حفظ و حراست کند،

و این مضمون کلام عبدالمطلب است بملک حبشه .
آنگاه داخل بلد شدیم پس دیدیم کنج آغارا که بر تخت نشسته ،
تزدیک / دروازه پس سلام کردم ، پس در مقابل من برخاست ، پس گفتم باو
که ترا همین فخر بس که مذکور شدی در آن زبان ، گفت : قصه چیست پس
برای او نقل کردم ، پس گفت : ای آقای من من از کجا دانستم که تو
بزیارت آمدی تا قاصد نزد تو بفرستم ، و من و عسکرم پانزده روز است
که در این بلد محصوریم ، از خوف عنیزه قدرت نداریم بیرون بیائیم ،
آنگاه پرسید که عنیزه بکجا رفتند ، گفتم نمیدانم جز آنکه غبار شدیدی
در وسط بیابان دیدیم که گویا غبار کوچ کردن آنها باشد ، آنگاه ساعت را
بیرون آوردم ، دیدم یکساعت و نیم بروز مانده ، و تمام سیر ما در یکساعت
واقع شده ، و بین منزلهای عشیره بنی طرف تا کربلا سه فرسخ است .

پس شب را در کربلا بسر بردیم ، چون صبح شد سؤال کردیم از خبر
عنیزه ، پس خبر داد بعضی از فلاحین که در بساتین کربلا بود که عنیزه در
حالتی که در منزلها و خیمه های خود بودند ، که ناگاه سواری ظاهر شد
برایشان ، که براسب نیکوی فربهی سوار بود ، و بر دستش نیزه ای
درازی بود ، پس باواز بلند برایشان صیحه زد که ای معاشر عنیزه بتحقیق
که مرگ حاضری در رسید ، عسا کرد دولت عثمانیه رو بشما کرده اند با سوارها
و پیاده ها ، و اینک ایشان در عقب من می آیند ، پس کوچ کنید و گمان ندارم
که از ایشان نجات یابید ، پس خداوند خوف و مذلت را برایشان مسلط
فرمود ، حتی آنکه شخصی بعضی از اسباب خود را می گذاشت ، بجهت

تعجیل در حرکت ، پس ساعتی نکشید که تمام ایشان کوچ کردند، و روبه
 بیابان آوردند ، پس باو گفتم اوصاف آن سوار را برای من نقل کن پس نقل
 کرد دیدم که همان سوار است که با ما بود بعینه. (۱)



(۱) ج ۲ منتهی الامال ص ۵۰۹ نجم الثاقب ص ۳۷۰ جزء ۵۳ بحار الانوار

سپس بسمت عسفان ، واز آنجا بمکه رفتم و چند روزی در آنجا ماندم ، و بطواف خانه خدا و اعتکاف در مسجد الحرام پرداختم .

شبی در اثنای طواف جوان زیبای خوش بوئی را دیدم که بآرامی راه می‌رود ، و در اطراف خانه طواف میکند ، دلم متوجه او شد برخاستم و بجانب او رفتم ، و تکانی باو دادم تا متوجه من شد ، پرسید از مردم کجائی؟ گفتم: از اهل عراق هستم ، پرسید کدام عراق؟ گفتم: اهواز پرسید خضیب (خضیب‌خ) را میشناسی؟ گفتم: خدا او را رحمت کند دعوت حق را اجابت کرد ، گفت : خدا او را رحمت فرماید که شبها را بیدار بود ، و بسیار بدرگاه خداوند مینالید ، و پیوسته اشکش جاری بود ، سپس پرسید علی بن ابراهیم مهزیار را میشناسی؟ گفتم: علی بن ابراهیم من هستم گفت : ای ابوالحسن خدا ترا نگهدارد ، علامتی را که میان تو و امام حسن عسکری علیه السلام بود چه کردی؟ گفتم : اینک نزد من است؟ گفت آنرا بیرون بیاور من دست در جیب بردم و آنرا در آوردم ، (انگشتری بود که امام حسن عسکری علیه السلام بمن لطف فرموده بود خ) وقتی آنرا دید نتوانست خودداری کند ؛ و دیدگانش پر از اشک شد ، و زار زار گریست ، بطوریکه لباسهایش از سیلاب اشک تر گشت ، آنگاه فرمود : ای پسر مهزیار خداوند بتو اذن میدهد ، خداوند بتو اذن میدهد (دوبار فرمود) بجائی که رحل اقامت افکنده‌ای برو و صبر کن تا شب فرارسد ، و تاریکی آن مردم را فراگیرد ، سپس برو بجانب (شعب بنی عامر) که در آنجا مرا خواهی دید ، من بمنزل خود رفتم چون احساس کردم ، وقت فرارسیده ، اثاثم را جمع و جور کردم ، و سپس شتر خود را پیش کشیدم ، و جهاز آنرا محکم بستم ، سپس لوازم خود را بار کرده و سوار شدم ، و بسرعت راندم تا شعب بنی عامر

رسیدم، دیدم همان جوان ایستاده و بانگ میزند که ای ابوالحسن بیاتزد من، چون نزدیک وی رسیدم، ابتداء سلام نمود و گفت: ای برادر باها راه بیا، باهم براه افتادیم و گفتگو میکردیم، تا آنکه کودهای عرفات را پشت سر گذاشته، و بطرف کوه‌های منی رفتیم، وقتی از آنجا نیز گذشتیم، بمیان کوه‌های طائف رسیدیم.

چون صبح کاذب دمید، بمن دستور داد که پیاده شوم، و نماز شب بخوانم، بعد از نماز شب دستور داد، که نماز وتر بخوانم، منم نماز وتر را خواندم، و این فائده‌ای بود که از وی کسب کردم، سپس امر نمود که سجودکنم و تعقیب بخوانم، آنگاه نمازش را تمام کرد، و سوار شد و بمن هم دستور داد سوار شده با وی حرکت نمودم، تا آنکه قلعه کوه طائف پیدا شد، پرسید آیا چیزی می‌بینی؟ گفتم: آری تل ریگی می‌بینم که خیمه‌ای بر بالای آنست و نور از داخل آن میدرخشد وقتی آنرا دیدم خوشحال گشتم، گفت: امید و آرزوی تو در آنجاست آنگاه گفت: برادر با من بیا او میرفت و من هم از همان راه میرفتم، تا اینکه از بلندی کوه پائین آمدیم، سپس گفت: پیاده شو که در اینجا سرکشان ذلیل و جباران خاضع میگردند.

آنگاه گفت: مهار شتر را رها کن گفتم: بدست کی بدهم گفت: اینجا حرم قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است کسی جز افراد باایمان بدینجا راه نمی‌یابد، و هیچکس جز مؤمن از اینجا بیرون نمیرود.

من هم مهار شتر مرا رها کردم، و با او رفتم تا نزدیک چادر رسیدیم، او نخست بدرون چادر رفت، و بمن دستور داد که در بیرون چادر توقف کنم، تا او برگردد، سپس گفت: داخل شو که در اینجا جز

سلامتی چیزی نیست ، من وارد چادر شدم ، و آنحضرت را دیدم که نشسته و دو برد یمانی پوشیده قسمتی از یکی را روی دوش انداخته است . اندامش در لطافت مانند گل بابونه ، و رنگ مبارکش در سرخی همچون گل ارغوانی است ، که قطراتی از غرق مثل شبنم بر آن نشسته باشد ، ولی چندان سرخ نبود قد مبارکش مانند شاخه درخت بان ، (راست و نرم) یا چوبه ریحان بود ، جوانی ذیجود پاکیزه و پاکسرشت بود ، که نه بسیار بلند و نه خیلی کوتاه بود ، بلکه متوسط القامه بود ، سر مبارکش گرد پیشانی گشاده ، ابروانش بلند و کمانی ، بینش کشیده ، و میان برآمده ، صورتش کم گوشت ، و برگونه راستش خالی مانند پارده مشکی بود که بر روی عنبر کوبیده قرار دارد ، (چشمانش سیاه و موی سر مبارکش نتابیده و تانرمی گوشش میرسیدخ) هنگامی که حضرتش را دیدم ، سلام نمودم و جوابی از سلام خود بهتر شنیدم .

سپس مرا مخاطب ساخت و احوال مردم عراق را پرسید ، عرض کردم آقا مردم عراق (شیعیان) (در دولت بنی عباس) در کمال ذلت بسر میبرند ، و میان سایر مردم خوارند ، فرمود: پسر مهزیار روزی فرا میرسد که شما بر آنان مسلط گشته و مالک آنها (یعنی مردم غیر شیعه) باشید ، چنانکه امروز آنها بر شما مسلط شده اند ، آنها در آنروز ذلیل و خوار خواهند بود .

عرض کردم آقا جای شما از مادور و آمدنتان بطول انجامیده ، فرمود: پسر مهزیار پدرم ابو محمد (امام حسن عسکری علیه السلام) از من پیمان گرفت که مجاور قومی نباشم که خداوند بر آنها غضب نموده ، و در دنیا و آخرت مورد نفرت و مستحق عذاب دردناک هستند ، و امر فرمود که جز در کوههای

سخت و بیابانهای هموار نمائم ، بخدا قسم مولای شما (امام حسن عسکری علیه السلام) خود رسم تقیه پیش گرفت ، و مرا نیز امر به تقیه فرمود ، و من اکنون در تقیه بسر میبرم ، تا روزی که خداوند بمن اجازه دهد و قیام کنم ، عرض کردم آقا چه وقت قیام میفرمائی ؟ فرمود: موقعیکه راه حج را بروی شما بستند ، و خورشید و ماه در يك جا جمع شود ، و نجوم و ستارگان در اطراف آن بگردش در آیند .

عرض کردم یا ابن رسول الله این علائم کی خواهد بود؟ فرمود: در فلان سال و فلان سال «دابة الأرض» در بین صفا و مروه قیام کند، در حالیکه عصای موسی و انگشتر سلیمان با او باشد، و مردم را بسوی محشر سوق دهد ، (دابة الأرض یعنی متحرك در روی زمین و مقصود خود آنحضرت است) .

علی بن مهزیار افزود که چند روز در خدمت حضرت ماندم و مسائل مشکله را از آنجناب سؤال نمودم آنگاه مرا مرخص فرمود که باهل خود معاودت نمایم و در روز وداع زیاده از پنجاه هزار درهم با خود داشتم ، بهدیه بخدمت آنحضرت بردم ، و التماس بسیار نمودم که قبول فرمایند ، تبسم نمود و فرمود: استعانت بجوی باینمال در برگشتن بسوی وطن خود، که راه درازی در پیش داری و دعای بسیار در حق من نمود و بعد از آنکه بمنتهای آرزوی خود رسیدم، رخصت گرفته بطرف منزل برگشتم بخدا قسم از مکه بکوفه آمدم در حالیکه فقط غلام خدمتکار همراه داشتم و هیچگونه خطری ندیدم (۱).

(۱) عبارت مهدی موعود ص ۷۳۰ کمال الدین و تمام النعمة ج ۲ ص ۱۲۰ و ۱۴۰ بتفاوت ج ۲ منتهی الامال ص ۴۶۲ . منتخب الاثر ص ۳۶۲ حدیقة الشیعة ص ۷۴۱ خلاصة الاخبار ص ۴۵۳ ج ۱ دارالسلام نوری ص ۱۷۱ آخرش بتفاوت است حق البقین ص ۳۲۶

« دهای امام زمان علیه السلام بزنیگه »

« خداوند پنج پسر عطا فرماید ، »

(۳۸) مرحوم شیخ علی اکبر نهاوندی معاصر در جلد ثانی (العبقریة الحسان) از دار السلام عراقی نقل میفرماید ، که فرمود : شخصی از افاضل احباب بمنزل حقیر تشریف آوردند ، در اثنای مکالمات فرمود: مرا مادری بود کامله صالحه که من از خود او شنیدم تشریف او را بخدمت امام زمان علیه السلام ، قطع بصدق اودارم و درالسنه وافواه معروف بود ، که این مخدیره میگوید: مدتہامشتاق ملاقات امام زمان علیه السلام بودم ، تا هنگام عصر پنجشنبه زیارت اهل قبور در مصلی که مکانی است در آمل معروف ، وقبر برادر من در آنجا بود ، سر قبر او بسیار گریه کردم ، که ضعف بر من مستولی گردید ، وعالم در نظرم تاریک گردید ، پس برخواستم متوجه زیارت امامزاده ای که در آنجا بود معروف بامامزاده ابراهیم گردیدم ، در این حال نظرم افتاد در پهلوی رودخانه که در آنجا بود ، دیدم نوری برنگ های مختلفه آن عرصه را فرو گرفته ، من زیارت را خاتمه دادم ، پیش رفتم مردی را دیدم که در آن مکان نماز می خواند ، و در سجده می باشد ، با خود گفتم : این مرد یکی از بزرگان دین میباشد ، وباید او را بشناسم ، قبل از اینکه مفارقت کنم ، پس پیش رفتم و ایستادم تا از نماز فارغ گردید .

بز او سلام کردم جواب فرمود : عرض کردم : شما اهل کجاستید ؟

ونام شما چیست ؟ فرمود : نام من عبدالحمید ، ومردی غریب هستم ، با

خود گفتم / خوبست این غریب را بنخانه بپریم ، اورا میهمان بنمایم ، دیدم از جای خود برخواست که تشریف ببرد ، در حالیکه لبهای او بدعا متحرک بود ، این وقت گویا بر من الهام شد که این بایستی امام زمان عجل الله تعالی فرجه باشد ، اینوقت نظرم بصورت او افتاد دیدم خال سیاهی چون پاره مشک روی ورق نقره در طرف گونه راست او نمایان است ، بریقینم افزود این وقت از غایت دهشت و اضطراب دست و پا و سایر اعضا می گویا از کار ماند ؛ ندانستم چه بگویم و چه حاجت بخواهم ، اینقدر شد که عرض کردم فدایت شوم ؛ آرزوی من دارم که فدایتعالی پنج اولاد بمن کرامت بفرماید ، که آنها را با سهام پنج تن آمانم گذارم ، دیدم دستهای خود را بلند کرد بطرف آسمان و دعا کرد ، و فرمود : انشاء الله ، و رفت داخل آن بقعه امامزاده ابراهیم گردید ، و مرا مهابت او و دهشت مانع گردید که داخل آن بقعه شوم ؛ گویا راه بر من مسدود گردیده ، و اضطراب شدیدی مرا فرو گرفت ، بالاخره بر در بقعه که يك در بیشتر نداشت ، از برای خروج و دخول ایستادم در این اثنا زنی بیامد ، و وارد بقعه گردید ، منم از عقب اورفتم ، اصلا کسیرا ندیدم ؛ از این غرایب حال دیگرگون گردید ، و نزدیک بآن شد که غشی مرا عارض بشود ، لهذا مرا بنخانه رسانیدند ، در همان ماه بمحمد حامله گردیدم ، بعد بعلی بعد بفاطمه بعد بحسن پس از چندی حسن فوت شد ، طولی نکشید که حامله شدم توأم دو پسر آوردم ، یکی را حسن و یکی را حسین نام نهادم ، بعلاوه فرزند دیگری آوردم او را عباس نام نهادم ، از برکت دعای امام زمان علیه السلام . (۱)

• (نجات دادن امام زمان عجل الله تعالی فرجه) •

• (الشریف بانوی سیدی رادر راه سامرا) •

(۳۹) مرحوم حجة الاسلام آمیرزا محمد طهرانی در استدراک جلد سیزدهم

بحار فرمود: خبر داد ما را سید ثقه جلیل القدر متعبد فاضل سید علی اصغر
شهرستانی معاصر رحمه الله، نجل العالم الربانی السید محمد تقی
الشهرستانی تزیل کربلا که فرمود: والد مرحوم زیارت عسکرین علیهما السلام
مشرف شدند با علویه والده طاب ثراهما، والد، در یک شق کجاوه بود با
طفلی شیرخواره که داشت، و در شق دیگر آقای اخوی و والده مرحوم با
دو طفل دیگر از اخوی به همراه زوار طی طریق میگردند، و زوار متفرق
بودند، در راه تاسه فرسخی سامره رسیدند، و حیوانیکه کجاوه بار بود،
از رفتن بازماند، رفته رفته از تمام قافله عقب افتاد، و قافله رفت تا از
چشم ناپدید شد، و آن حیوان بکلی از رفتن بازماند، وحشت بزمکاری
مستولی گردید، بنزد علویه آمد و گفت: ای علویه حیوان از رفتن
وامانده، و راه مخوف است، و چاره از همه طرف مسدود است، مگر
اینکه شما متوسل باجداد ظاهرین خود بشوید، و راه چاره ای بغیر از
این نیست، چون علویه این مطلب را شنید بجزع و ناله در آمد،
و استغاثه بامام زمان نمود.

در حال سیدی جلیل نمودار شد، با لباسهای سفید فاخری، که

در برداشت ، و يك نظر حادی بآن حیوانیکه کجاوه براو بار بود فرمود
 یکبار آن حیوان کان پردر آورد ، و آن سید تبسمی فرمود : و غائب
 گردید ، و آن حیوان بأحسن وجه و اسرع وقتی وارد سامره گردید ،
 و مرور بقافله نمودند و باحدی از زوار عبور نکردند ، و وارد شد بر خانه
 ایکه پسر عم ما حجة الاسلام حاج میرزا محمد حسین شهرستانی منزل داشت
 و چون دیدند که والده قبل از زوار وارد شده بودند ، بسیار تعجب کردند ،
 گفته اند چگونه تنها قبل از قافله وارد شدید ، و هنوز اثری از قافله
 پیدانست ، و والد مرحوم بازوار بعد از آنها بمدتی وارد شدند ، با
 کمال اضطراب و تشویش بجهت عدم اطلاعشان بحال کجاوه ، و تعجب
 نمودند از این معجزه باهره وهمگی مسرور شدند و الحمدلله . (۱)

• (نجات دادن امام زمان علیه السلام زنی را) •

• که در مکه گم شده بود •

(۴۰) عالم جلیل عراقی در دارالسلام میفرماید: که در روز هفدهم ماه صفر سال هزار سیصد که مقارن با اشتغال مؤلف بتألیف این کتاب است، حقیر در تهران در منزل اسماعیل خان نوائی بودم، اتفاقاً سخن بذکر این نوع از اشخاص کشید، اسماعیل خان گفته اند که مرا مادری بود که در کمالات و حالات از اکثر زنان این زمان ممتاز و در صرف اوقات خود در طاعات و عبادات بدنی از ارتکاب معاصی و ملامی بینیاز، و در عداد صالحات عصر خود کم نظیر بود، وجده من که والده او بود زنی بود صالحه و با استطاعت مالیه، و چون بموجب تکلیف عازم حج بیت الله شده بود، والده را هم با اینکه در اوایل ایام تکلیف او بود یعنی ده ساله بود، از مال خود او را مستطیع کرده، و بملاحظه عدم تحمل مفارقت و آن که شاید بعد از این والده مستطیع بشود، و اسباب سفر حج برای او فراهم نیاید، او را با خود برد، و سلامت هم مراجعت کردند.

والده حکایت کرد که پس از ورود بمیقات و احرام از برای عمره تمتع و دخول مکه معظمه وقت طواف تنک گردید، بطوری که اگر تأخیر می افتاد و قوف عرفه اختیاری فوت میگردید، و بدل با اضطراری میشد، لهذا حجاج را اضطرار در اتمام طواف وسیعی میان صفا و مروه حاصل بود، و کثرت حجاج راهم در آنسال زیاده از بسیاری از سنوات

میگفته اند ، لهذا والده و من و جمعی از زنان هم سفر معجلی از برای اعمال اختیار کردیم ، با استعجال تمام باراده طواف وسعی بیرون رفتیم با حالیکه ازغایت اضطرار واضطراب گویا قیامت برپاشده بود ، و لهذا والده و دیگر همراهان چون بخود مشغول بودند ، گویا از من بالمره غفلت نمودند ، در اثنای راه ملتفت شدم ، که با والده و با یاران همراه نیستم ، هر قدر دویدم وصیحه زدم کسی را از ایشان نیافتم ، و ندیدم و مردم هم چون بکار خود بودند ، به پیجوجه بمن اعتنائی ننمودند ، و ازدحام خلق هم مانع از حرکت وفحص بود ، واشتراك خلق در لباس احرام وعدم اختلاف آن هم مانع از شناختن یاران بود ، بعلاوه اینکه راه راهم نمی دانستم ، و کیفیت عمل را بدون معلم هم نیاموخته بودم ، و بتصور اینکه ترك طواف در آنوقت باعث فوت حج در آنسال میشود ، و با همه آن زحمت یکساله وطی مسافت ومسافرت باید تا سال دیگر بمانم یا آنکه برگردم و دوباره مراجعت بنمایم ، این افکار نزدیک بود که عقل از سر من ببرد ، یا آنکه نفس در گلویم حبس شود ، و بمیرم ، بالاخره چون از تأثیر صیحه و گریه مأیوس شدم ، خود را از معبر خلق بکناری رسانیده که لااقل از صدمه عبور محفوظ بمانم ، و در موضعی مأیوس و گریان آرمیدم ، و بانوار مقدسه و ارواح معصومین متوسل گردیدم ، و میگفتم یا صاحب الزمان ادرکنی و سربرزانوی حسرت نهادم ، ناگاه بعد از توسل باهام عصر آوازی شنیدم ، که مرا بنام میخواند ، چون سر برداشتم شخصی نورانی را بالباس احرام در نزد خود دیدم ، فرمود : برخیز بیا و طواف کن ؛ گفتم همانا از جانب والده ام آمده ای ؟ گفت : نه ، گفتم : پس چگونه

بیایم که من اعمال طوافرا نمیدانم ، و خود را هم که بتنهائی بدون والده
 و یاران از ازدحام نمی توانم حفظ بنمایم ، فرمود : بامن هر جا که می
 روم بیا و هر عمل که میکنم بکن ، مترس و دل قوی دار ، پس از مشاهده
 این حال واستماع این مقال هم " من زائل گردید ، و اندوه برفت ، و دل
 و اعضاء قوت گرفت برخواستم با آن جوان روان گردیدم ، و حالت غریبی
 از او مشاهده کردم ، گویا بهر طرف که رو میآورد خلق مقهور او بودند ،
 بی اختیار کوچه میدادند ، و بکنار میرفته اند ، بطوریکه با آن جمعیت
 من صدمه مزاحمت ندیدم ، تا آنکه داخل مسجد الحرام شدم ، این
 وقت بمن فرمود : نیت کن پس روانه گردید ، مردم قهراً کوچه میدادند
 تا آنکه بحجر الاسود رسیده و حجر را بوسید ، و بمن اشاره فرمود بوسیدم
 پس روانه گردید ، تا آنکه بمقام اول رسید توقف کرد ، اشاره بتجدید
 نیت کرد ، و دیگر بار تقبیل حجر الاسود نمود ، و همچنین تا آنکه هفت
 شوط طواف را تمام کرد ، و در هر شوط و دوره حجر الاسود را تقبیل کرد ،
 و مراهم بآن امر فرمود ، و این سعادت همه کس را میسر نمی شد ، خصوصاً
 بدون مزاحمت ، پس از برای نماز طواف بمقام رفت و منهم با او رفتم ،
 و پس از نماز فرمود : دیگر عمل طواف تمام گردید ، من چند دانه اشرفی
 با خود داشتم با کمال اعتذار بخدمت او گذاردم ، اشاره فرمود : بردار
 من برای خدا این کار کردم ، و بسمتی اشاره فرمود : که مادر و یاران تو
 آنجا هستند ، بآنها ملحق بشو ، چون بآن سمت برگشتم و دیگر بار نظر
 کردم اورا ندیدم ، پس بزودی خود را بنزد یاران و مادرم رسانیدم ، ایشان
 در امر من متحیر و سرگردان بودند ، چون مرا دیدند مسرور گردیدند ،

واضحاً رسیدند و واقعه را بیان کردم تعجب کردند ، خصوص در آن که هر دوره تقبیل حجر نمودم ، و صدمه مزاحمت ندیدم ، و نام خود را از آن شخص شنیدم ، پس از آن شخص معلم که با ایشان بود پرسیدند که این شخص را در جمله معلمها میشناسید ، آن معلم گفت : چنین شخصی را که این دختر و صف میکند از جنس این معلمها نیست ، بلکه کسی است که بآن متوسل شده ، و پس از یأس دست بدامن او زده است ، همگی تعسین کردند و یقین کردند که او حجة بن الحسن علیه السلام بوده . (۱)



« شفا یافتن اسماعیل هرقلی بتوجه حضرت)»

« حجة بن الحسن عليه السلام »

(۴۱) عالم فاضل علی بن عیسیٰ اربلی در کشف الغمہ میفرماید : که خبر دادم را جماعتی از ثقات برادران من که در بلاد حله شخصی بود که او را اسماعیل ابن حسن هرقلی می‌گفتند ، از اهل قریه ای بود که آنرا هرقل می‌گویند وفات کرد در زمان من و من او را ندیدم ، حکایت کرد از برای من پسر او شمس الدین گفت : حکایت کرد از برای من پدرم که بیرون آمد در وقت جوانی درران چپ او چیزی که آنرا توتہ می‌گویند ، بمقدار قبضه آدمی ، و در هر فصل بهار می‌ترکید ، و از آن خون و چرک میرفت ، و این الم او را از همه شغلی بازمی داشت ، بحله آمد و بخدمت رضی الدین علی ابن طاوس رفت و از این کوفت شکوه نمود ، سید جراحان حله را حاضر نموده آنرا دیدند ، و همه گفتند این توتہ بر بالای رگ اکحل بر آمده است ، و علاج آن نیست ، الا ببردن و اگر اینرا ببریم شاید رگ اکحل بریده شود ، و آن رگ هرگاه بریده شد اسماعیل زنده نمی ماند ، و در این بردن چون خطر عظیم است ، هر تکب آن نمیشویم ، سید با اسماعیل گفت : من ببغداد میروم باش تا ترا همراه ببرم ، و باطباء و جراحان بغداد نمایم ، شاید وقوف ایشان بیشتر باشد ، و علاجی توانند کرد ، ببغداد آمد و اطباء را طلبید آنها نیز جمیعاً همان تشخیص کردند ، و همان عذر گفتند ، اسماعیل دلگیر شد سید مذکور باو گفت : حق تعالی نماز ترا با وجود این

نجاست که بآن آلوده ای قبول میکند ، صبر کردن در این الم بی اجری نیست ، اسماعیل گفت : پس چون چنین است زیارت سامره میروم ، واستغاثه بائمه هدی میبرم ، ومتوجه سامره شد .

صاحب کشف الغمه میگوید : از پسرش شنیدم که میگفت : از پدرم شنیدم که گفت : چون بآن مشهد منور رسیدم ، و زیارت امامین همامین امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام نمودم ، بسر دابه رفتم و شب در آنجا بحق تعالی بسیار نالیدم ، وبصاحب الامر علیه السلام استغاثه کردم ، و صبح بطرف دجله رفتم ، و جامه را شسته و غسل زیارت کردم ، و ابریقی (افتابه و یا کوزه) که داشتم پر آب کردم ، ومتوجه مشهد شدم که یکبار دیگر زیارت کنم ، بقلعه نرسیده چهار سوار دیدم که میآیند ، و چون در حوالی مشهد جمعی از شرفا خانه داشتند گمان کردم که مگر از ایشان باشند ، چون بمن رسیدند دیدم که دو جوان شمشیر بسته اند ، یکی از ایشان خطش دمیده بود ، و یکی پیری بود پاکیزه وضع که نیزه ای در دست داشت ، و دیگری شمشیری حمایل کرده ، و فرجی (بالاپوش) بر بالای آن پوشیده ، و تحت الحنک بسته ، و نیزه ای بدست گرفته ، پس آن پیر در دست راست قرار گرفت ، و بن نیزه را بر زمین گذاشت ، و آندو جوان در طرف چپ ایستادند ، و صاحب فرجی در میان راه مانده بر من سلام کردند ، جواب سلام دادم ، فرجی پوش گفت : فردا روانه میشوی ؟ گفتم : بلی گفت : پیش آی تا به بینم چه چیز ترا در آزار دارد ، مرا بخاطر رسید که اهل بادیه احترازی از نجاست نمیکنند ، و تو غسل کرده و رخت را بآب کشیده ای ، و جامه ات هنوز تراست ، اگر دستش بتو نرسد بهتر است ، در این فکر بودم که خم

شد ، و مرا بطرف خود کشید ، و دست بر آن جراحت نهاده فشرد ، چنانچه
بدرآمد ، و راست شد بر زمین قرار گرفت ، مقارن آن حال آن شیخ گفت :
«أفلجت یا اسماعیل» .

من گفتم «افلحتم» و در تعجب افتادم که نام مرا چه میداند ، باز همان
شیخ که با من گفت : خلاص شدی و رستگاری یافتی گفت : امام است ،
امام ، من دویده ران و رکابش را بوسیدم ، امام علیه السلام روان شد ، و من در
رکابش میرفتم ، و جزع میکردم بمن فرمود : برگرد من گفتم هرگز از تو
جدا نمیشوم ، باز فرمود باز گرد که مصلحت تو در برگشتن است ، و من همان
حرف را اعاده کردم ، پس آن شیخ گفت : ای اسماعیل شرم نداری که
امام دوباره فرمود : برگرد خلاف قول او مینمائی ، این حرف در من اثر
کرد ، پس ایستادم و چون مدتی چند دور شدند ، باز بمن ملتفت شده فرمود
چون بیغداد رسی مستنصر ترا خواهد طلبید ، و بتوعطائی خواهد کرد ، از
او قبول مکن ، و بفرزندم رضی بگو که چیزی در باب تو بعلی بن عوض
بنویسد ، که من باو سفارش میکنم ، که هر چه تو خواهی بدهد ، من همانجا
ایستاده بودم ، تا از نظر من غائب شدند ، و من تأسف بسیار خورده
ساعتی همانجا نشستم ، و بعد از آن بمشهد برگشتم ، اهل مشهد چون مرا
دیدند ، گفتند : حالت متغیر است آزاری داری ؟ گفتم : نه گفتند : با
کسی جنگی و نزاعی کرده ای ؟ گفتم : نه اما بگوئید که این سواران را که
از اینجا گذشتند دیدید ؟ گفتند : ایشان از شرفا باشند گفتم : شرفا نبودند بلکه
یکی از ایشان امام بود ، پرسیدند که آن شیخ یا صاحب فرجی ؟ گفتم : صاحب
فرجی گفتند : زخمت را باو نمودی ؟ گفتم : بلی آنرا فشرده و درد کرد پس

ران مرا باز کردند، اثری از آن جراحت نبود، و من خودهم از دهشت بشك افتادم، و کران دیگر را گشودم اثری ندیدم، در اینحال خلق بر من هجوم کردند و پیراهن مرا پاره پاره نمودند و اگر اهل مشهد مرا خلاص نمیکردند، در زیر دست و پا رفته بودم، و فریاد و فغان بمردی که ناظر بین النهرین بود رسید، و آمد ماجرا را شنید و رفت که واقعه را بنویسد، و من شب در آنجا ماندم صبح جمعی مرا مشایعت نمودند، و دو نفر همراه کردند، و برگشتند و صبح دیگر بر در شهر بغداد رسیدم.

دیدم که خلق بسیار بر سر پل جمع شده اند، و هر کس میرسد از او اسم و نسبش را میپرسیدند، چون ما رسیدیم و نام مرا شنیدند، بر سر من هجوم کردند، رختی را که ثانیاً پوشیده بودم پاره پاره کردند. و نزدیک بود که روح از بدن من پرواز کند که سید رضی الدین با جمعی رسید و مردم را از من دور کرد، و ناظر بین النهرین نوشته بود، صورت حال را و به بغداد فرستاده و اوایشان را خبر کرده بود، سید فرمود: اینمردی که میگویند شفا یافته توئی که این غوغا را در این شهر انداخته ای؟ گفتم: بلی از اسب بزیر آمده ران مرا باز کرد، و چون زخم مرا دیده بود و از آن اثری ندید، ساعتی غش کرد، و بیهوش شد، و چون بخود آمد گفتم: وزیر مرا طلبیده و گفته که از مشهد اینطور نوشته آمده، و میگویند آن شخص بتو مربوط است، زود خبر او را بمن برسان، و مرا با خود بخدمت آن وزیر که قمی بود برده گفتم: که اینمرد برادر من و دوستترین اصحاب من است، وزیر گفتم: قصه را بجهت من نقل کن، از اول تا آخر آنچه بر من گذشته بود نقل کردم. وزیر فی الحال کسان بطلب اطباء و جراحان فرستاد، چون حاضر

شدند گفت: شما زخم اینمرد دیده‌اید؟ گفتند: بلی پرسید که دوائ آن چیست؟ همه گفتند علاج آن منحصر در بریدن است و اگر ببرند مشکل که زنده بماند، پرسید بر تقدیری که نمیرد تا چند گاه آن زخم بهم آید؟ گفتند: اقلّاً دو ماه آن جراحت باقی خواهد بود، و بعد از آن شاید مندمل شود، ولیکن در جای آن گودی سفید خواهد ماند که از آنجا موی نروید؛ باز پرسید که شما چند روز شد که زخم او را دیده‌اید؟ گفتند: امروز دهم است، پس وزیر ایشانرا پیش طلبید، و ران مرا برهنه کرد، ایشان دیدند که باران دیگر اصلاً تفاوتی ندارد، و اثری بهیچوجه از آن کوفت نیست، در اینوقت یکی از اطباء که از نصاری بود صیحه زد و گفت: «والله هذا من عمل المسيح» یعنی بخدا قسم این شفا یافتن نیست مگر از معجزه مسیح، یعنی عیسی بن مریم.

وزیر گفت: چون عمل هیچ یک از شما نیست، من میدانم عمل کیست، و این خبر بخلیفه رسید وزیر را طلبید، وزیر مرا با خود بنزد خلیفه برد، و مستنصر مرا گفت: که آن قصه را بیان کنم و چون نقل کردم، و با تمام رسانیدم، خادمی را گفت: که کیسه‌ای را که در آن هزار دینار بود حاضر کرد، مستنصر بمن گفت: مبلغ را نفقه خود کن، من گفتم: جبه‌ای را از این قبول نمیتوانم کرد، گفت: از کی میترسی گفتم: از آن که این عمل او است، زیرا که او امر فرمود: که از ابو جعفر چیزی قبول مکن، پس خلیفه مکدر شده بگریست.

و صاحب کشف الغمه میگوید: که از اتفاقات حسنه اینکه روزی من این حکایت را از برای جمعی نقل میکردم چون تمام شد، دانستم که یکی از آن جمع شمس الدین محمد پسر اسماعیل است و من او را نمی‌شناختم،

از این اتفاق تعجب نموده گفتم توران پدرت رادر وقت زخم دیده بودی؟
گفت: در آنوقت كوچك بودم ولی در حال صحت دیده بودم، و مو از آنجا
برآمده بود، و اثری از آن زخم نبود، پدرم هر سال یکبار به بغداد میآمد،
و بسامره میرفت و مدتها در آنجا بسر میبرد و میگریست، و تأسف میخورد
و بآرزوی آنکه مرتبه دیگر آنحضرت را ببیند؛ در آنجا میگشت
و یکبار دیگر آن دولت نصیبش نشد و آنچه من میدانم چهل بار دیگر
بزیارت سامره شتافت؛ و شرف آن زیارت را دریافت و در حسرت دیدن
صاحب الامر علیه السلام از دنیا رفت. (۱)

توضیح (حضرت فرموده بود بفرزندم رضی بگو چیزی در باب تو
بعلی بن عوض بنویسد من با سفارش میکنم هر چه خواهی بدهد، اصلاً
چیزی نگفته و صحبتی نشد)

(۱) ج ۲ منتهی الامال ص ۴۷۸ مهدی موعود ص ۸۰۱ نجم الثاقب ص ۲۲۸

ج ۳ کشف الغمه ص ۳۹۷ حدیقه الشیعه ص ۷۲۹ خلاصه الاخبار ص ۴۳۵

منتخب الاثر ص ۴۰۱

*(توجه حضرت حجة بن الحسن علیهما السلام) *

«بخادم مسجد کوفه»

(۴۲) صالح متقی شیخ محمد طاهر نجفی کد سالهاست خادم مسجد کوفه و باعیال در همانجا منزل دارد؛ و غالب اهل علم نجف اشرف که بآنجا مشرف میشوند اورا می شناسند؛ و تاکنون از او غیر از حسن و صلاح چیزی نقل نکردند؛ و خود سالهاست اورا می شناسم؛ بهمین اوصاف؛ و بعضی از علمای متقین که مدتها در آنجا معتکف بغایت از تقوی و دیانت او ذکر میفرمود؛ و حال اعمی از هر دو چشم و بحال خود مبتلا؛ و همان عالم قضیه از او نقل فرمود: در سال گذشته در آن مسجد شریف از او جویا شدم؛ گفت: در هفت هشت سال قبل بواسطه تردد نکردن زوار و محاربه میان دو طایفه زکرو و شمرد در نجف که باعث انقطاع تردد اهل علم شده بآنجا؛ امر زندگانی بر من تلخ شده چه ممر معاش منحصر بود در این دو طایفه؛ باکثرت عیال خود و بعضی ایتام که تکفل آنها بامن بود؛ شب جمعه بود هیچ قوت نداشتیم؛ و اطفال از گرسنگی ناله میکردند؛ بسیار دلتنگ شدم؛ و غالباً مشغول ببعضی از اوراد و ختم بودم؛ در آنشب که سوء حال بنهایت رسیده بود؛ رو بقبله میان محل سفینه که معروف بجای تنور است؛ و دکه القضاء نشسته بودم، و شکوه حال خود بسوی قادر متعال می نمودم و اظهار رضامندی بآن حالت فقر و پریشانی میکردم. و عرض کردم که چیزی به از آن نیست که روی سید و مولای مرا بمن بنمائی و غیر از آن چیزی نمی خواهم، ناگاه خود را بر سر پا ایستاده

دیدم و در دستم سجاده سفیدی بود و دست دیگر در دست جوان جلیل القدری که آثار هیبت و جلال از او ظاهر بود و لباس نفیسی مایل بسیاهی در برداشت که من ظاهر بین اول بخیال افتادم که یکی از سلاطین است لکن عمامه در سر مبارك داشت و نزدیک او شخص دیگر بود که جامه سفید در برداشت باین حال راه افتادیم بسمت دکه نزدیک محراب چون بآنجا رسیدیم آنشخص جلیل که دست من در دست او بود فرمود: «یا طاهر افرش السجاده» ای طاهر سجاده را فرش کن پس آنرا پهن نموده دیدم سفید است و میدرخشد و جنس او را نشناختم و براو چیزی نوشته بود بخط جلی و من آنرا رو بقبله فرش کردم با ملاحظه انحرافی که در مسجد است ، پس فرمود: چگونه پهن کردی آنرا و من از هیبت آنجناب بیخود شده بودم و از دهشت و بیشعوری گفتم: «فرشتهها بطول والعرض» فرمود: این عبارت را از کجا گرفتی این کلام از زیارت است که زیارت میکنند بآن قائم عجل الله فرجه را، پس در روی من تبسم کرد؛ و فرمود: برای تو اندکی است از فهم پس ایستاد بر آن سجاده و تکبیر نماز گفت ، و پیوسته نور و بهای او زیاد میشد ، و تق (برق) میزد بنحوی که ممکن نبود نظر بروی مبارك آنجناب و آنشخص دیگر در پشت سر آنجناب ایستاد، و بقدر چهار شبر متأخر بود، پس هر دو نماز کردند؛ و من در رو بروی ایشان ایستاده بودم ، پس در دلم از امر او خیری افتاد ، و فهمیدم از آن اشخاص که من گمان کردم نیست چون از نماز فارغ شدند، آنشخص را دیگر ندیدم ، و آنجناب را دیدم بر بالای کرسی مرتفعی که تقریباً چهار ذراع ارتفاع داشت و سقف داشت ، و بر او بود از نور آنقدر که دیده را خیره میکرد ، پس متوجه من شد و فرمود: ای طاهر کدام سلطان از این سلاطین گمان کردی مرا؟ گفتم:

ای مولای من تو سلطان سلاطینی و سید عالمی و تو از اینها نیستی ، پس فرمود ای طاهر بمقصد خود رسیدی پس چه میخواهی؟ آیا رعایت نمیکنم شمارا هر روز ، آیا عرض نمیشود بر ما اعمال شما ، و مرا وعده نیکوئی حال و فرج از آن تنگی داد ، در اینحال شخصی داخل مسجد شد ، از طرف صحن مسلم که او را بشخص واسم میشناختم ، او کردار زشت داشت ، پس آثار غضب بر آنجناب ظاهر شد ، و روی مبارک بطرف او کرد ، و عرق هاشمی در جبهه اش هویداشد و فرمود ای فلان بکجا فرار میکنی آیا زمین از آن مانیت و آسمان از آن ما نیست که مجریست در آنها احکام ما و ترا چاره نیست از آنکه در زیر دست ما باشی ، آنگاه بمن توجه کرد و تبسم فرمود و فرمود : ای طاهر بمراد خود رسیدی دیگر چه میخواهی؟ پس بجهت هیبت آنجناب و حیرتیکه برایم رویداد از جلال عظمت او نتوانستم تکلم کنم پس این کلام را دفعه دوم فرمود : و شدت حال من بوصف نیامد پس نتوانستم جوابی بگویم و سئوالی از جنابش نمایم پس بقدر چشم بر هم زدنی نگذشت که خود راتنها در میان مسجد دیدم کسی بامن نبود بطرف مشرق نگرستم فجرا دیدم طالع شده .

شیخ طاهر گفت : با آنکه چند سال است کور شدم و باب بسیاری از راه معاش بر من مسدود شده که یکی از آنها خدمت علماء و طلاب بود که با نجا مشرف میشوند حسب وعده آنحضرت از آن تاریخ تا حال الحمد لله در امر معاشم گشایش شده و هرگز بسختی و ضیق نیفتادم. (۱)

• (نجات دادن حضرت قائم آل محمد علیهم السلام) •

• تاجر را در راه •

(۴۳۱) سید احمد رشتی موسوی تقی و صالح گفت : در سنه هزار و دوست و هشتاد بار اده حج بیت الله الحرام از دارالمرز رشت آمدیم به تبریز، و در خانه حاجی صفر علی تاجر تبریزی معروف منزل کردم ، چون قافله نبود متحیر ماندم تا اینکه حاجی جبار جلودار سدهی اصفهانی بار برداشت بجهت طربوزن تنها از او مالی کرایه کردم و رفتم چون بمنزل اول رسیدم سه نفر دیگر بتحریر حاجی صفر علی بمن ملحق شدند یکی حاجی ملا باقر تبریزی حجه فروش معروف علماء و حاجی سید حسین تاجر تبریزی و حاجی علی نامی که خدمت میکرد پس باتفاق روانه شدیم تا رسیدیم بارزنة الروم و از آنجا عازم طربوزن و در یکی از منازل مابین این دو شهر حاجی جبار جلودار بنزد ما آمد و گفت : این منزل که در پیش داریم مخوف است قدری زود بار کنید که به همراه قافله باشید چون در سایر منازل غالباً از عقب قافله بفاصله میرفتیم پس ما هم تخمیناً دو ساعت ونیم یاسه بصبح مانده باتفاق حرکت کردیم بقدر نیم یاسه ربع فرسخ از منزل خود دور شده بودیم که هوا تاریک شد و برف مشغول باریدن شد بنحویکه رفقا هر کدام سر خود را پوشانیده تند راندند من نیز آنچه کردم که با آنها بروم ممکن نشد تا اینکه آنها رفتند من تنها ماندم.

پس از اسب پیاده شده در کنار راه نشستم ، و بغایت مضطرب بودم ،

چون قریب ششصد تومان برای مخارج راه همراه داشتم، بعد از تامل و تفکر بنا بر این گذاشتم که در همین موضع بمانم، تا فجر طلوع شود، بآن منزل کداز آنجا بیرون آمدم مراجعت کنم، و از آنجا چند نفر مستحفظ بهمراه برداشته بقافله ملحق شوم، در آنحال در مقابل خود باغی دیدم، و در آن باغ باغبانی که در دست بیلی داشت که بر درختان میزد که برف از آنها بریزد، پس پیش آمد بمقدار فاصله کمی ایستاد و فرمود: تو کیستی؟ عرض کردم رفقا رفتند، و من ماندم راه را نمیدانم گم کرده‌ام، بزبان فارسی فرمود نافله بخوان تا رادرا پیدا کنی، من مشغول نافله شدم بعد از فراغ تهجد باز آمد و فرمود: نرفتی؟ گفتم: والله راه را نمیدانم فرمود: جامعه بخوان من جامعه را حفظ نداشتم و تاکنون حفظ ندارم، با آنکه مکرر زیارت عتبات مشرف شدم، پس از جای برخاستم و جامعه را بالتمام از حفظ خواندم، باز نمایان شد؛ فرمود نرفتی؟ هستی مرا بی اختیار گریه گرفت گفتم: هستم رادرا نمیدانم فرمود: عاشورا بخوان و عاشورا نیز حفظ نداشتم و تاکنون ندارم، پس برخاستم و مشغول زیارت عاشورا شدم، از حفظ تا آنکه تمام لعن و سلام و دعای علقمه را خواندم، دیدم باز آمد و فرمود: نرفتی هستی گفتم: نه هستم تا صبح، فرمود: من حال ترا بقافله میرسانم، پس رفت و بر الاغی سوار شد و بیل خود را بدوش گرفت و آمد، فرمود: بردیف من بر الاغ من سوار شو، سوار شدم پس عنان اسب خود را کشیدم، تمکین نکرد و حرکت ننمود، فرمود: جلو اسب را بمن ده دادم پس بیل را بدوش چپ گذاشت و عنان اسب را بدست راست گرفت؛ و براه افتاد اسب در نهایت تمکین متابعت کرد، پس دست راست خود را بر زانوی من گذاشت و فرمود: شما چرا نافله نمیخوانید، نافله

نافله نافله سه مرتبه فرمود: و باز فرمود شما چرا عاشورا نمیخوانید: عاشورا عاشورا عاشورا سه مرتبه و بعد فرمود: شما چرا جامعه نمیخوانید، جامعه جامعه جامعه و در وقت طی مسافت بنحو استداره سیر مینمود یکدفعه برگشت و فرمود آنست رفقای شما که در لب نهر آبی فرود آمده مشغول وضو بجبهت نماز صبح بودند، پس من از الاغ پائین آمدم که سوار اسب خود شوم، و نتوانستم پس آنجناب پیاده شد، و بیل را در برف فرو کرد و مرا سوار کرد و سراسر با بسمت فقاء برگداشید؛ من در آنحال بنخیال افتادم که این شخص کی بود، ثم بریان فابسی حرف میزد، و حال آنکه زبانی جز ترکی و مذهبی غالباً جز بری در آن حدود نبود و چگونه باین سرعت مرا بر فقای خود رسانید، پس در عقب خود نظر کردم احدیرا ندیدم؛ و از او آثاری پیدا نکردم پس بر فقای خود ملحق شدم. (۱)



« (شفای زنی بوسیله توجیه حضرت ولی) »

« عصر و جل الله تعالی فرجه الشریف »

(۴۴) عین مکتوب آقای لقمان الملک، تقدیم حضور مبارک حضرت مستطاب حجة الاسلام آية الله فی الارضین آقای حاج شیخ عبدالکریم آقا مجتهد ادام الله ظلّه علی رؤس المسلمین ، بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلاة علی اشرف خلقه محمد المصطفی و افضل السلام علی حججه و مظاهر قدرته الائمه الطاهرين واللعنة علی اعدائهم و المنکرین لفضائلهم والشاکین فی مقاماتهم العالیة الشامخة.

شرح اعجازیکه راجع بیک نفر مریضه محترمه ظهور نمود بقرار

ذیل است :

این مخدره تقریباً بین ۴۵ و ۴۶ سن دارد، متجاوز از یکسال بود مبتلا بمرض رحم بود که خود بنده مشغول معالجه بودم ، و روز بروز درد و وزم شدت مینمود ، با شور با آقای دکتر سید ابوالقاسم قوام رئیس صحنه شرق مشار الیها را بمریضخانه امریکائیها فرستاده توصیه بنده بر رئیس مریضخانه نوشتم که مادام کپی و خانههای طبیعه معاینه نموده تشخیص مرض را بنویسند .

ایشان پس از معاینه نوشته بودند رحم زخم است و محتاج بعمل جراحی است و چند دفعه مشار الیها با نجارفته و همینطور تشخیص داده بودند و مریضه راضی بعمل نشده بود ، بعد از آن مشار الیها را برای تکمیل تشخیص فرستادم نزد مادام اخابوف روسی ایشان هم، هم عقیده شده بودند

و باز هم برای اطمینان خاطر و تحقیق تشخیص ، نزد پروفیسور اکوبیانس و مادام اکوبیانس فرستادم ، ایشان پس از یکماه تقریباً معاینه و معالجه بیننده نوشته بودند که این مرض سرطان است و قابل معالجه نیست ، خوبست برود طهران شاید با وسایل قوه برقی و الکتریکی نتیجه گرفته بشود ، چنانکه آقای دکتر ابوالقاسم خان و خود بنده در اول همین تشخیص سرطان داده بودیم ، مشارالیها علاوه بر اینکه حاضر برفتن طهران نبود ، مزاجاً بقدری علیل و لاغر شده بود که ممکن بود درد و فرسخ حرکت تلف بشود ، در این موقع زیر شکم کاملاً متورم شده و یک غده در زیر شکم در محل رحم تقریباً بحجم یک انار بزرگ بنظر آمد ، که غالباً سبب فشار مثانه و حبس البول میشد ، و بعد پستانها متورم و صلب شده خواب و خوراک بکلی از مریضه سلب شده که ناچار بودم برای مختصر تخفیف درد روزی دو دانه آمپول دوسانتی کنین مرفین تزریق **نمایم** ، که اخیراً آن هم بیفایده و بلا اثر ماند ، تا یکشب بکلی مستأصل شده مقدار زیادی تریاک خورده بود که خود را تلف نماید .

بنده را خبر دادند که جلوگیری از خطر تریاک گردید ، چون چند سال بود که بنده با این خانواده که از محترمین و معروفین این شهر هستند مربوط و طرف مراجعه بودند خیلی اهتمام داشتم بلکه فکری جهت این بیچاره که فوق العاده رقت آور بود بشود ، و از هر جهت مأیوس بودم ، زیرا یقین داشتم سرطان شعب و ریشه های خود را بخارج رحم و مبیضه ها دوانیده و مزاج هم بکلی قوای خود را از دست داده است ، برای قطع خیال مشارالیها قرار گذاشتیم ، آقای دکتر معاضد رئیس بیمارستان رضوی هم که متخصص در جراحی است معاینه نمایند ، ایشان پس از معاینه

بیه بنده گفتند: چاره منحصر بفرد بنظر من خارج کردن تمام رحم است.

من هم بمشار الیهما گفتم: که شما اگر حاضر بعمل جراحی هستید چاره منحصر است والا باید همین طور بمانید، گفت: بسیار خوب اگر در عمل مردم که نعم المطلوب و اگر مردم شاید چاره بشود، تصمیم برای عمل گرفت و همان روز که اواخر ربیع الثانی سنه ۱۳۵۳ بود و روز چهارشنبه تا یک هفته دیگر بنده ملاقات نمودم، یعنی از عیادتش خجالت می کشیدم، خودش هم از خواستن من خجالت میکشید.

پس از یک هفته دیدم با کمال خوبی آمد مطب بنده و اظهار خوش وقتی می نمود، قضیه را پرسیدم گفت: بلی شما که بمن آخرین اخطار را نموده و عقیده دکتر معاضد را گفتید با اشک ریزان و قلب بسیار شکسته از همه جا مأیوس، گفتم یا علی بن موسی الرضا علیه السلام تا کی من در خانه دکترها بروم و بالاخره مأیوس شوم.

رفته یک هفته شروع بروضه خوانی و متوسل بحضرت موسی بن جعفر از واح العالمین فداه شدم، شب هشتم (شب شنبه) در خواب دیدم یک نفر از دوستان زنانه ام که شوهرش سید و از خدام آستان قدس رضوی است یک قدری خاک آورد بمن داد که آقا (یعنی شوهرم) گفت: این خاک را من از میان ضریح مقدس آورده ام، خانم بمالند بشکمش، من هم در خواب مالیدم، بعد دیدم دخترم بعجله آمد که خانم برخیزد کتر سواره آمده دم در (یعنی بنده) و می گویند بخانم بگوئید بیاید برویم نزد دکتر بزرگ من هم با تعجیل بیرون آمده دیدم شما سوار اسب قرمز بلندی هستید، گفتید بیائید برویم، من هم براه افتادم تا رسیدم بیک میدان محصور

دیدم یکنفر بزرگواری ایستاده و جمعیتی کثیر در پشت سرش ، من اورا نمی شناختم اما رسیده دستش را گرفتم و گفتم یا حجة بن الحسن (عجل الله فرجه) بداد من برس ، اول باحالت عتاب بمن فرمود : که بشما گفت پیش فلان دکتر بروید ؟ یکی از دکترها را اسم بردند (بنده نمی خواهم اسم ببرم) بعد افتادم بقدمهایش باز گفتم : بداد من برس ، ثانیاً فرمود : که بشما گفت نزد فلان دکتر بروید؟! استغاثه کردم ، فرمود : برخیز تو خوب شدی و مرض نداری ، از خواب بیدار شدم آمدم اثری از ^{مرض} ~~بیماری~~ نمانده است .

بنده تا دو هفته از نشر این قضیه عجیب برای اطمینان کامل از عود مرض خود داری نمودم ، و بعد از پروفیسور (اکوبیانس) تصدیق کتبی گرفتم که اگر همین مرض بدون و سائل طبی و جراحی بهبودی حاصل نماید بکلی خارج از قانون طبیعت است ، و آقای دکتر معاضد هم نوشت که چاره منحصر بفرد این مرض را در خارج کردن تمام رحم می دانستم و حالا چهار ماه است تقریباً بهیچوجه از مرض مزبور اثری نیست .

پس از این قضیه مادام (اکوبیانس) باز مریضه را معاینه کامل نموده اثری در رحم و پستانها ندیده است ، از همان ساعت خواب و خوراک مریضه بحال صحت برگشته ، و از سابق سوء هضمی مزمن داشت آنهم رفع شده است .

الأقل العاصی دکتر عبدالحسین تبریزی لقمان الملك، تمام شد.
بعد آقای صدر در زیر آن تصدیق خط دکتر را نموده بود باین عبارت ،
بسمه تعالی: این نوشته که حاکی از کرامت باهره است خط جناب مستطاب
عمدة الاکابر آقای دکتر لقمان الملك است صدرالدین الموسوی (۱)

«نجات دادن حضرت ولی عصر «عج»» *

«مردی را از جزیره»

(۴۵) سید محدث جلیل سید نعمت الله جزایری در کتاب مقامات گفته: که خبر داد مرا اوثق برادران من در شوشتر در خانه ما که قریبست بمسجد اعظم گفت: هنگامیکه در دریای هند بودیم گفتگو از عجایب دریادر میان آمد، پس یکی از ثقات نقل کرد که روایت نمود برای من کسی که من بر او اعتماد داشتم که منزل او در بلدی بود از سواحل دریا و جزیره در میان دریا، که میان اهل آن ساحل و آن جزیره مسافت یکروز یا کمتر بود، و آب و میوه ایشان از آن جزیره بود، پس اتفاق افتاد که ایشان حسب عادت خود بر کشتی سوار شدند بقصد رفتن بآن جزیره و با خود بقدر قوت يك روزه برداشتند، چون بوسط دریا رسیدند بادی وزید و ایشان را از آن مقصدی که داشتند برگرداند، و بهمین حال باقی ماندند تا سه روز، و مشرف شدند بهلاکت بجهت کمی آب و طعام، آنگاه هوا (باد) ایشانرا انداخت در آنروز یکی از آن جزایر دریا، پس بیرون آمدند و داخل در آن جزیره شدند، و در آن جزیره آبهای گوارا و میوه های شیرین و انواع درختان بود، پس روزی در آنجا ماندند، آنگاه آنچه احتیاج داشتند حمل نمودند و بر کشتی سوار شدند و کشتی را براه انداختند، چون قدری از ساحل دور شدند نظر کردند بمردی از ایشان که در جزیره باقی مانده پس او را آواز کردند، و میسر نشد ایشانرا که برگردند، پس دیدند آن شخص را که دسته از میزم بسته و آنرا در زیر سینه خود گذاشته و بآن سیر

می‌گفت در آب دریا که خود را بکشتی برساند پس شب حایل شد میان او و آنجماعت و در دریا ماند ، اما اهل کشتی پس نرسیدند بوطن مگر بعد از چند ماه ، پس چون باهالی خود رسیدند ، اهل آنمرد را خبر دادند ، پس عزای او را گرفتند ، پس یکسال یا بیشتر بهمین حال بودند ، آنگاه دیدند که آنمرد برگشت باهالش ، پس یکدیگر بشارت دادند ، و رفقای کشتی او جمع شدند ، پس قضیه خود را برای ایشان نقل کرد ، و گفت : چون شب حایل شد میان من و شما ، باقی ماندم بحال خود ، و موج دریا مرا از جایی بجائی میبرد و دو روز من بروی آن دسته هیزم بودم ، تا آن که موج مرا انداخت بکوهی که در ساحل بود ، پس بسنگی چسبیدم و چون بلند بود نتوانستم که بالا روم بر آن ، پس در آب ماندم ، ناگاه افعی بسیار بزرگی را دیدم که از مناری دراز تر و کلفت تر بود (در تاریخ دیگری نویسد قدری از آن کوه بالا رفتم در او واسط آن کوه بموضعی رسیدم که تقریباً بیست ذرع یا بیشتر سنگ صاف املسی بود که مطلقاً دست و پا کردن در آنها ممکن نبود ، در آن حال حیران و متفکر بودم که ناگاه مار بسیار عظیم بزرگی که از چنارهای بسیار قوی ، بزرگتر بود ، دیدم که سرعت تمام متوجه من گردیده میآید) پس بر آن کوه برآمد و سر خود را دراز کرد که از دریا ماهی صید کند از بالای سر من ، پس من یقین کردم بهلاکت و تضرع نمودم بسوی خداوند تبارک و تعالی (و بحق تعالی استغاثه نمودم ، که پروردگارا چنانکه مرا از غرق شدن نجات بخشیدی ، از این بلیه عظیم نیز خلاصی کرامت فرما) پس عقربی را دیدم که از پشت افعی راه می‌رود ، چون بالای دماغش رسید نیش خود را در او فرو برد (در تاریخ و نسخه دیگر مینویسد

که جانوری بقدر خرگوشی از بالای کوه بسوی ما دوید و بسرعت تمام از دم مار بالا رفته و وقتی که سر آن مار پائین آموضع صاف رسید و دمش بر بالای آموضع بود به مغز سر آن مار رسید و نیشی بقدر انگشتی از دهان بیرون آورده بر سر آن مار فرو کرد، و باز بر آورده ثانیاً فرو کرد و از راهی که آمده بود برگشت و رفت) و آن مار دیگر از جای خود حرکت نکرد و در همان موضع بهمان کیفیت مرد، چون هوا بغایت گرمی و حرارت بود بقاصله اندک زمانی عفونت عظیمی بهم رسید که نزدیک بود هلاک شوم، پس زرداب و کثافت بسیاری از آن بسوی دریا جاری گردید، تا آنکه اجزای آن از هم پاشید، و بغیر از استخوان چیزی باقی نماند، دیدم که استخوانهای او از قبیل نردبانی بر زمین محکم گردیده میتوان از آن بالا رفت، پس توکل بر جناب اقدس الهی نموده پابر استخوانهای نهاده از کوه بالا رفتم در برابر باغی در نهایت سبزی و خرمی و طراوت و معموری دیدم، و رفتم تا داخل باغ گردیدم که اشجار میوه بسیاری در آنجا روئیده و عمارت بسیار عالی مشتمل بر بیوتات و غرفهای بسیار در وسط آن بنا شده، پس من قدری از آن میوه ها خوردم، الا آنکه خالی بود و آثار انسی در او نبود، پس در موضعی از آن پنهان شدم، چون عصر شد بندگان و خدمتکارانی را دیدم که هر یک بر استری سوار بودند، پس فرود آمدند و فرشهای نیکو گسترانیدند، و شروع کردند در تهیه طعام و طبخ آن، چون فارغ شدند دیدم سوار هائیرا که میآیند، و چاههای سفید و سبز پوشیده اند، و از رخسارهای ایشان نور می درخشد، پس فرود آمدند، و طعام را در نزد ایشان حاضر نمودند، چون شروع نمودند در خوردن، آنکه در هیئت از همه نیکوتر و نورش از همه بیشتر بود فرمود: حصه از این طعام بردارید برای مردی که غایب است چون فارغ

شدند، مرا آواز داد که ای فلان پسر فلان بیا پس تعجب کردم و رفتم نزد ایشان، پس بمن مرحبا گفتند، پس از آن طعام خوردم و محقق شد نزد من که آن از طعام بهشت بود، پس چون روز ششمه سوار شدند و بمن فرمودند انتظار داشته باش، پس در عصر مراجعت کردند، پس چند روز با ایشان بودم، روزی آن شخص که از همه نورانی تر بود بمن فرمود: اگر میخواهی بمانی بامادر این جزیره بمان در اینجا، و اگر خواستی بروی نزد اهل خود کسیرا با تو میفرستم که ترا بیلدت برساند، پس از شقاوتی که داشتم اختیار نمودم بلد خود را، چون شب شد امر فرمود: برای من مرکبی و فرستاد با من بنده از بندگان خود را، پس ساعتی از شب رفتم و من میدانم که میان ما و اهل من مسافت چند ماه و چند روز است، اندکی از شب پیش نگذشت که صدای سگاترا شنیدم، پس آن غلام گفت: این آواز سگان شما است، پس ملتفت نشدم مگر آنکه خود را در خانه خود دیدم، گفت: این خانه تست فرود آی چون فرود آمدم گفت: زیانکار شدی در دنیا و آخرت، آن مرد صاحب الزمان صلوات الله علیه بود، پس ملتفت شدم بسوی غلام دیگر اورا ندیدم، (آن وقت ملتفت شدم و دانستم که بخدمت مولای خود رسیده ام، از بیطالعی خود از شرفی چنین محروم گردیدم و با کمال حسرت و ندامت داخل خانه خود شدم) . (۱)

(۱) النجم الثاقب ص ۳۰۵ نقل از رساله بهجة الاولیاء فاضل میرزا محمد تقی نواده دختری علامه مجلسی و سید محمد باقر در کتاب نورالعین از ایشان ص ۳۵۴ - خزینة الجواهر ص ۵۲۰ - افعی بسیار طولانی نوشته جزء ۵۳ - بحار الانوار ص ۲۵۹ می نویسد حیا عظیمة کالا شجار العظیمة (مانند درختان بزرگ) ایضاً در ص ۳۰۷ می نویسد اطول من المنار و اغلظ منها .

• راهنمایی امام ولیه السلام زوار مشهد مقدس را •

• در راه •

(۴۶) مرحوم آقای حاج سید محمد زنجانی از مرحوم آقا شیخ حاج آقا ساوجی نقل کرد که او گفت: عازم مشهد بودم، بشاهرود که رسیدیم در آنجا تب سنگینی در خود احساس کردم ولی با آن حال با قافله بر راه افتادم، تا رسیدیم بخیرآباد، که از بناهای خیریه آصف الدوله شیرازی است، در آنجا دیدم تب خیلی زیاد و حال بسیار سنگین شده، مخصوصاً خستگی راه هم مزید بر علت شده بود، همانطور بی حال افتادم، وقتی بهوش آمده دیدم قافله حرکت نموده و از من غفلت کرده بیدار نکرده اند، من بگمان اینکه شاید قافله در این نزدیکی حرکت کرده باشد بر راه افتادم، بامید اینکه بقافله برسم، مقداری از راه را که پیمودم دیدم اثری از قافله نیست، شب بود بیابان و تاریکی و تب و تنهائی، از رسیدن بقافله که مأیوس شدم، وحشت بر من مستولی شد، در این اثناء رسیدم بیک نفری که جلوتر از من راه میرفت، او گفت از قافله عقب مانده ای؟ گفتم: بلی، گفت: میرسی انشاء الله پس باتفاق راه افتادیم، در این بین توجه به حال خود نموده دیدم تب ندارم حال بهبودی یافته، تا بعد از چندی که راه رفتیم بیک آبادی رسیدیم، دقت کرده دیدم میامی است، آن رفیق من داخل کاروانسرا شد، ولی من دم در کاروانسرا دکان بقالی بود آنجا ایستاده از بقال پرسیدم که قافله کجا ورود کرده؟ گفت کدام قافله؟ گفتم: قافله ای که امشب از خیرآباد حرکت

کرده ، گفت: قافله‌ای که امشب از خیرآباد حرکت کرده فردا دو ساعت از آفتاب رفته باینجا وارد میشود، و حال آنکه چند ساعت از شب باقیست، بعد بسراغ همان رفیقم رفتم وارد کاروانسرا شدم دیدم کسی نیست ، برگشته از بقال پرسیدم که رفیق من کجاست ؟ گفت: من ترا تنها دیدم، رفیقی باشما ندیدم، گفتم: او با من بود من که با تو مشغول مذاکره بودم اورفت توی کاروانسرا گفت: ندمن کسی غیر از شما ندیدم و آنوقت ملتفت شدم که قضیه از چه قرار است پس در آنجا ماندم تا فردا چندی از آفتاب گذشته قافله وارد شد. (۱)



«شفاى حاج ستار بتوجه حضرت ولی عصر»

«عجل الله تعالى فرجه در خواب»

(۴۷) آقای حاج ستار ترکیان که یکی از متدینین تبریز و ساکن تهران است برای من نقل کرد: در حدود سی سال پیش که شاید سال هزار و سیصد و پنجاه و قمری بود که من مریض شدم و مرض تب شدیدی بود که برای من عارض شد، و یکروز در میان تب شدید مرا باین طرز که از ظهر میگرفت تا فردا صبح طول میکشید و صبح فردا حالم بهتر میشد تا ظهر روز بعد، و از ظهر روز بعد دوباره تب با همان شدت میگرفت تا صبح روز بعد، دوروز باین نحو گذشت دفعه سوم هنگام ظهر که مشغول خوردن غذا بودم باز همان حال در من پیدا شد، گفتم رختخواب مرا بیندازید که تب من عارض شد، و در این تب سومی که داشتم با تب دست و پنجه نرم میکردم، و در آتش تب میسوختم، توسل به پیغمبر و فاطمه زهرا و ائمه علیهم السلام نکردم، بلا واسطه رو کردم بدرگاه خداوندی عرض کردم خدایا: تو کسی هستی که دعای فرعون را اجابت کردی و تو قادر و توانا هستی، اگر بگوئی این تب از من میرود.

میگوید: من این دعا را کردم مختصر هوشم برد و خوابیدم در عالم رؤیا دیدم مجلسی تشکیل است حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته و در اطراف آن بزرگوار اشخاصی نشسته اند، ولی من نمیدانم حاضرین چه کسانی هستند در این حال دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به پسر عم زیاد ظلم کردند، به پسر عم زیاد ظلم کردند، به پسر عم زیاد ظلم کردند (سه مرتبه) بعد از

هاتفصدا آمد یا محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دعاکن ما این شخص را شفا دهیم ، حضرت دستهای مبارکش را بدرگاه خداوندی بلند کرد و عرض کرد پروردگارا: من کارها را رجوع کرده ام به فرزندانم و او باید دعا کند میگوید: در این موقع از خواب بیدار شدم همسر من پهلویم بود گفتم: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نزد من بود اگر دعا می کرد من خوب میشدم، دوباره داشتم باتب شدید دست و پنجه نرم میکردم: که باز هوشم برد.

در عالم رؤیا حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه را دیدم که تنها نشسته و کسی هم در خدمتش ایستاده و در حال قیام است، حضرت باو فرمود: جدم علی عَلِيٌّ رازیاد ظلم کردند و سه مرتبه این جمله را مانند جد بزرگوارش تکرار فرمود، بعد فرمود: این مرد (یعنی من) در عملش چیزی نیست، اما در روضه جدم حسین عَلِيٌّ بمصیبت علی اصغر زیاد گریه کرده، نظر باینکه بمصیبت علی اصغر زیاد گریه کرده خداوند عالم باین شخص دوباره عمر عطا کرد، دیگر از فرداشب این شخص مریض نمیشود، میگوید: از آن ساعت کاملا خوب شدم و تا بحال بمرض تب مبتلا نشده ام. (۱)

(رفاقت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف)

«با حاج سید عزیز الله در راه مکه»

(۴۸) مرحوم حاج سید عزیز الله تهرانی گوید: که ایام تشریف در نجف اشرف بمجاهدات نفسیه و ریاضات شرعیه از نماز و روزه و ادعیه اشتغال داشتم، و دقیقه‌ای از مراغبات و مراقبات رافرو نمیگذاشتم، هنگامی برای زیارت مخصوصه عید فطر بکربلا مشرف شدم در مدرسه صدر مهمان یکی از دوستان بوده، و بیشتر اوقات را در حرم مطهر حسینی مشرف بودم، گاهی برای استراحت بمدرسه می‌آمدم، یکروز وارد حجره شدم عده‌ای از رفقا جمع و از مراجعت به نجف سخن میگفتند؛ از من سؤال کردند شما چه وقت خیال مراجعت دارید؟ گفتم شما بروید من امسال خیال زیارت خانه خدا را دارم و پیاده روی برام محبوب خواهم آورد، در زیر قبه حضرت سیدالشهداء علیه السلام هم دعا کرده‌ام و امید اجابت را دارم.

همراهان و دوستان زبان سخریه و استهزاء بروی من گشودند و گفتند: سید معلوم میشود از کثرت ریاضت و زحمت عبادت دماغت خشک گردیده چگونه با ضعف مزاج و نقاهت بدن و بی بضاعتی پیاده در بیابانها بدون توشه میتوان سفر کرد؟

چون سرزنش و عیبجوئی دوستان از حد گذشت، و گفتار مرا از عقل و خرد دور و بی بهره دیدند، با سینه گرفته و کام تلخ با حالتی غضبناک از اطاق بیرون آمدم، و با قلب شکسته و چشم گریان راه حرم را پیش گرفتم، و بهیچ

چیز التفات نمی‌کردم، زیارت مختصری نموده متوجه بالای سرمطهر شدم، در محلیکه همیشه در همانجا نماز خوانده و دعا می‌کردم نشستم و بگریه و توسل ادامه دادم.

ناگاه دست یداللهی ... بر شانه من وارد آمد، بجانب دست شریف سر بلند کردم: سروری دیدم در لباس اعراب ولی با فارسی مرا بنام خوانده و فرمود: آیا ما داری پیاده بخانه خدا مشرف شوی؟ عرض کردم بلی فرمود: پس قدری نان بخانه بکهنه تورا کفایت کند بایک آفتابه واحرام تمام هر روز در روز وساعت فلانی همین جا حاضر شو و زیارت و دعای بکن تا یکدیگر را از آن مکان مقدس بسمت مقصود حرکت کنیم، عرض کردم سمعاً و طاعتاً.

از حرم بیرون آمدم مقداری گندم مهیا نمودم و به بعضی از زنان خویشاوندان دادم تا برایم نان تهیه کنند رفقا همه به نجف مراجعت نمودند روز موعود در رسید اسباب را برداشتم و در مکان معین مشغول زیارت و دعای بودم که آن بزرگوار را ملاقات نمودم از حرم بیرون آمده و از صحن و شهر خارج شدیم ساعتی راه پیمودیم نه آن بامن سخن گفت و نه من با او تا به (غدیر آبی) رسیدیم.

فرمود: همین جا استراحت کن و بخور و بخواب و خطی بر زمین کشید فرمود: این خط قبله است نماز بجای آر چون وقت عصر شد نزد تو خواهم آمد آن سرور روانه شد من همانجا ماندم غذا خورده و وضو ساختم و نماز خواندم تا موقع عصر شد آن بزرگوار تشریف آورد فرمود: برخیز برویم، چند ساعتی راه رفتیم به آب دیگری رسیدیم باز خطی بر زمین

کشید و فرمود: این خط قبله است ، شب را بیتوته کن صبح خواهم آمد
و چند ذکر و اوراد بمن تعلیم فرمود ، تا آنکه هفت روز بهمین ترتیب
گذشت و ابداً از راه و مسافرت خسته و رنجور نشدم، صبح روز هفتم
فرمود: در این آب مانند من غسل کن و لباس احرام بپوش و همچنان
که لبیک میگویم تو هم بگو ، در همه امور متابعت آنحضرت در رفتار
و گفتار نمودم ، باز مسافتی را در فیم نزدیک کوهی رسیدیم صداهائی بگوشم
رسید عرض کردم این صداها چیست؟ فرمودند: از کوه که بالا رفتی شهری را
خواهی دید داخل آن شهر شو و خود آنحضرت از من کناره گرفت، من
پیش افتادم و تنها از کوه پائین آمدم وارد شهر بزرگ شدم ، پرسیدم اینجا
کجا است؟ گفتند «مکه» و آنهم بیت الله الحرام است يك مرتبه بخود آمدم
دانستم با آنکه بخت من بیدار بود خود در خواب غفلت بودم . (۱)



(حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه)

(الشریف در دکان قفل گر)

هرچه هست از قامت ناسازی اندام ما است

ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

(۴۹) مردی از دانشمندان در آرزوی زیارت حضرت بقیه الله می

بود ، از عدم توفیق رنج میبرد مدت‌ها ریاضت کشید و در مقام طلب می بود

در نجف اشرف میان طلاب حوزه علمیه و فضایل آستان علویه معروف

است که هر کس چهل شب چهارشنبه مرتباً و بدون وقفه و تعطیل ، توفیق

پیدا کند که بمسجد سهله برود و نماز مغرب و عشاء خود را در آن جا ادا

کند ، سعادت تشریف نزد امام زمان خواهد یافت ، و این فیض نصیب وی

خواهد شد ، مدت‌ها در این باب کوشش کرد و اثری از مقصود ندید ، سپس

بعلوم غریبه و اسرار حروف و اعداد متوسل شد و بعمل ریاضت در مقام کسب

و طلب برآمد چله هانشست ریاضتها کشید و اثری ندید ، ولی بحکم آن

که شبها بیدار مانده و در سحرها ناله هاداشته صفا و نورانیتی پیدا کرد (که

خداوند در قرآن کریم فرموده « فمن يعمل مثقال ذره خیراً یره و من يعمل مثقال

ذره شراً یره » هر کس هر قدر عمل خیر یا عمل بدی انجام دهد ولو خیلی کم

و ناچیز باشد جزایش را خواهد دید) برخی از اوقات برقی نمایان میگشت

و بارقه عنایت بدرقه راه وی میشد ، حالت خلسه و جذبیه دست میداد ،

حقایقی می دید و دقایقی میشنید ، در یکی از این حالات او را گفتند دیدن

تو و شرفیابی خدمت امام زمان میسر نخواهد شد مگر آنکه بفلان شهر سفر

کنی ، هر چند این مسافرت مشکل بود ولی در راه انجام مقصود آسان نمود ، پس از چندین روز بدان شهر رسید ، و در آن جا نیز بریاضات مشغول گردید ، و چله گرفت .

روزی وهفتم یاسی وهشتم باو گفتند : الان حضرت بقیه الله امام زمان در بازار آهنگران درب دکان پیرمردی قفل ساز نشسته است ، هم اکنون برخیز و شرفیاب باش ، درست بچشم دید بلند شد راه را طی کرد و بر در دکان پیرمرد رسید و دید حضرت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آنجا نشسته اند و با پیرمرد گرم گرفته و سخنان محبت آمیزی گویند ، چون سلام کرد ، جواب فرمود : و اشاره بسکوت کردند ، اکنون سیری است تماشا کن (امر امام واجب است و خودش دانشمند و عارف به مسئله در کنار ایستاده) در این حال دید پیرزنی را که ناتوان بود و قد خمیده داشت عصازنان بادیست لرزان قفلی را نشان داد و گفت : آیا ممکن است برای خدا این قفل را بمبلغ سه شاهی از من خریداری کنید ؟ که من سه شاهی پول احتیاج دارم ، پیر مرد قفل را نگاه کرد و دید قفل بی عیب و سالم است .

گفت : ای خواهر من این قفل دو عباسی (هشت شاهی) ارزش دارد زیرا پول کلید آن بیش از ده دینار نیست ، شما اگر ده دینار (دو شاهی) بمن بدهید من کلید این قفل را میسازم و ده شاهی قیمت آن خواهد بود (گویا کلید نداشته است) پیرزن گفت : نه مرا بدان نیازی نیست بلکه من بیول آن نیازمندم ، شما این قفل را سه شاهی از من بخرید من شمارا دعا میکنم ، پیر مرد با کمال سادگی گفت : خواهرم تو مسلمان من هم

دعوی مسلمانی دارم (۱) چرامال مسلمان را ارزان بخرم و حق کسیرا تزییع کنم ، این قفل اکنون هم هشت شاهی ارزش دارد، من اگر بخواهم منفعت بپریم بهفت شاهی خریداری می‌کنم زیرا در دو عباسی معامله بی انصافی است بیش از یکشاهی منفعت بردن ، اگر می‌خواهی بفروشی من هفت شاهی می‌خرم ، و باز تکرار می‌کنم که قیمت واقع آن دو عباسی است

(۱) شرح ملاحظه می‌فرمائید پیرمردی که طرف وثوق امام زمان است و برای صحبت بدکان او تشریف می‌آورد ، می‌گوید ای خواهرم تو مسلمانی و من هم دعوی مسلمانی دارم خودش را کوچک میکند .

در این باره از امام محمد باقر علیه السلام روایتست که علی بن الحسین علیهما السلام بزهری فرمود : اگر شیطان بتو وسوسه کرد که تو را برتری است بر احدی از مسلمین ، پس ملاحظه کن اگر از شما درس بزرگتر است بگو از جهت ایمان و عمل صالح از من جلوتر و مقدم است ، پس او از من خوبتر است ، و اگر از تو کوچکتر است ، بگو من از او زیاده‌تر و بیشتر گناه کرده‌ام او بهتر از من است ، و اگر با تو مساوی است ، بگو من بگناه خودم یقین دارم ولی در باره او شك پس او بهتر از من است . مجموعه ورام ج ۲ ص ۹۴

و حضرت صادق علیه السلام بمؤمن ده خصلت می‌شمارد که آخرش محل شاهد ما است می‌فرماید ، اما دم هر کس را ملاقات کرد بگوید او از من بهتر و متقی‌تر است ، مردم دو قسم اند یکی از او بهتر است و با تقوی است و دیگری از او بدتر و پائین است مرتبه اش ، اگر بخوب ملاقات کرد تواضع کند تا باو ملحق شود و بدرجه او برسد ، و اگر با کسی که ایمان او کمتر است ملاقات نمود بگوید شاید شر و گناهان او ظاهر است و خیر و خوبی اش در باطن است اگر این طور کرد بزرگ شده و میان مردم محبوب میشود: ج ۲ مجموعه ورام ص ۱۸۳ ج ۲ طرائف الحکم ص ۳۹۵ - ج ۳ سرمایه سخن ص ۵۳۰ - عین الحیوة ص ۴۹۲ .

من چون کاسب هستم و باید نفع بپریم یکشاهی ارزان میخرم .
 شاید پیرزن باور نمیکرد که این مرد درست میگوید ناراحت شده
 بود که من خودم میگویم هیچ کس باین مبلغ راضی نشد، من التماس کردم
 که سه شاهی خریداری کنند زیرا مقصود من باده دینار انجام نمی گیرد
 و سه شاهی پول مورد احتیاج من است، پیر مرد هفت شاهی پول بآن زن
 داد و قفل را خرید، چون پیرزن بازگشت .

امام مرا فرمود : آقای عزیز دیدی و سیر و تماشا کردی ؟ این
 طور باشید و اینجوری بشوید تا ما بسراغ شما بیائیم چله نشینی لازم نیست
 بجعفر متوسل شدن سودی ندارد ، ریاضات و سفر دور رفتن محتاج نیست ،
 عمل نشان دهید و مسلمان باشید تا من بتوانم باشما همکاری کنم ، از همه
 این شهر من این پیر مرد را انتخاب کرده ام ، زیرا این مرد دین دارد ،
 و خدا را میشناسد ، این هم امتحانی که داد ، از اول بازار این پیر زن
 عرض حاجت کرد ، و چون محتاج و نیازمند دیده اند همه در مقام آن بوده
 اند که ارزان بخرند ، و هیچکس حتی سه شاهی نیز خریداری نکرد ،
 و این پیر مرد بهفت شاهی خرید ، هفته ای بر او نمیگذرد مگر آنکه من به
 سراغ او میآیم و از او تفقد میکنم (۱) ج اول سرمایه سخن ص ۶۱۱

(۱) از این جریان ما باید استفاده کنیم که نباید قیمت جنسی را
 کمتر از قیمت حقیقی از مسلمانیکه قیمت اش را نمیداند اغفال کرد و خرید ،
 و لو خودش راضی باشد .

دوم اینکه ریاضات بیهوده و چله گرفتن و جفرو حروف را متوسل شدن
 بدون عمل و تئوی فایده ندارد و از اینجامعلوم میشود که اعمال صوفیه و دراویش
 و چله و تسبیحات مستحدثه ایشان بدعت و بیفایده است .

سوم اینست که حضرت فرمود : عمل نشان دهید و مسلمان باشید ، این

*(توجه امام زمان علیه السلام بشیخ) *

« حسین در مسجد کوفه »

(۵۰) شیخ عالم وفاضل شیخ باقر کاظمی نقل کرده که مرد مؤمنی بود در نجف اشرف از خانواده معروف بآل رحیم که اورا شیخ حسین رحیم میگفتند، و نیز خبر داد ما را شیخ حسین نجف که حال امام جماعتست در مسجد هندیه نجف اشرف؛ و در تقوی و صلاح و فضل مقبول خواص و عوام، که

پیر مرد دین دارد و خدارا میشناسد و این هم امتحانی که داد، پس مگر ما دین نداریم و مؤمن نیستیم و خدارا نمی شناسیم؟

چرا عقیده و ایمان داریم ولی ایمان که مؤثر واقع شود و قوه ایمان و ادا کند که انسان در ظاهر عمل نشان دهد و واجبات را آنطوریکه شرع خواسته انجام بدهد و از محرّمات دور باشد، طوری که حضرت فرمود: باید عمل نشان بدهیم، آن دین و ایمان حقیقی که محرك عمل باشد اکثر ما مردم نداریم قال ابو عبد الله علیه السلام: کونوا دعاة الی انفسکم بغیر السنتکم و کونوا زیناً و لا تکونوا شیناً و قال: کونوا دعاة للناس بغیر السنتکم لیروا منکم الورع و الاجتهاد و الصلاة و الخیر فان ذلك داعیة، مردم را بطرف خود و دین اسلام بدون زبان تبلیغ کنید (یعنی با اعمال نیک خود) و بدین زینت باشید نه عیب و عار مردم از شما تقوی و کوشش و نماز و کار خیر ببینند، این اعمال شما خودش دعوت کننده است ج ۳ شرح کافی ص ۱۲۶ / ۱۲۸ / ۱۶۷ -

وقال: ان الله لا ینظر الی صورکم و لا الی اموالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و اعمالکم . رسول خدا (ص) فرمود: خداوند به لباس و جمال و اموال شما حساب نخواهد کشید و لکن با قلب و ایمان باطنی و اعمال شما رفتار خواهد فرمود: عین الحیوة ص ۶۰۸ .

شیخ حسین مزبور مردی بود پاك طینت و فطرت ، و از مقدسین مشتغلین مبتلا بمرض سینه و سرفه که با آن خون بیرون می آمد از سینه اش با اخلاط ، و با اینحال در نهایت فقر و پریشانی بود و مالک قوت روز نبود ، و غالب اوقات میرفت نزد اعراب بادیه نشین که در حوالی نجف اشرف ساکنند بجهت تحصیل قوت هر چند که جو باشد ؛ و با این مرض و فقر دلش مایل شد بزنی از اهل نجف و هر چند او را خواستگاری میکرد به جهت فقرش کسان آن زن اجابت نمیکردند، و از اینجهت نیز درهم و غم شدیدی بود و چون مرض و فقر و مأیوسی از تزویج آن زن کار را بر او سخت ساخت عزم کرد برای بجا آوردن آنچه معروفست در میان اهل نجف که هر که را هر سختی روی دهد چهل شب چهارشنبه مواظبت کند رفتن بمسجد کوفه را که لامحاله حضرت عجل الله فرجه را بنحویکه نشناسد ملاقات خواهد نمود و مقصدش باو خواهد رسید، مرحوم شیخ باقر نقل کرد که شیخ حسین گفت که من چهل شب چهارشنبه بر اینعمل مواظبت کردم چون شب چهارشنبه آخر شد و آن شب تاریکی بود از شبهای زمستان و باد تندی میوزید که با او بود ، اندکی باران و من نشسته بودم در دکه که داخل در مسجد است و آن دکه شرقیه مقابل در اول است که واقع است در طرف چپ کسی که داخل مسجد میشود و متمکن از دخول در مسجد نبودم بجهت خونیکه از سینه ام می آمد و چیزی نداشتم که اخلاط سینه را در آن جمع کنم و انداختن آن در مسجد هم روان بود و چیزی هم نداشتم که سرما را از من دفع کند دلم تنگ و غم و اندوهم زیاد شد و دنیا در چشمم تاریک شد و فکر میکردم که شبها تمام شد و این شب آخر است نه کسی را دیدم و نه چیزی برایم ظاهر شد و این همه مشقت و رنج عظیم

بردم و بار زحمت و خوف بر دوش کشیدم ، و در چهل شب که از نجف می آیم بمسجد کوفه و در این حال جز یأس برایم نتیجه ندهد و من در این کار خود متفکر بودم .

(در نومیدی بسی امید است پایان شب سیه سپید است)

و در مسجد احدی نبود و آتش روشن کرده بودم بجهت گرم کردن قهوه که با خود از نجف آورده بودم و بخوردن آن عادت داشتم و بسیار کم بود، که ناگه شخصی از سمت در اول مسجد متوجه من شد چون از دور او را دیدم مکدر شدم و با خود گفتم که این اعراب است از اهالی اطراف مسجد آمده نزد من که قهوه بخورد و من امشب بی قهوه می مانم در این شب تاریک هم و غم زیاد خواهد شد در این فکر بودم که او بمن رسید و سلام کرد بر من و نام مرا برد و مقابل من نشست تعجب کردم از دانستن او نام مرا و گمان کردم که او از آنهائست که در اطراف نجفند و من گاهی بر ایشان وارد میشدم پس پرسیدم از او که از کدام طایفه عربست گفت که از بعض ایشانم پس اسم هر یک از طوایف عرب که در اطراف نجفند بردم گفت نه از آنها نیستم پس مرا بغضب آورد از روی سخریه و استهزاء گفتم آری تو از طریطره ای و این لفظی است بی معنی پس از سخن من تبسم کرد و گفت : بر تو حرجی نیست من از هر کجا باشم ترا چه محرك شده که باینجا آمدی گفتم بتو هم نفعی ندارد سؤال کردن از این امور ، گفت : چه ضرر دارد بتو که مرا خبر دهی ، پس از حسن اخلاق و شیرینی سخن او متعجب شدم و قلبم با او مایل شد و چنان شد که هر چه سخن میگفت محبتم با او زیاد میشد

پس برای او از تن سبیل ساختم. (یعنی چبق) و باو دادم گفت: تو آنرا بکش من نمیکشم پس برای او در فنجان قهوه ریختم و باو دادم گرفت و اندکی از آن خورد آنگاه بمن داد و گفت تو آنرا بخور پس گرفتم و آنرا خوردم و ملتفت نشدم که تمام آنرا نخورده و آنافاً نامحبتم باو زیاد میشد پس گفتم ای برادر امشب ترا خداوند برای من فرستاده که مونس من باشی آیا نمی آیی با من که برویم بنشینیم در مقبره جناب مسلم؟ گفت، می آیم با تو حال خبر خود را نقل کن (۱) گفتم ای برادر واقعاً برای تو نقل میکنم من بغایت فقیر و محتاجم از آن روز که خود را شناختم و با اینحال چند سال است که از سینه ام خون می آید علاجش را نمی دانم و عیال هم ندارم ذلم مایل شده بزنی از اهل محله خودم در نجف اشرف و چون در دستم چیزی نبود گرفتنش برایم میسر نیست و مرا این ملاعین مغرور کردند و گفتند بجهت حوائج خود متوجه شو بصاحب الزمان و چهل شب چهارشنبه متوجه شو در مسجد کوفه بیتوته کن که آنجناب را خواهی دید و حاجتت را بر خواهد آورد

(۱) اگر گفته شود چرا حضرت بدیدن همچون شخصی از فقر اورعیت میرود و حاجتاش را بر میاورد؟

جواب - البته ائمه زیدستان و شیعیان بیچاره را بیشتر مراعات مینمایند دیگر این که چون کسی در نهایت سختی و فشار روزگار میشود و چاره اش قطع می گردد فرج حاصل شود لذا باو توجه میفرمایند و مهربانی و ملاحظت می کنند.

و همچنین است علماء حقیقی که دائم در فکر بیچارگان و مردمان گرفتار بوده و بدرد ایشان میرسند و رسیدگی میکنند و مواظب اعمال مسلمین هستند.

و این آخرین شبهای چهارشنبه است و چیزی ندیدم و این همه زحمت کشیدم در این شبها این است سبب آمدن من باینجا و اینست حوائج من ، پس گفت درحالتی که من غافل بودم و ملتفت نبودم : اما سینه نو پس عافیت یافت و اما آن زن پس باین زودی خواهی گرفت و اما فقرت پس بحال خود باقی است تا بمیری (۱) و من ملتفت نشدم باین بیان و تفصیل پس گفتم نمیرویم بسوی جناب مسلم ؟ گفت : برخیز پس برخاستم و در پیش روی من افتاد چون وارد زمین مسجد شدیم گفت بمن : آیا دو رکعت نماز تحیت مسجد نکنیم ؟ گفتم میکنم پس ایستاد نزدیک شاخص سنگی که در میان مسجد است و من در پشت سرش ایستادم بفاصله ، پس تکبیرة الاحرام را گفتم و مشغول خواندن فاتحه شدم که ناگاه شنیدم قرائت فاتحه او را که هرگز نشنیدم از احدی چنین قرائتی ، پس از حسن قرائتش در نفس خود گفتم شاید او صاحب الزمان علیه السلام باشد و شنیدم پاره کلمات از او که دلالت بر این میکرد آنگاه نظر کردم بسوی او پس از خطور این احتمال در دل ، درحالتی که آنجناب در نماز بود دیدم که نور عظیمی احاطه نمود بآنحضرت بنحوی که مانع شد مرا از تشخیص شخص شریفش و در اینحال مشغول نماز بود و من می شنیدم قرائت آنجناب را و بدنم میلرزید و از بیم حضرتش نتوانستم نماز را قطع کنم پس بحر نحو بود نماز را تمام کردم و نور از زمین بالا میرفت پس مشغول شدم بگریه و زاری و عذر خواهی از سوء ادبی

(۱) چرا حضرت بقرش توجه فرموده است ؟

جواب - ممکن است حضرت خواسته عوض آن صبر کند تا در آخرت بمقامات عالیہ برسد و در دنیا تکمیل گردد ، ولی از این دو حاجت که ناچار بود توجه فرموده اند ، و یا این که صلاح نبوده است که به ثروت هم برسد . مؤلف .

که در مسجد با جنابش کرده بودم و گفتم ای آقای من وعده جنابت راست است مرا وعده دادی که با هم برویم بقبر مسلم در بین سخن گفتن بودم که نور متوجه جانب قبر مسلم شد پس من نیز متابعت کردم و آن نور داخل در قبه مسلم شد و در فضای قبه قرار گرفت و پیوسته چنین بود و من مشغول گریه و ندبه بودم تا آنکه فجر طالع شد و آن نور عروج کرد چون صبح شد ملتفت شدم بکلام آنحضرت که اما سینه ات پس شفا یافت دیدم سینه ام صحیح و ابد اسرفه نمیکنم و هفتی نکشید که اسباب تزویج آن دختر فراهم آمد من حیث لا احتسب (که من گمان نداشتم) و فقر هم بحال خود باقی است چنانچه آنجناب فرمود والحمد لله. (۱)



(۱) نجم الثاقب نوری ره ص ۳۶۱ - کلمه طیبه ص ۱۴۳ - ج ۲

منتهی الامال ص ۵۰۶ جزء ۵۳ بحار الانوار ص ۲۴۰ .

« داد رسمی حضرت حجت (عج، در راه) »

« سامرا بعالم سیدی »

(۵۱) سید جلیلی که از اهل علم و قطع بصدق و سداد و تقوای او هست نقل مینماید که بین حضرت سید محمد و سر من رأی راه و جاده را گم کرده و پس از یأس از زندگی خود بواسطه عطش فوق العاده و گرسنگی و وزیدن باد سموم در قلب الاسد بیهوش شده بروی خاکهای گرم افتاده بودم دفعه چشم باز کرده سر خود را بر زانوی شخصی دیدم آن شخص کوزه آبی بلبم رسانید و سید میگوید چنین آبی در مدت عمر ندیده بودم در شیرینی و خوشکواری ، و پس از سیراب شدن آب سفره را باز نموده دو سه قرص نان ارزن بجهت سید تهیه فرموده سید غذامیل نمود و آن عرب فرمود بسید یاسید در این نهر جاری خود را شست و شو بده سید میگوید عرض کردم یا اخاه اینجا نهری نیست من از عطش مشرف بهلاکت بودم و شما بداد من رسیدید . عرب فرمود این آبست و جاری و زلال و خوشکوار سید میگوید بمجرد صدور این کلمه از شخص عرب من متوجه شده دیدم نهر با صفائی است و تعجب کردم نهر باین نزدیکی و من از عطش مشرف به تلف بودم .

الحاصل عرب فرموده یاسید قصد کجارا داری؟ عرض کرد حرم

مطهر سید محمد علیه السلام را عرب فرمود این حرم سید محمد است سید میگوید

دیدم نزدیک بقعه سایه حضرت سید محمد هستم و حال آنکه محلیکه راه را در او گم کرده بود جاده سید بود و مسافت زیادی تا سید محمد علیه السلام بوده بهر حال از فوائدیکه در این چند قدم آن عرب مذاکره فرموده بود :

۱ - تأکید در تلاوت قرآن شریف و انکار شدید بر کسانی که می گویند کتاب تحریف شده حتی نفرین فرمودند برواتی که جعل احادیث تحریف را نموده اند .

و از فوایدیکه از عرب استفاده شده تأکید گذاردن عقیق که اسماء مقدسه معصومین بر او حک شده زیر زبان میت . و تأکید در بر والدین حیا و میتاً .

و تأکید فرموده در زیارت بقاع مشرفه ائمه و امام زاده ها و تعظیم آنها .

و تأکید در احترام ذریه علویه . و فرمودند یاسید قدر انتساب بخاندان رسالت را بدان و این نعمت را زیاده تشکر نما که موجب سعادت و افتخار است .

و ایضاً (دوباره) تأکید فرمودند خواندن قرآن شریف . و تأکید فرمود در خواندن صلوة اللیل (نماز شب) و فرمودند یا سید حیف است از اهل علم که خود را وابسته بمانداند و مداومت بر این عمل نمایند .

و هکذا تأکید در سبحة الزهرا علیها السلام فرمودند و ایضاً تأکید در

زیارت حضرت سید الشهداء از دور و نزدیک فرمودند و ایضاً تأکید در رفتن بزیارت امام زادگان و قبور صلحا از علماء فرمودند ، و ایضاً تأکید در

حفظ نمودن خطبه حضرت صدیقه طاهره در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله

نمودند و كذلك خطبه شقشقیة حضرت امیر علیه السلام . و كذلك خطبة علیا
مخدره زینب خاتون رادر مجلس یزید .

این دفعه سیدمی گوید چون بنظرم خطور نمود که این شخص عرب
که باشد (شاید امام زمانست) فوراً از نظرم ناپدید شد (۱).



(شام خوردن عیسی بن مهدی از)

« سفره حضرت »

(۵۲) در یکی از کتب علمای ما از حسین بن حمدان از ابو محمد عیسی بن مهدی جوهری روایت نموده که گفت : در سال ۲۶۰ با هنگ حج بیت الله از وطن بیرون آمدم مقصد من مدینه بود زیرا بر من ثابت شده بود که امام زمان ظهور کرده است . من بیمار گشتم و وقتی از پرهیز بیرون آمدم میل بخوردن ماهی و خرما پیدا کردم موقعی که وارد مدینه شدم و برادران دینی خود (شیعیان) را ملاقات نمودم آنها نیز مرده دادند که حضرت در محلی بنام (صابر) ظهور نموده (دیده شده) من هم بطرف صابر رفتم و وقتی بان بیابان رسیدم چند رأس بزغاله لاغر دیدم و قصری هم در آنجا بود بزغاله ها رفتند میان قصر و من در آنجا ماندم مراقب مطلب بودم تا آنکه نماز مغرب و عشاء را خواندم و دعا و تضرع نمودم ناگاه « بدر » خادم امام حسن عسکری علیه السلام را دیدم که گفت ای عیسی بن مهدی جوهری وارد شو من از شنیدن این حرف تکبیر و تهلیل گفتم و بسیار حمد الهی بجا آوردم .

هنگامی که وارد حیاط قصر شدم سفره غذائی را دیدم که گسترده شده خادم بمن دستور داد که کنار سفره بنشینم مرا پهلوی سفره نشانید و گفت آقایبت بودستور می دهد که هر چه دره وقع رفع پرهیز میخواستی فعلا بخور من گفتم همین دلیل برای من کافی است .

من چگونه غذا بخورم با اینکه هنوز آقای خود را ندیده ام باز او بانگ زد ای عیسی غذا بخور که مرا خواهی دید من هم نشستم سر سفره دیدم ماهی گرمی که میجوشید در سفره نهاده و کنار آن نیز خرمائی که شباهت تامی بخرمای مادارد گذارده اند و پهلوی آن هم دوغ است این هنگام مرا صدا زد و گفت ای عیسی آیا باز هم در امر ما شك داری؟ آیا تو بهتر میدانی چه چیزی برای نافع و چه چیز ضرر دارد یا من؟ من گریستم و استغفار نمودم و از آنچه در سفره بود خوردم هر بار که دست از آن برمیداشتم جای دستم معلوم نبود من غذای آن سفره را لذیذترین غذای دنیا دیدم و چندان خوردم که شرم کردم بیشتر تناول کنم ولی او بانگ زد و گفت ای عیسی شرم مکن که این از غذای بهشتی است و دست مخلوق آنرا نپخته است من هم باز شروع بخوردن کردم دیدم دلم نمی خواهد دست از آن بردارم و سیر نمی شوم ولی پیش خود گفتم کافی است.

در اینوقت باز مرا صدا زد و گفت ای عیسی بیائز من ، من پیش خود گفتم آقای من آمد و من هنوز دستم را نشسته ام حضرت صدا زد و گفت : آیا این غذا که خورده ای محتاج به شستن دست است من دستم را بوئیدم دیدم از مشك و کافور خوشبو تر است آنگاه بوی نزدیک شدم نوری از او آشکار گشت که دیدگانم را خیره کرد و طوری سراسیمه گشتم که گمان کردم اختلال حواس پیدا کرده ام .

فرمود : اگر تکذیب کنندگان من نمیگفتند او در کجاست و چه وقت بوده و در کجا متولد شده و کی او را دیده و چه کسی از پیش او آمده است که بشما اطلاع دهد و چه چیز بشما خبر داد و چه معجزه ای برای

شما آورده است؟ لزومی نداشت که مرا بینی ولی بخدا قسم مردم امیرالمؤمنین علیه السلام را با اینکه میدیدند و از وی روایت میکردند و بخدمتش میرسیدند عقب زدند نزدیک بود آن حضرت را بقتل رسانند همچنین مقام سایر پدران مرا پائین آوردند و آنها را تصدیق نکردند و معجزات آنها را سحر و تسخیر جن شمردند تا هنگامیکه حقیقت ادعای آنها روشن شد ای عیسی آنچه دیدی بدوستان ما برسان و به دشمنان ما مگو گفتم آقا دعا کن که خداوند مرا در این عقیده ثابت بدارد فرمود: اگر خداوند تورا ثابت قدم نمیداشت مرا نمی دیدی پس برو که همیشه رستگار و پیروز هستی. من هم بیرون آمدم در حالیکه بی نهایت حمد و شکر خدای نمودم (۱).

(۱) مهدی موعود ص ۸۱۲ - منتخب الاثر ص ۳۷۵ - نقل از بهار الانوار.

ملاحظه می فرمائید که حضرت چقدر بعیسی لطف فرمود و از خوراک های بهشتی عطا کرده که بقدر کافی خورده است و لزوم رؤیت خویش را با او برای ثبوت اعتقادش بیان کرده است.

عیسی هم چقدر با معرفت بوده که در آنجا بهترین درخواست را کرده که ایمانش ثابت باشد چون ولایت ائمه بزرگترین و بینظیرترین نعمت دنیا و آخرت است و حضرت هم او را بشارت داده اند.

مطلب دوم این که در آن نوقیع مقدس که برای علی بن محمد چهارمین سفیر (در غیبت صغری) صادر فرموده تصریح کرده اند «الا فمن يدعی المشاهدة قبل الصيحة و قبل خروج السفیانی فهو كذاب مفتری».

گویند پس از آن که امام با این صراحت بفرماید هر کس دعوی مشاهدت کند دروغگو و مفتری خواهد بود (یعنی در غیبت کبری) (پس

« توجه کردن حضرت ولی عصر (عج) »

« به ابوراجح مجروح »

(۵۳) سید علی بن عبدالحمید نیلی در کتاب «السلطان المفرج عن اهل الایمان» در ذکر کسانی که حضرت امام زمان را دیده اند می نویسد و از جمله حکایتی است که مشهور است و در همه جا شایع گردیده و خبر آن بهمه جا رسیده است و مردم این زمان بالعیان دیده اند و آن حکایت ابوراجح حمّامی در حله است حکایتی را جماعتی از دانشمندان و مرشّان و افاضلی با صدق و صفا نقل کرده اند که از جمله شیخ زاهد و عابد محقق شمس الدین محمد بن قارون سلمه الله تعالی است وی نقل می کرد که روزی بحاکم حله که شخصی بنام «مرجان صغیر» بود گزارش دادند که این ابوراجح خلفا را سب میکند حاکم هم ابوراجح را احضار نمود

آنها که این قدر بحضور مشرف می شوند چیست (مثبتین گویند اگر کسی مدعی دیدار شود دروغگو و مفتری نخواهد بود مگر آنگاه که از زبان امام چیزی نقل کند و پیدا است که زمینه صدور این دستور جلوگیری از مردم طماع است که دعوی نیابت خاصه کرده و مدعی شوند که امام را دیده و مرا نیابت داده است و گرنه کسانی که چنین دعوی ندارند در حضور امام زمان (عج) فرجه برای آنان میسر است.

چنان که عده بسیاری توفیق شرفیابی حاصل کرده اند. ج ۳ سرمایه

سخن ص ۴۱۵

خبر منقّری در ج ۳ کشف الغمه ص ۴۵۵.

و دستور داد اورا چندان زدند که تمام بدنش مجروح گشت و بیحال
 بزمین افتاد و دندانهای ثنایایش ریخت بدستور حاکم زبان اورا در آوردند
 و سوزن آهنی در آن فرو بردند و بینیش را پاره کردند و ریسمانی که از موی
 زیر تابیده شده بود در سوراخ آن برد و ریسمان دیگری بآن بست
 و بدست غلامان خود داد که در کوچه و بازار حمله بگردانند وقتی اورا می
 گردانیدند از هر طرف مردم هجوم آورده و اورا میزدند بطوریکه افتاد
 روی زمین و مرگ را جلو روی خود دید چون خبر بحاکم دادند دستور
 داد اورا بقتل رسانند (۱) مردمی که اطراف او بودند گفتند او پیر مرد
 سالخورده است و آن چه باید به بیند دید و فعلا مرده ای بیش نیست

(۱) ملاحظه کنید این مردم شیطان و ساعی در نزد حکام دنیا چقدر مرتکب

خون ناحق میشوند و حاکم فوری قبول میکند، خداوند در قرآن مجید فرموده:
 و ان جائکم فاسق بنیاء فتبینوا، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
 که شخصی را در قیامت خواهند آورد با قدر محجّمه از خون پس او گوید که من و الله
 کسیران گشته ام و شریک در خون کسی نگشته ام حقیقتاً باو فرماید که فلان بنده
 مرا بیدی یاد کردی و آن سخن شهرت کرد و باعث کشتن او شد ص ۵۹۹
 عین الحیوة مجلسی قدس.

و از امام صادق علیه السلام منقولست که شخصی در قیامت بنزد شخصی بیاید
 در هنگامی که مردم در حساب باشند و اورا بخون آلوده کند او گوید ای
 بنده خدا مرا با تو چکار بود گوید در فلان روز یک کلمه گفتمی و اعانت بر کشتن
 من کردی عین الحیوة ص ۵۶۰ . قال ابو عبد الله علیه السلام من اعان ظالماً
 علی المظلوم لم یزل الله علیه ساخطاً حتی ینزع من معونته و سایل الشیعة ج ۱۱
 ص ۳۴۵ حضرت صادق علیه السلام فرمود هر کس بظالمی کمک کند در حق
 مظلومی علیه او دائم خداوند باو غضبناک است و (از رحمت خدا دور است)
 تا موقعیکه بر کنار شود از اعانت خویش و مرتفع نماید.

اورا بهمین حال بگذارید تا خود بمیرد و خون او را بگردن نگیرید مردم چندان در این خصوص اصرار ورزیدند که حاکم دستور داد او را آزاد کنند .

در آن موقع صورت و زبان ابوراجح ورم کرده بود کسان او آمدند و آن نیمه جان را بنخانه اش بردند و هیچکس تردید نداشت که همان شب خواهد مرد . ولی چون فردا مردم بدیدن او آمدند دیدند ایستاده نماز میخواند و حالش کاملاً رضایت بخش است . دندانهایش که افتاده بود بحال اول برگشته و جراحتهای بدنش بکلی بهبودی یافته و اثری از آن باقی نمانده و زخم صورتش هم زایل گشته است مردم از مشاهده وضع او بشکفت آمدند و ماجرا را از او جویا شدند ابوراجح گفت وقتی من مرگ را بیچشم دیدم و زبانی نداشتم که خدا را بخوانم ناچار بازبان دل بدعا پرداختم و آقا و مولای خویش امام زمان علیه السلام را بیاری طلبیدم هنگام شب خانها م نورانی شد و در آن میان امام زمان علیه السلام را دیدم که دست مبارک را روی صورتم کشید و فرمود برخیز و برای نان خورانت کار کن که خداوند تورا شفا داد چون صبح شد خود را اینطور که می بینید مشاهده نمودم

شمس الدین محمد بن قارون میگفت بخدا قسم ابوراجح اصولاً مردی ضعیف البنیه لاغر اندام زرد رنگ زشت رو بود و ریش کوتاهی داشت من همه وقت بحمام او میرفتم و همیشه او را بدین حالت و شکل میدیدم ولی چون آنروز صبح در میان جمعیت بدیدن او رفتم دیدم قوی پی و خوش قامت شده محاسنش بلند و رویش سرخ و بصورت

جوان بیست ساله‌ای گشته بود و تازنده بود بهمین شکل و هیئت مانند (۱) چون این خبر شیوع یافت حاکم او را طلبیده و او ناچار پیش حاکم رفت . حاکم که روز قبل او را با نوضع دیده بود و امروز بدین حالت میدید که درست بعکس دیروز بود و اثری از زخمها در بدن او نیست و دندانهایش بحال اول برگشته است از مشاهده این وضع رعب عظیمی بدل حاکم راه یافت حاکم قبلاً در محلی که بنام امام زمان علیه السلام معروف بود می نشست و پشت خود را بقبله میکرد ولی بعد از این واقعه روی بقبله می نشست و با مردم (حله) با مدارا و نیکی رفتار میکرد و از تقصیر مجرمین آنها میگذشت و بانیکان آنان نیکی می نمود ولی اینکار هم سودی بحال او نبخشید و بعد از قلیل مدتی درگذشت (۲).

(۱) آنانی که میگویند فایده امام غائب چیست علاوه از اینکه امام را به آفتاب تشبیه کرده اند و هشتوجه اثر او را بیان نموده اند از مثال چنین قضایا هم زیاده اتفاق افتاده که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به شیعیان توجه فرموده و از فشار و ظلم و مرض نجات داده و حاجات و خواسته هایشان را قبول فرموده ملاحظه می فرمائید علاوه از اینکه خود این شخص مظلوم ابورا جح مجروح را نجات داده است عدای از مردم را هم متوجه حقانیت شیعه کرده و اعتقاد و امید شیعیان را بیشتر فرموده و هکذا حاکم را متنبه فرمود که قبلاً ظلم می نمود و بمجرمین و شیعیان فشار وارد می ساخت، اکنون رویه اش را عوض کرده و ملایم و مهربان شده و بعدالت رفتار نموده است. آیا اینها و امثال اینها فایده و توجه امام زمان عج در حال غیبت نیست؟ و بطور و چقدر فاعل و عقول عدای فاسد و مستور از درك حقایق شده و چشمشان بسته است که متوجه نیستند و در اینباره اشکال مینمایند. مؤلف

(۲) مهدی موعود ص ۸۱۴ - نجم الثاقب ص ۳۰۷ - ج ۲ منتهی الامال ص ۴۹۱ -

وقایع الایام ج شعبان ص ۳۷۵ .

« نجات دادن مؤمنی را در راه از دست »

« دشمن و شفای او »

(۵۴) علامه مجلسی ره در کتاب بحار نقل کرده از بعضی از اصحاب صالحین، آنکه محی الدین اربلی گفت: من نزد پدر خود بودم و مردی با او بود و آن مرد را پینکی گرفت (یعنی - سینه و چورت) پس عمامه از سر او افتاد و جای ضربت هایلله در سر او بود، پدرم از آن ضربت سؤال کرد، گفت: این ضربت از صفین است، پدرم گفت: جنگ صفین در زمان قدیم شده و تودر آن زمان نبود، گفت: من سفر کردم بسوی مصر و مردی از قبیله غره بامن رفیق شد، پس در میان راه روزی جنگ صفین را یاد کردیم، آن رفیق من گفت: اگر من در روز صفین میبودم شمشیر خود را از خون علی و اصحاب او سیراب میکردم، من گفتم: اگر من در آن روز میبودم شمشیر خود را از خون معاویه و اصحاب او سیراب میکردم و اینک من و تو اصحاب علی و معاویه ایم، پس بایکدیگر جنگ عظیمی کردیم و جراحت بسیار بیکدیگر رسانیدیم، تا آنکه من از شدت ضربتها افتادم و از حال رفتم، ناگاه مردی را دیدم که بسر نیزه مرا بیدار میکند، و چون چشم گشودم آن مرد از مرکب فرود آمد و دست بجراحتهای من مالید، در حال عافیت یافت، فرمود: که در اینجامکث نما، پس غایب شد و بعد از اندک زمان برگشت و سر آن خصم من با او بود، و مرکب او را نیز آورده بود، پس بمن فرمود: که این سر دشمن تو است و تو ما را یاری کردی و نصرت

کردی ، ماتر ایاری کردیم و خداوند عالم یاری میکند هر که را که او را یاری کند ، من گفتم تو کیستی گفت : من فلان بن فلان یعنی حضرت صاحب الزمان عجل ، پس بمن فرمود : که هر که ترا از این ضربت سؤال کند بگو که این ضربت صفین است (۱)



*(غضب امام زمان علیه السلام بخدمت) *

• حرم سامرا •

(۵۵) فاضل نراقی علیه الرحمه در کتاب خزائن از شیخ جلیل شیخ محمد جعفر نجفی قدس سره که از مشایخ اجازه او بوده چنین حکایت میکند، که در سفریکه با جناب ایشان بزیارت عسکرین و سرداب مقدس مشرف شدند، روزی برای او نقل کرد که مراد سامره آشنائی بود، که هرگاه برای زیارت میآمدیم، بمنزل او میرفتم، وقتی بسامره آمدم و بمنزل او رفتم، او را رنجور یافتم، بسرحدی که مشرف بر موت بود، از سبب مرض و ناخوشیش پرسیدم.

گفت: چندی قبل قافله از تبریز بجهت زیارت باینجا آمدند، و من چنانکه عادت خدام این حرم و اهل سامره میباشد، بسوی قافله رفتم، تا مشتری برای خود پیدا کنم، و استادی او را در زیارت بنمایم، و از قبل او منتفع گردم، در میان قافله جوانی را دیدم، در زی ارباب صلاح و نیکان؛ در نهایت صفا و طراوت که بکنار دجله رفت، و غسل بجای آورد و جامه های نو پوشید، و در نهایت خضوع و خشوع روانه بجانب روضه متبرکه شد.

با خود گفتم که از این جوان می توان منتفع شد، دنبال او را گرفتم تا وقتی که وارد صحن شد، چون بدر رواق رسید ایستاد و کتابی در دست گرفته مشغول خواندن دعای اذن شد، و با کمال خضوع اشک از

دیدگانش جاری بود ، من نزد او شدم و گوشه ردای او را گرفتم و گفتم می خواهم برای تو زیارت نامه بخوانم ، اودست بکیسه کرد و یک اشرفی در دست من نهاد ، و اشاره کرد که برو و مزاحم من مباش ، و مرا بحال خود بگذار ، من که چند روز استادی میکردم و بده یک آن مبلغ شاکر بودم ، اشرفی را گرفتم و قدری راه رفتم باز طمع مرا بر آن داشت که برگردم و چیز بیشتری از او بگیرم ، چون برگشتم دیدم با خضوع و گریه اذن دخول میطلبید ، باز مزاحم او شدم و گفتم باید من ترا تعلیم زیارت دهم ، این نوبت نیم اشرفی بمن داد و اشاره کرد که دیگر بجانب من نیا ، من قدری رفتم و با خود گفتم نیکو شکاری بدست آمده نباید او را رها کرد ، برگشتم و با او گفتم کتاب را کنار بگذار که البته من باید برای تو زیارت نامه بخوانم ، و عباى او را کشیدم ، در این نوبت یکریال بمن داد و مشغول دعا شد ؛ من رفتم و باز گشتم و همان سخن تکرار کردم ، دیدم کتاب را زیر بغل گذاشت و بیرون رفت ، از کردار خود پشیمان شدم و دنبالش دویدم و گفتم : برگرد و بهر طریق که می خواهی زیارت کن ، که دیگر مرا با تو کاری نیست .

گریه کنان گفت : مراد دیگر حالت زیارت نمانده ، این بگفت و برفت ، من بسیار نفس خویش را ملامت کردم پس بخانه برگشتم همینکه داخل در فضای خانه شدم ، دیدم سه نفر بر لب بام محاذی در خانه رو بروی من ایستاده اند ، آنکه در وسط بود از دیگران جوان تر بود ، و کمائی در دست داشت تیری بکمان نهاد و بمن گفت : چرا زوار ما را از زیارت ما بازداشتی و زه کمانرا کشید ، دیدم سینه ام می سوزد و آن

سه نفر غایب شدند ، و سوزش سینه من بتدریج اشتداد یافت ، و پس از دو روز مجروح شد ، و بتدریج آن جراحی پهن شد تا اکنون که تمام سینه امرا فرا گرفته ، پس سینه اش را گشود دیدم تمام سینه او پوسیده و گندیده و سه روز بیشتر نگذشت که او بمرد (۱)



« امام زمان و جل الله تعالی فرجه به صابونی »

« اجازه دیدار نداد »

(۵۶) مرد صالح و خیر اندیشی در بصره عطاری میکرد، وی داستان عجیبی دارد، که از زبان خودش خاطر نشان میگردد، گوید: روزی در مغازه نشسته بودم، دو نفر برای خرید سدر و کافور بدر دکان من آمدند، از گفتار و سیمای آنان چنین دریافتم که اهل بصره نیستند، و از شخصیت های بزرگ می باشند، (اثر النجابه ساطع البرهان) از حال و دیار آنان پرسیدم؟ آنها کتمان نمودند، من هرچه اصرار مینمودم، آنان نیز اصرار اغماض از این سؤال میکردند، آخر الامر آندو نفرا قسم بحضرت رسول ﷺ دادم که خود را معرفی کنند،

چون دیدند من دست بردار نیستم گفتند: از ملازمان و چاکران درگاه مبارک حضرت ولی عصر حجة بن الحسن العسكري عليه السلام هستیم، شخصی از نوکران آن درگاه با عظمت از دنیا رفته است، صاحب آن ناحیه ما را مأمور کرد که از تو سدر و کافور خریداری کنیم، فهمیدم که اینان از یاران آنحضرت هستند بی اختیار بدست و پای ایشان افتادم و تضرع و زاری کردم که حتماً باید مرا بآنحضرت برسانید.

یاران حضرت (گفتند) مشرف شدن بحضور آنسرور منوط با اجازه او است.

گفتم: مرا نزدیک آنجناب بپسندید اگر اجازه داد رهی سعادت

وگرنه که هیچ ، آنان از اقدام باین کار خود داری کردند ، ولی چون دیدند من با کمال پافشاری دست بر دار نیستم ، بمن رحم کرده و منت گذاشتند ، و درخواست مرا اجابت نمودند بسیار خوشحال شدم باشتاب تمام سدرو کافور را بآنها داده ، درب مغازه را بستم و بدنبال آنها روانه شدم تا بساحل دریای عمان رسیدیم . (۱)

آندو نفر بدون احتیاج بکشتی روی آب روانه شدند ، من ترسیدم که غرق شوم ایستادم ، آنان متوجه من شدند و گفتند : مترس خدا را بحضرت حجت علیه السلام قسم بده و رهسپار شو ، من چنین کردم و بر روی آب مانند زمین خشک بدنبال آنها رفتم ، در وسط های دریا بودیم ، دیدم ابرها بهم در آمده و هوا صورت بارانی گرفت و شروع بیاریدن کرد ، اتفاقاً من در همان روز صابون پخته بودم و بر پشت بام مغازه بخاطر اینکه بوسیله تابش افتاب خشک شود گذارده بودم ، همینکه باران را دیدم خیال صابون نموده و پریشان خاطر شدم ، بمحض این خیال مادی ، ناگهان پاهایم در آب فرورفت ، بکمک هنرشناوری بدست و پا و تضرع افتادم ، آن دو نفر بمن توجه کرده و عجز و ذلت مرا مشاهده نمودند ، فوراً بعقب برگشته دست مرا گرفتند و از آب بیرون کشیدند ، گفتند : این پیش آمد اثر آن خاطره صابون بود ، بار دیگر خدا را بحضرت حجت علیه السلام قسم ده تا تورا در آب حفظ کند ، من نیز استغاثه نموده و چنین کردم مثل بار اول روی آب با آنان رهسپار شدم .

(۱) دریای عمان اگرچه با بصره خیلی فاصله دارد و بعید بنظر میرسد

ولی می توان احتمال داد که یاطی الارض کرده اند یا اشتباه در نسخه و نام محل شده باشد .

وقتیکه بساحل دریا رسیدیم ، خیمه و چادری را دیدم که همانند « شجره طور » نور از آن ساطع و آن فضا را روشن نموده بود همراهان (گفتند) : تمام مقصود در میان این پرده است .

باهم براه خود ادامه دادیم تا نزدیک چادر رسیدیم ، یکی از همراهان پیشتر رفت تا برای من اجازه ورود بگیرد ، چادر را خوب می دیدم و سخن آن بزرگوار را می شنیدم ، ولی وجود نازنینش را نمی دیدم ، آن شخص در باره مشرف شدن من به حضور مبارکش خواستار اجازه شد .

آنجناب فرمود : « ردّوه فانه رجل صابونی » باو اجازه ندهید او را در عداد خدمه این درگاه ملک پاسبان نشمرید ، زیرا او مردی صابون دوست و مادی است ، یعنی او هنوز دل را از تعلقات دنیای دنی خالی نکرده ولیاقت حضور در این درگاه را ندارد ، چون چنین شنیدم نا امید برگشتم و دندان طمع از دیدار آن والا گهر کشیدم ، و دانستم که وقتی ممکن است بزیارت آنجناب برسم که دلم از آلودگیها زدوده و صاف گردد (۱)

(۱) پندهای جاویدان ص ۱۳۶ نقل از دارالسلام عراقی ص ۱۷۲ .

*(تشریف یکنفر از مقدسین نجف بحضور) *
« امام زمان عجل الله تعالی فرجه »

(۵۷) حکایت شده است از موثقین که زمانی مقدسین بسیار در نجف اشرف جمع شده بودند ، پس روزی ایشان با یکدیگر گفتند : که آیا چه زمانی خواهد بود که مردمان بهتر از ما باشند ، و نیکوتر از ما جمع شوند ، پس اگر حدیثی که وارد شده که اگر سیصد و سیزده تن از مؤمنین بهم رسند ، صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه ظهور میکند راست بود ، میبایست در این زمان ظهور کند ، زیرا که آنچه در ربع مسکون از صلحاء بهم رسند آنچه از صلحاء که الان در نجف اشرف هستند زبده صلحاء ربع مسکون می باشند ، و زیاده از سیصد و سیزده تن هستند پس اگر آن حدیث راست بود ؟ البته میبایست صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه ظهور کند ، پس بعد از تفکر و تعارض بسیار بنای امر را بر این گذاشتند که از میان اینهمه مؤمنین یکنفر را که از همه زاهدتر و مسلمدر تزد جمیع آنها بوده باشد ، انتخاب نموده بیرون بفرستند ، پس همه مؤمنین را جمع نموده یکنفر را که باقرار همه افضل از تمام آنها بود ، انتخاب نموده نگه داشتند ، پس او را با توکل تمام بیرون محوطه نجف اشرف نمودند دروادی السلام ، تا شاید استکشاف این سر را بنماید .

پس آن شخص بیرون رفت ، و بعد از مدتی برگشت بسوی رفقای خود ، و گفت اندکی که از نجف اشرف بیرون شدم ، سواد شهری بنظرم آمد ، و پیش رفتم تا داخل آن شهر شدم ، پس از کسی سؤال نمودم که این شهر را چه نام

است؟ گفت: این شهر صاحب الزمان است، پس خانه آنحضرت را از او سؤال نمودم و باشعف تمام خود را بدر خانه آنحضرت رسانیدم، و درقالباب نمودم کسی از ملازمان حضرتش بیرون آمد، گفتم: خدمت آنحضرت میخواهم شرفیاب شوم، پس آنمرد رفت و برگشت و گفت: که امام فرموده اند که دختر باکره از فلان شخصی که نامش فوق تمام بزرگان این شهر است، بعقد تودر آورده ام پس تو امشب برو بخانه آنشخص توقف نما، و فردا بنزد مایا پس من خانه آنشخص را پیدا نموده، و بمنزل او رفتم و پیغام آنحضرت را باو رسانیدم، و او قبول نموده بنای زفاف از برای من گذاشتند، و چون شب شد عروس را بحجله گاه در آورده اند، و همینکه خواستم باو دستی برسانم، ناگاه آواز کوس حرب بگوشم رسید پرسیدم چه خبر است؟ گفتند: حضرت صاحب الزمان خروج میکند، پس من با خود گفتم ایشان بروند من نیز از دنبال ایشان خواهم رفت، در همین فکر و خیال بودم که قاصد آنحضرت علیه السلام رسید، که بسم الله ما خروج کردیم، بیاباماتا بجهاد اعدا برویم، من گفتم: عرض مرا با آنحضرت برسانید، و بگوئید که ایشان تشریف ببرند، من نیز از عقب ایشان خواهم آمد، قاصد رفت و بزودی برگشت، و گفت: که حضرت میفرماید فوراً باید بیائی، من گفتم: اگر چه چنین فرموده ولی من الحال نخواهم آمد، چون اینحرف را زدم ناگاه خود را در همان صحرای نجف اشرف دینم که نه شبی بود و نه شهری و نه عروسی و نه اطاقی، پس دانستم که عالم کشف بوده است نه شهود، و فهمیدم که ما را قوه اطاعت آن حضرت نیست. (۱)

۵) تنبیه حضرت مجاور مسجد را در خوابش

(۵۸) در معدن الاسرار است که بتوسط ثقات از علماء اعلام از استاد الاساتید آقا محمد باقر بن محمد اکمل البهبهانی حشرهما الله مع السبع المثانی حکایت شده که آن مرحوم فرموده: که در اول ورود بکر بلائی معلی مردم را موعظه می نمودم ، روزی در منبر حدیث شریفی که در خرایج راوندی است در طی بیانات بر لسانم جاری شد که مضمون آن اینست که زیاد و بسیار مگوئید که چرا آنحضرت ظهور نمیکنند ، چه شما طاقت سلوک با او را ندارید ، زیرا لباس اودرشت و حررک اونان جو است (۱) پس گفتم که از الطاف الهیه غیبت صاحب الزمان عجل الله فرجه است زیرا که ما را قوت اطاعت وی نیست .

اهل مجلس بیکدیگر نگاه کردند و شروع نمودند بنحوی گفتن که اینمرد راضی نیست آنحضرت ظهور کند، که مبادا ریاست از وی زایل شود ، و بعدی زمزمه در میان ایشان شد که من خائف شده با سرعت از منبر فرود آمده بخانه رفتم و در را بسوی مردمان بستم.

بعد از ساعتی کسی دق الباب نمود ، بعقب در آمدم و گفتم کیستی ؟ گفت : فلانم که سجاده تورا بمسجد میبردم، در را گشودم و او سجاده را از همانجا به صحن خانه انداخت و گفت : ای مرتد بردار سجاده خود را که در اینمدت بعث اقتدا بتو کردیم ، و عبادات خود را باطل بجای آوردیم ، من سجاده را برداشتم و آنمرد رفت، و من از خوف در را محکم بستم و متحیر بنشستم ، چون پاسی از شب گذشت دق الباب نمودند ، من باخوف تمام

عقب در رفتم و گفتم کیستی؟ دیدم همان سجاده بردار است که باعذر تمام
والحاج مالا کلام اظهار عجز و معذرت و ذل و مسکنت می نماید، و قسمهای
مغایبه بمن میدهد که در را بکشایم، و من از خوف در را نمی گشودم،
تا آنقدر قسم یاد کرد و عجز نمود که من یقین بصدق وی نمودم و ~~را~~ را
گشودم، ناگاه دیدم که بر سر قدمهای من افتاده و پاهای مرا بوسه میدهد،
باو گفتم ای مرد مسلمان آن سجاده آوردن اولت و مرتد گفتن بمن
چه بود؟ و این قدم بوسیدن تو چیست؟ گفت: مرا ملامت مکن، چون از نزد
شمارفتم و نماز مغرب و عشاء بجا آوردم و خوابیدم، در عالم خواب و رؤیا
دیدم که حضرت صاحب الزمان ظهور فرموده من بآشتاب تمام خدمتش
مشرف شدم، بمن فرمود: ای فلان این عباى تواز مال فلان است و تو
ندانسته و از دیگری گرفته ای باید بصاحبش رد کنی، عبا را بصاحب اصلیش
رد نمودم، پس فرمود که این عباى تو نیز از فلان شخص است، و تو او را از
دیگری خریدهای باید او را هم بصاحب اولیش رد نمائی، و همچنین تا تمام
البسه مرا امر نمود که بمردم دادم، سپس شروع در خانه و ظروف و فروش
و مواشی و عقارات من و سایر مخلقات نمود و از برای هر يك مالکی معین
نموده و باورد فرمود، بعد بمن فرمود: زنی که در حباله تو می باشد خواهر
رضاعی تو است و تو ندانسته او را تزویج کرده او را هم باید رد باهش بنمائی،
پس او را هم رد نمودم، پسری دارم قاسم علی نام ناگاد در آن اثناء در آنجا
پیداشد، و همینکه نظر او بر آنحضرت افتاد، فرمود: که این پسر نیز از همین
زنت پیداشده و ولد حرام خواهد بود، این شمشیر را بردار و گردن او را بزن،
و من در این هنگام در غضب شده گفتم بخدا قسم که تو سید نیستی و از ذریه

پیغمبر نیستی ، چه جای آنکه صاحب الزمان باشی، همینکه این سخن را
گفتم از خواب بیدار شدم ، دانستم که ما را قوت اطاعت و فرمانبرداری او
نیست، و صدق فرمایش جنابعالی بر من معلوم شد، و از کرده خود نادم و از
گفته خود پشیمانم مرا عفو فرما. (۱)



«حضرت ولی عصر (عج) در طواف بیت در»

«مسجد الحرام و تعلیم دعا»

(۵۹) ابونعیم انصاری گوید: من در مکه بودم و با جمعی از مقصره کده جمهودی و ثلاثی و کلینی و ابوهاشم دیناری و ابو جعفر احول همدانی در حدود سی مرد بودند در نزد مستجار کنار خانه کعبه نشسته بودیم، در میان این جمع بنظر من جز محمد بن قاسم عقبلی مخلص موجود نداشت، در این میان که روز ششم ذیحجه سال دویست و نود و سه از هجرت، انجمن کرده بودیم بناگاه از صف طواف جوانی نزد ما بیرون آمد که در دو ازار محرم بود و نعلین در دست داشت، چون چشم ما بدو افتاد از هیبت او همه از جا برخاستیم و احترام کردیم، و کسی از ما نبود که بیانا استاد و باو سلام نداد، او در میان ما نشست و بر استو چپ نگر بست، و فرمود شما میدانید که ابو عبدالله امام ششم در دعای الحاح چه میگفت؟ گفتیم: چه میگفت؟ فرمود: میگفت:

اللهم انی اسئلك باسمك الذی به تقوم السماء و به تقوم الارض و به تفرق
 بین الحق و الباطل و به تجمع بین المشرق و به تفرق بین المجتمع و به احصیت
 عدد الرمال و زنة الجبال و کیل البحار ان تصلى علی محمد و آل محمد و ان تجعل لی
 من امری فرجاً و مخرجاً .

بارخدا یا من از تو خواهش دارم، بدان نام تو که آسمان بدان برپا است،
 و زمین بدان برجا است، و بدان حق را از باطل جدا کنی، و بدان جداها را
 گردآوری، و گرد شده را پریشان سازی، و بدان ریگها را

بشماری، و بدان کوهها را بسنجی، و دریاها را پیمانه کنی، که بر محمد
و خاندانش رحمت فرستی، و در هر کارم (در امر من) بمن فرج و گشایش بدهی.
سپس برخاست بطواف رفت و ما همه با احترامش بپا ایستادیم
تا برگشت، و فراموش کردیم پرسیم تو کیستی؟ چون فردا همین وقت شد
باز از صف طواف جدا شد و نزد ما آمد و چون روز گذشته با احترام او
بر پا ایستادیم و باز در میان مانشت و بر است و چپ نگر است و فرمود:
آیا میدانید امیر المؤمنین علیه السلام پس از نماز فریضه چه میگفت؟ عرض
کردیم: چه میگفت؟ فرمود: میگفت:

اللهم اليك رفعت الأصوات، و دعيت الدعوات، و لك عنيت الوجوه،
و لك خضعت الرقاب، و اليك التحاكم في الاعمال، يا خير مسئول،
و خير من اعطى؛ يا صادق يا باریء، يا من لا يخلف الميعاد، يا من امر
بالدعاء و تكفل بالاجابة، يا من قال: ادعوني استجب لكم، يا من قال: و اذا سئلك
عبادي عنى فانى قريب، اجيب دعوة الداع اذا دعان، فليستجيبوا لى و ليؤمنوا
بى لعلهم يرشدون، يا من قال: يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من
رحمة الله، ان الله يغفر الذنوب جميعاً، انه هو الغفور الرحيم .

بار خدا یا آواز ما بسوی تو بلند است (و حاجات بتو متوجه است)
و صورتها بر آستان تو بخاک است، و گردنهای برای تو فرود است، محاکمه
اعمال با تو است، ای بهترین سئوال شده و بهترین عطا بخش، ای راستگو
ای آفریننده، (ای آن که خلف وعده نمیکنی) ای کسی که دستور دعا
دادی و ضامن اجابت شدی، ای کسیکه فرمودی مرا بخوانید تا پاسخ
گویم، ای کسی که فرمودی چون بندگانم مرا بخوانند من نزدیک و جواب

گویم دعای خواننده را چون مرا بخواند ، و بایست از من جواب خواهند و بمن معتقد باشند ، تا شاید رهبری شوند ، ایکسیکه گفتی ای بندگان من که اسراف و خلاف کردید (بر نفسهای) خودتان ، از رحمت خدا نومید مباشید ، بدرستیکه خدا همه گناهان را میآمرزد ، بدرستیکه او آمرزنده و مهربانست .

سپس بعد از ذکر این دعا براست و چپ نگر است و فرمود : میدانید امیر المؤمنین در سجده شکر چه میفرمود ؟ عرض کردیم : چه میفرمود ؟ فرمود : عادت داشت که می گفت :

یا من لایزیده الحاج الملحین الا جوداً و کرماً ، یا من له خزائن السموات والأرض ، یا من له خزائن مادی و جل ، لا یمنعک اساءتی من احسانک ، انی اسئلك ان تفعل بی ما انت اهله ، وانت اهل الجود والکرم والعفو ، یا رب یا الله افعل بی ما انت اهله ، فانت قادر علی العقوبة وقد استحققتها لاجبة لی ولا عذر لی عندک ، ابرء الیک بذنوبی کلها ، واعترف بها ، کی تعفونی ، وانت اعلم بهامنی ، بؤت الیک بكل ذنب اذنبته ، وبكل خطیئة اخطأتها ، وبكل سیئة عملتها ، یا رب اغفر لی وارحم وتجاوز عما تعلم ، انک انت الاعز الاکرم .

ای کسیکه اصرار اصرار کننده ها جز جود و کرم او نیفزاید ، ای کسیکه خزانه های آسمان ها و زمین از آن او است ، ای کسیکه خزینه هر کم و بیش از او است ، بد کرداری من تو را از خوش رفتاری با من باز ندارد ، من از تو خواهش دارم که بامن چنان کنی که شایسته تو است ، تو اهل جود و کرم و گذشتی ، پروردگارا خدا یا بامن آن کن که شایسته آنی

تو بر کیفر توانائی و من در خور آنم ، نه در برابرت دفاعی دارم و نه پوزشی
 من از گناهانم بیزارم و رو بسوی تو دارم ، من بگناهان خود اعتراف می
 کنم تا از من درگذری ، تو بهتر از من آنهارا می دانی ، بحضرت تو برگشتم
 در هر خطائی که کردم ، از هر بدی که نمودم ، پروردگار مرا بیامرزد ، بمن
 مهربانی کن ، و از آن چه می دانی درگذر ، زیرا تو عزیزتر و کریم تری .
 و برخواست و بطواف رفت و ماهم با احترام او بر خاستیم ، باز فردا
 همین وقت برگشت و ماهم چون گذشته پیشواز او بپا خواستیم و در میان
 مانشت و بر است و چپ نگریست و فرمود: علی بن الحسین (امام چهارم) را
 شیوه این بود که در این جا (بادت خود اشاره بحجرو زبیر میزاب طلا
 کرد) بسجده میرفت و میگفت :

عبیدك بفنائك ، مسكينك بیابك ، فقيرك بیابك ، یسئلك ما لا یقدر
 علیه سواك .

كوچك بنده ات در آستان تو است ، مستمندت بر آستانه تو است ،
 از تو خواهشی دارد که جز تو بر آن توانائی ندارد ، سپس بر است و چپ
 نگریست و رو بمحمد بن قاسم علوی کرد و فرمود : ای محمد بن قاسم تو
 عاقبت بخیری انشاء الله و برخواست و بطواف رفت ، همه ماها آنچه از
 دعا بما آموخت یاد گرفتیم ، و همه فراموش کردیم که از حال او یاد آور
 شویم ، تا روز آخر اقامت در مکه ، روز آخر محمودی ب ماها رو کرد
 و گفت : شناختید این جوان را ؟ گفتیم : نه ، گفت : بخدا این صاحب الزمان
 بود ، گفتیم ای ابوعلی از کجا میگوئی ؟ گفت : من هفت سال است کداز
 درگاه خدا خواست داشتم که صاحب الزمان را بمن بنماید ، گوید يك

شب عرفه بود که همین جوان را بعینه دیدم که دعای شب عرفه را می خواند ، از او پرسیدم از چه مردمی هستی ؟ گفت : از این مردم ، از کدام قسم مردم از عرب یا از موالی ؟ از مردم عرب ، از کدام تیره عرب ها ؟ از شریف ترین و بزرگوار ترین آنها ، شریفترین و بزرگوار ترین آنان کیانند ؟ بنوهاشم ، از کدام خاندان بنی هاشم ؟ از صاحب برترین مقام و بلندترین درجه ؛ آنها کدام خاندان بنی هاشمند ؟ آنان که سرها را شکافتند و مردم را اطعام کردند و در دل شب که مردم بخوابند نماز گذاردند ، من دانستم که او علوی نژاد است و او را برای آنکه از نژاد علی است دوست داشتم ، ولی یکباره از نظرم پنهان شد و ندانستم با آسمان بالارفت یا بزمین فروشد ، از آن مردمیکه اطرافش بودند پرسیدم شما این علوی را میشناسید ؟

گفتند : آری او هر سال با ما پیاده بمکه میآید ؛ گفتم سبحان الله بخدا من در او اثر پیاده روی ندیدم ، سپس از عرفه بادللی از فراقش پرغم و سینه پرهم بمزدلفه برگشتم و در آن جا خوابیدم و در خواب رسول خدا ﷺ را دیدم و بمن فرمود: ای محمد مقصود خود را دیدی؟ عرض کردم ای آقای من کدام بود؟ فرمود: آنرا که در سر شب دیدی صاحب الزمان شما بود ، چون این داستان را از او شنیدیم همه او را پیاد سرزنش گرفتیم که چرا پیش از این موضوع خبر نداد ، گفت : من تا کنون بهیچ وجه یادم نبود . (۱)

(۱) جلد دوم کمال الدین و تمام النعمه ص ۱۴۴ مترجم کمره ای

چاپ اسلامیة .

شرح - : نتایج و استفاداتی که میتوان از این تشریح و دعاهای حضرات

«اشعار فضل در فضائل اهل بیت علیهم السلام» • وقیام قائم علیه السلام •

(۶۰) قاضی فضل بن روزبهان که از اکابر متعصبین علماء اهل سنت میباشد، که از شدت تعصب انکار اخبار صحیحہ صریحہ وارده در فضائل اهل بیت طهارت علیهم السلام را مینماید .

ائمه برد بدین قرار است: اول ازدعای امام صادق علیه السلام مقام ائمه یعنی محمد و آل محمد علیهم السلام معلوم میشود که هر وقت انسان مشکلی و حاجتی داشت بایشان توسل جوید و واسطه قرار دهد فرج حاصل شود . و حضرت با این دعا بایشان فهمانیده ، دوم ازدعای امیرالمؤمنین استفاده میشود که باید همیشه دعا کرد و حاجات خود را از درگاه خداوند خواست که اجابت میفرماید ، سوم نیز بسبب زیادگی گناهان نباید از رحمت خدا مأیوس گشت بلکه باید توبه نموده بدرگاه خداوند برگشت که خداوند همه گناهان را میبخشد ، و ازدعای سوم که امیرالمؤمنین علیه السلام در سجده میگفته ارشاد و راهنمایی است بما که باید همیشه در درگاه خداوند عزوجل بسجده افتاده و اقرار بگناهان خود کرده و درخواست عفو و بخشش کرده و از کرده خود پشیمان شد که خداوند عالم باعمال ما آگاه است و تمام گناهان ما را احصاء فرموده و بابرگواریش گذشت خواهد فرمود ، و از سجده حضرت سجاد علیه السلام معلوم میشود که بدرخواست و حاجات تمام مردم بغیر از پروردگار کسی قادر نیست جواب بدهد .

و اما از خود قضیه نتیجه میگیریم که حضرت ولی عصر عجل هر سال در اعمال حج شرکت میکند و در میان مردم و اجتماع آنان وارد می شود و حتی

در موضوع ولی عصر حجة بن الحسن امام ثانی عشر عليه السلام اقرار و اعتراف دارد ، و در کتاب ابطال الباطل که رد بر نهج الحق علامه حلی اعلی الله مقامه که در اثبات عقاید شیعه امامیه اثنا عشریه نوشته است ، اشعاری در فضایل اهل بیت عليهم السلام مخصوصاً دوازده امام بر حق شیعیان گفته است ، که برای سوزش دل متعصبین اموی مشرب مانند ابن تیمیه و عبدالحسین طه و احمد امین و آلوسی و حسن ابراهیم و مردوخ مردود و امثالهم ، اشعار را در اینجا ثبت میکنم:

سلام علي السيد المرتضى	سلام علي المصطفى المجتبی
من اختارها الله خير النساء	سلام علي سيدتنا فاطمه
علي الحسن الالمعي الرضا	سلام من المسك انفاسه
شهيد يري جسمه كربلا	سلام علي الأورعي الحسين
علي بن الحسين الزكي المجتبی	سلام علي السيد العابدین
سلام علي الصادق المقتدى	سلام علي الباقر المهتدی

تعلیم دعا و معرفت و طریق عبادت یاد میدهد و بهر وسیله ولو با تعلیم دعا ارشاد و راهنمایی کرده و تشویق بتوبه و سجده پروردگار مینماید .

و اما راجع به اقرار امیر المؤمنین علیه السلام در دعای سجده اش بگناه در مقابل پروردگار متعال و عظمت اش کمال بندگی و عجز در مقابل معبود است ، عظمت پروردگار را ائمه آگاهند لذا خضوع و خشوع آنها بیشتر است و در مقابل نعمت های بی پایان خداوند که هر آن بایشان تفضل می فرماید خجل بوده و اظهار به قصور خود می نمودند و در این باره آیات و اخبار و توضیحاتی که ذکر شده حقیر در کتاب اخلاق و معاشرت و حکومت در محل خود مقداری شرح داده و رفع اشکال نموده ام رجوع فرمائید .

سلام علی کاظم الممتحن رضی السجایا امام التقی
 سلام علی الثا من المؤمن علی الرضا سید الأصفیاء
 سلام علی المتقی التقی محمد الطیب المرتجی
 سلام علی الألعی التقی علی المکرم هادی الوری
 سلام علی السید العسکری امام یجهز جيش الصفا
 سلام علی القائم المنتظر ابی القاسم الغرنور الهدی
 سیطلع کالشمس فی غاسق ینجیه من سیفه المنتضی
 تری یملاء الأرض من عدله کما ملأت جوراهل النهوی
 سلام علیه و آبائه وانصاره ما تدوم السماء

ما حصل معنی آنکه این عالم سنی بعد از سلام بذوات مقدسه ائمه اثنا عشر از اهل بیت رسالت علیهم الصلاة والسلام وستودن مراتب معنی آنها ، بعد از سلام بامام دوازدهم حضرت ابوالقاسم علیه السلام ، اقرار می نماید که آن حضرت قائم منتظر میباشد ، که کنیه مبارکش ابوالقاسم است و زود است که مانند خورشید تابان طالع و ظاهر گردد ؛ و جهانرا پر از عدل و داد کند ؛ هم چنانکه پر از ظلم و جور شده باشد (۱) .

الحمد لله رب العالمین . که خداوند عزوجل توفیق و سلامتی عنایت فرمود ، که اوقات فراغت خویش را در جمع آوری این کتاب مصروف داشته ، و این نوشته ناچیز را به پیشگاه مقدس حضرت ولی عصر و ناموس دهر و امام زمان حجة بن الحسن العسکری علیه السلام روحی و ارواح

العالمین له الفداء، عجل الله تعالی فرجه الشریف تقدیم میدارم، امیدوارم که هر عیب و ایرادی از ناحیه حقیر داشته باشد، با بزرگواری خویش گذشت فرموده، و تحفه ناچیز حقیر را قبول خواهند فرمود؛ از پروردگار ذوالجلال سلامتی حضرت ولی عصر «عج» و ظهور ایشان و فرج آل محمد علیهم السلام و مسلمین را خواستاریم. فروردین ۱۳۵۰ -

سید اسماعیل رسولزاده خوئی



« بمناسبت نیمه شعبان و منکرین حضرت »

« ولی عصر امام زمان و جل الله تعالی فرجه »

(۶۱) بیاتو ای ولی حق بماسوا لوا بزن

بگیر تیغ خود بدست بگردن بهاء بزن

توئی پناه شیعیان رخت زپرده کن عیان

توهستی از علی نشان صلاهی مرتضی بزن

توای سلیل احمدی توای گل محمدی

ببزم ما خوش آمدی قدم ببچشم ما بزن

توای یگانه نور حق قدم بنه بطور حق

دای بخوان زبور حق عدو بزیر پا بزن

ولی کبریا توئی یگانه ملتجاء توئی

دوای دردها توئی بقلب ما صفا بزن

بهاثیان بهائمنند که منکران قائمنند

بکن ز ریشه باب را بکله بهاء بزن

جهان زتست پایدار ایا ولی کردگار

در آرزو از عدو دمار تو تیغ بر ملا بزن

نشسته ام بکوی تو در آرزوی روی تو

عدالت است خوی تو عدو سرازقفا بزن

بیایا که صبح ما چوتیره شام تار شد
 در این جهان پر شرر ندای اُولا بزَن
 بیاتو باش و ما شویم بجان تو فدا شویم
 به بزم هم صدا شویم تو پرچم عزا بزَن
 اگرچه سالکم ولی گرفته اند راه را
 بیاتو باش رهنما علم بکربلا بزَن (۱)



• فهرست کتاب فوائد حضرت ولی عصر (عج) •

• در زمان غیبت •

۳	مقدمه کتاب فوائد غیبت
۱۴	سرّ غیبت (حضرت ولی عصر عج)
۱۸	فوائد حضرت ولی عصر «عج» در زمان غیبت
۲۴	نور آفتاب از لابلای ابرهم بمردم میرسد
۲۹	امام غائب <small>علیه السلام</small> چه فایده‌ای دارد
۳۵	انتفاع مردم از امام زمان عج در حال غیبت
۳۶	توجه و اثر حضرت ولی عصر در زمان غیبت
۳۸	تشبیه وجود امام زمان عج با آفتاب در ابر
۴۰	توقیع شریف حضرت در باره غیبت
۴۱	وجود امام زمان و حجت عصر واسطه فیض است
۴۳	علت تشبیه حضرت قائم عج بخورشید در ابر
۴۶	اصلاح حضرت ، فتوی شیخ مفید «قدسه» را
۴۷	نظیر روایت شیخ مفید
۴۸	حضرت در یکشب نسخه کتاب علامه را تمام کرد
۴۹	سئوالات علامه از حضرت ولی عصر عج

- ۵۱ جواب دادن حضرت باشکالات مقدس اردبیلی ره
- ۵۳ توجه حضرت به شیخ حر عاملی در حال کودکی
- ۵۴ توسل آیه الله شیرازی ره و رفع شیوع وبا
- ۵۷ مشرف شدن بحر العلوم بحضور ولی عصر عج دو مرتبه
- ۵۹ دستور حضرت در وقت نماز مغرب و صبح
- ۶۰ حضرت جواب اشکالات مفوضه را داده
- ۶۲ جواب دادن سئوالات احمد بن اسحق را
- ۷۳ نصب کردن حجر الاسود را بجای خویش
- ۷۵ نجات اهل شهر در اشکال قضیه انار
- ۸۰ مشرف شدن سید عالمی بحضورش در مسجد سهله
- ۸۵ تشریح حاجی علی بغدادی در راه بحضورش
- ۹۳ راهنمایی درس عالمی را در تهران
- ۹۵ نجات دادن مرد سنی را در راه
- ۹۸ نجات دادن حضرت شیخ قاسم را
- ۹۹ هدایت حضرت شیخ زبیدی را باحواله پول
- ۱۰۱ حواله دادن حضرت برای مهمانی
- ۱۰۲ فرمود: در صدقات اقوام مقدم است
- ۱۰۳ احسان و بخشیدن حضرت باعجاز
- ۱۰۴ علت شیعه بودن محله بنی راشد
- ۱۰۶ نجات دادن حضرت زوار را در راه
- ۱۱۰ متفرق کردن عربها را از راه زوار

- ۱۱۵ مشرف شدن علی بن مهزیار بمحضرش
- ۱۲۰ دعای حضرت بزنیکه خدا پنج پسر بدهد
- ۱۲۲ نجات دادن بانوی سیدی را در راه سامرا
- ۱۲۴ نجات دادن زنیکه در مکه گم شده بود
- ۱۲۸ شفا یافتن اسمعیل هرقلی بتوجه حضرت
- ۱۳۴ توجه حضرت بخادم مسجد کوفه
- ۱۳۷ نجات دادن حضرت تاجری را در راه
- ۱۴۰ شفای زنی بوسیله توجه حضرت
- ۱۴۴ نجات دادن حضرت مردی را از جزیره
- ۱۴۸ راهنمایی حضرت زوار مشهد را که در صحرا بود
- ۱۵۰ شفای حاج ستار در خواب بتوجه حضرت
- ۱۵۲ رفاقت حضرت باسید عزیزالله در راه مکه
- ۱۵۵ حضرت ولی عصر عج در دکان قفل ساز
- ۱۵۹ شفای شیخ حسین در مسجد کوفه در مصاحبت حضرت
- ۱۶۵ دادرسی حضرت در راه سامرا بعالم سیدی
- ۱۶۸ شام خوردن عیسی از سفره حضرت
- ۱۷۱ توجه کردن حضرت به ابوراجح و شفای آن
- ۱۷۵ نجات دادن مؤمنیرا از دست دشمن
- ۱۷۷ غضب کردن حضرت بخدام در سامرا
- ۱۸۰ حضرت به صابونی اجازه دیدار نداد
- ۱۸۳ تشرف یکنفر از مقدسین نجف ورد او

- ۱۸۵ تنبیه حضرت مجاور مسجدرا
- ۱۸۸ حضرت ولی عصر در مسجد الحرام
- ۱۹۳ اشعار فضل بن روزبهان در فضائل اهل بیت علیهم السلام
- ۱۹۷ اشعار در مدح حضرت ولی عصر عجل
- ۱۹۹ فهرست متن کتاب
- ۲۰۳ فهرست پاورقی کتاب
- ۲۰۴ فهرست مدارك کتاب
- ۲۰۷ فهرست اسامی کتب مؤلف



« فهرست پاورقی کتاب فوائد حضرت »

« ولی فخر حج در زمان غیبت »

- ۴۷ صحبت بحر العلوم در مسجد کوفه با امام زمان
- ۵۲ صحبت ملا احمد اردبیلی قده با حضرت حجت عج
- ۵۹ علت غیبت صغری چه بوده
- ۶۲ روزی ائمه را هم خداوند متعال میدهد
- ۱۰۶ مدعی امامت و نیابت کاذب است
- ۱۵۷ با بزرگ و کوچک و هم سن بنظر بزرگی نگاه کنید
- ۱۵۸ در معامله، مردم بی اطلاع را مغبون نکنید
- ۱۵۸ بواجبات عمل و از محرّمات اجتناب ایمانست و تقوی
- ۱۶۲ کسیکه در فشار و گرفتار باشد امام علیه السلام بفریاد او میرسد
- ۱۷۰ مدعی نیابت امام علیه السلام کاذب خواهد بود
- سعایت کننده از مؤمن و مسلمان در نزد متمکران
- ۱۷۲ شریک یک جرم ظالم است
- ۱۹۲ شرح دعاهاى ائمه و رفع اشکال اقرار ائمه بگناه

«(صورت اسامی کتابهاییکه در تألیف)»
«این کتاب استفاده شده»

بحار الانوار مجلسی قدہ

اصول کافی کلینی قدہ

شرح کافی کمره ای

حق الیقین مجلسی ره

عین الحیوة مجلسی ره

کمال الدین وتمام النعمة صدوق قدہ

حديقة الشيعة اردبیلی قدہ

كشف الغمة اربلی نورالله مرقدہ

دارالسلام نوری رضوان الله علیه

نجم الثاقب نوری قدہ

کلمه طیبه نوری ره

منتهی الامال قمی قدہ

مفاتیح الجنان قمی ره

مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری

قصص العلماء

گروه دستکاران یافرقه ناجیه سلطان الواعظین

- مهدی موعود (ج ۱۳ بحار) علی دوانی
 خزینة الجواهر نهاوندی ره
 انوار نعمانیه جزایری ره
 نوید امن وامان - صافی گلپایگانی
 مهدی منتظر - شیخ محمد جواد خراسانی
 مکتب اسلام - قم
 دادگستر جهان - امینی
 منتخب الاثر - صافی گلپایگانی
 منتقم حقیقی - عماد زاده
 وقایع الایام ج شعبان - خیابانی
 ثمرات الانوار - خطیبی
 ریاحین - الشریعة - محلاتی
 سرمایه سخن - آیتی - سبزواری
 الکلام یجر الکلام - سید احمد زنجانی
 نفایس الاخبار - سدهی اصفهانی
 خلاصة الاخبار - سید محمد مهدی
 پند تاریخ - موسی خسروی
 نصایح المعصومین - مولانا
 پندهای جاویدان - سید مهدی لاجوردی
 منهاج السرور (صدوده حکایت) قرنی گلپایگانی
 ریاض (مجموعه دلفریب) قاضی زاهدی

اربعین - ہاشمیہ

اثنی عشریہ - عاملی

کفایۃ الواعظین - سید ابوالفضل حسینی

تحفۃ الواعظین - محمد حسن شہیدی

مجموعۃ ورام - مالکی الاشری

طرائف الحکم - میرزا احمد آشتیانی



از کتابهای مؤلف که تاکنون چاپ شده

- ۱ - حکومت و عدالتخواهی علی بن ابیطالب علیه السلام - دوهزارویکصد جلد
- ۲ - معاشرت و مصاحبت چهارده معصوم علیهم السلام - یکهزار جلد
- ۳ - سخاوت پیشوایان اسلام علیهم السلام - در دوهزارویکصد جلد
- ۴ - اخلاق و رفتار پیشوایان اسلام علیهم السلام - یکهزار و پانصد جلد
- ۵ - فوائد حضرت ولی عصر عج در زمان غیبت - همین کتاب

چاپ نشده

- ۶ - تحقیقات نعم جسمی و اجتماعی انسان -
- ۷ - راهنمایی ائمه اسلام علیهم السلام شیعیانرا -

از کتب مؤلف که حاضر است ولی چاپ نشده

- ۱ - رحمت و شفاعت
- ۲ - ارزش دانش و دانشمند در اسلام
- ۳ - تشریح و فناء دنیا
- ۴ - ظلم و خونریزی و نتایج آن

بِسْمِ تَعَالَى شَأْنَهُ

بِحَمْدِ اللَّهِ وَالْمِنَّةِ خَدَّائُونَ عَزَّ وَجَلَّ أَمْسَالٌ مُوْفِقٌ فَرَمُودُنْدُ كِهْ بِنَامِ
 حَضْرَتِ وَلِيِّ عَصْرِ عَجَلِ اللَّهِ تَعَالَى فَرَاغَهُ الشَّرِيفِ دُو خِدْمَتِ اِنْجَامِ دَادَمِ ،
 یِکِی هَمِینِ کِتَابِ حَاضِرِ . دَوْمِ مَسْجِدِ حَضْرَتِ وَلِيِّ عَصْرِ عَجِ دَرِخْوِی (کَوِی
 سَعِیدِیَه) کِهْ بَا هَمْتِ مُؤْمِنِینِ اَز بِنَا شُرُوعِ وَبَا اِتْمَامِ رَسَانِیدِیمِ ، اَمِیدِ اَسْتِ
 بِتَوْفِیْقِ وَ تَوْجِهِ خَدَائُونَ مَتَعَالَ دَر نِیمِه شَعْبَانِ هَمِینِ سَالِ اِفْتِخَا حِ نَمُودِه -
 وَجِشْنِ وِلَادَتِ حَضْرَتِ وَلِيِّ عَصْرِ عَجِ رَا بِهْ بَهْتَرِینِ کِیْفِیْتِ اِقْدَامِ نَمَائِیمِ
 الْعَبْدَالْفَانِی سَیْدِ اِسْمَعِیْلِ رَسُوْلِزَادِه .
 اَمِیدِوَارْمِ کِهْ پَرُوْرْدِگَارِ مَتَعَالَ عِنَایْتِ فَرْمَایْدِ بَزُوْدِی کِتَابِخَانِه
 مَسْجِدِ وَلِيِّ عَصْرِ عَجِ رَا نِیْزِ اَمَادِدِ نَمَائِیمِ ، وَدَرِ مَسْجِدِ وَکِتَابِخَانِه بِنَخْدَمَاتِ
 دِیْنِی وَاجْتِمَاعِی مُوْفِقِ بَاشِیمِ .

سید اسمعیل رسولزاده خوئی ، ۵ ج ۲ - ۱۳۹۱